

18.7.94



سازمان کارگران انقلابی ایران - تهران

کارگران همه کشورها متحد شوید!

☆ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ☆ شماره ۱۱۷

دور دوم سال پانزدهم  
خرداد ۱۳۷۳

## مصیبتی بزرگتر از "تعدیل اقتصادی"

همانطور که انتظار میرفت شکاف در زره مالی رژیم ، شکاف در حلقه رهبری آن را همچنان عمیقتر میسازد . مجلس شورای اسلامی در هفتم اردیبهشت ، با تصویب فوریت لایحه ای که میخواهد اختیارات قیمت گذاری روی کالاها و خدمات مصرفی اصلی را از شورای عالی اقتصاد به مجلس منتقل کند، تعرض بیسابقه ای را علیه رفسنجانی آغاز کرد . ریاست شورای عالی اقتصاد با خود رفسنجانی است . بنابراین تعرض مجلس نوعی رای عدم اعتماد به رئیس جمهوری است ! رئیس جمهوری که بنابه " مصلحت نظام " ناگزیرند تا پایان دوره اش او را تحمل کنند . در چهار ... پنج ماه گذشته، فقط در حوزه اقتصادی، این سومین مقابله آشکار مجلس با رفسنجانی است . در دو مقابله قبلی، مجلس حرف خود را پیش برده است : اول برنامه دوم توسعه معلق شده و بررسی لایحه آن یکسال از دستور کار مجلس کنار گذاشته شده ؛ ثانیاً لایحه بودجه سال ۷۳ بطور اساسی تغییر داده شده و با منطقی آشکارا متفاوت، عملاً بوسیله مجلس تدوین شده است . اما پیروزی مجلس در سومین مقابله معنای دیگری خواهد داشت، زیرا نوعی خلع ید محدود از رئیس جمهوری و قوه مجریه خواهد انجامید .

آنچه مجلس را به چنین رویارویی هایی با دولت رفسنجانی وامیدارد ، البته دروهله اول ترس از احتمال شورشهای توده ای است که افزایش جهشی و سرسام آور قیمت کالاها و خدمات مصرفی اساسی میتواند برانگیزاند .  
بقیه در صفحه ۲

## اطلاعیه در باره کردهائی برای

## اتحاد چپ کارگری ایران

در صفحه ۳۸

## گسست تشکل کارگری در ایران

در ادبیات سازمانهای چپ ، به دلایلی چند متاسفانه تاریخ جنبش طبقه کارگر ایران مورد توجه قرار نگرفته و درباره سنتهای تشکیلاتی کارگران و نقاط عطف مبارزات گذشته آنان بحثی جدی صورت نگرفته است . اما محققان علاقمند به تاریخ جنبش کارگری در این زمینه کارهای - هر چند محدود ولی - بالارزش انجام داده اند . یکی از مسائلی که در این تحقیقات معمولاً بصورت گذرا و جنبی مورد توجه قرار گرفته گسستهای آشکاری است که در سنت تشکل کارگری ایران دیده میشود . محققان تاریخ جنبش کارگری و چپ ایران که عمدتاً روی جماعوری اسنادمتمکز بوده اند تا تجزیه وتحلیل مسیر حرکت جنبش کارگری و ارزیابی علل شکستها و پیروزیهای طبقه کارگر ، به بحثی جدی و نشده در این زمینه پرداخته اند و به جرات میتوان گفت که جز در یک مورد بین محققان تاریخ جنبش کارگری پیرامون علل گسست در سنت تشکل کارگری بحثی صورت نگرفته است . با اینهمه مقایسه این نظرات پراکنده دستکم برای طرح بحث میتواند مفید باشد .

در این نوشته مقدماتی من میکوشم نظرات مختلف بیان شده درباره علل گسست سنت تشکل کارگری ایران را در کنارهم قرار بدهم و ملاحظات خودم را درباره آنها توضیح بدهم لازم است یادآوری کنم که دوره زمانی مورد بحث در این زمینه از مقطع انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن است  
بقیه در صفحه ۲

مصاحبه با رفیق مهدی گرمی از فعالین سازمان در داخل کشور (۲)

در صفحه ۶

در این شماره:

هشدار به کارگران

در صفحه ۱۱

جایگزین سازی سیستم پولی بین المللی

در صفحه ۱۷

انتخابات ایتالیا "یک درس تاریخی"

در صفحه ۱۳

در باره مبارزه رهاآیبخش کردستان (توکیه)

در صفحه ۲۱

مبارزه با بنیادگرایی اسلامی از کدام سو ؟

در صفحه ۲۳

## توجه

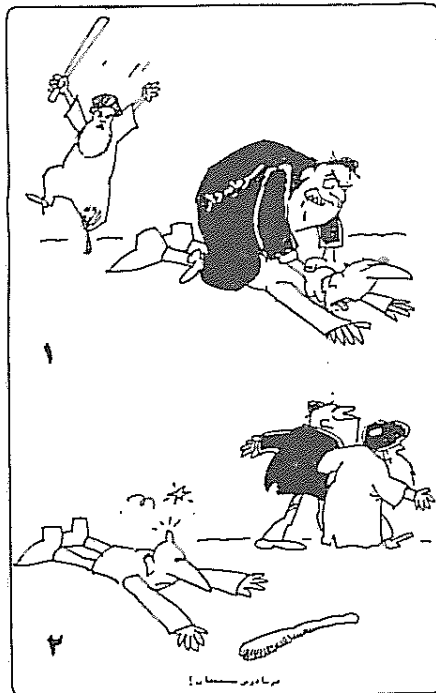
تغییراتی در آدرسهای سازمان صورت گرفته، لطفاً به این تغییرات در صفحه آخر توجه کنید.

## مصیبتی بزرگتر از تعدیل اقتصادی

در حال حاضر، بزرگترین نگرانی روحانیت و بورژوازی ممتاز از احتمال این شورشهاست؛ شورشهایی که اگر شروع شوند، در متن بهم ریختگی مالیه رژیم، بصورت زنجیره ای و با سرعتی زیاد، میتوانند گسترش یابند و تعادل رژیم را بهم بزنند. اما رویارویی مجلس با سیاستهای اقتصادی رفسنجانی علت عمیقتری هم دارد؛ کاهش مداخله مستقیم دولت در اقتصاد، یکی از هدفهای اعلام شده "تعدیل اقتصادی" است. در جمهوری اسلامی - که تجدید سازماندهی و قالب ریزی مجدد جامعه، هدف اصلی و دلیل وجودی دولت اعلام میشود- چنین سیاستی، خواه ناخواه، پایه های قدرت سیاسی را فرسوده میسازد و این چیزی نیست که اقشار صاحب امتیاز در این نظام بتوانند نادیده اش بگیرند. البته مخالفت روحانیت و بورژوازی ممتاز با پاره ای از جنبه های برنامه تعدیل اقتصادی" محصول دوراندیشی سیاسی آنها نیست، بلکه بازتاب دفاع آنها از امتیازات ویژه شان است. مثلا آنها هیچ مخالفتی با سیاست خصوصی سازی نداشته اند و در واقع همیشه از کندی و فقدان قطعیت در پیشبرد آن شکوه کرده اند. اما نرخ ارز دستکاری شده، با توجه به نقش درآمد نفتی در مالیه دولت، یکی از شیرینترین ثمرات "حکومت اسلامی" برای آنهاست که دست کشیدن از آن کار آسانی نیست. بنابراین، مخالفت مجلس با سیاست حذف سوبسید، از روی دلسوزی برای اکثریت مردم نیست؛ بخاطر دفاع از امتیازات اقلیت صاحب امتیاز به هزینه همین اکثریت فلاکت زده است. کنار گذاشته شدن بخشهایی از برنامه تعدیل اقتصادی رفسنجانی، حتی بمعنای قدرت گیری جناح "مستضعف پناه" جمهوری اسلامی و بازگشت به سیاستهای اقتصادی آنها نخواهد بود. دوره آنها سپری شده است؛ به احتمال زیاد، برای همیشه. مجلس با پیروزی بر رفسنجانی، جز اینکه بدترین بخشهای برنامه تعدیل اقتصادی" او را اجرا کند، کار دیگری نخواهد کرد؛ بخشهایی که در دراز مدت، جز تعمیق و گسترش

فلاکت اقتصادی مردم، و عقب نگهداشتن فاجعه بار اجتماعی و فرهنگی این کشور، نتیجه ای نخواهد داشت. البته ممکن است در کوتاه مدت، مجلس مدافع حفظ سوبسیدها باشد. در واقع تجربه پانزده سال گذشته نشان داده است که هر وقت اوضاع برای "ولایت فقیه" دشوارتر شود، دلسوزی برای "کوخ نشینان" به شعار اصلی روحانیت تبدیل میشود. اما در منطق روحانیت، کمک به "کوخ نشینان" کاری است که باید اساسا از طریق "خیرات و مبرات" یعنی گداسازی و گدائواری پیش برود.

پس یک چیز را نباید فراموش کرد: تعدیل اقتصادی" بیشک مصیبت بزرگی است که مردم ایران اکنون گوشه هایی - آری هنوز، فقط گوشه هایی! - از آنرا تجربه میکنند. اما مصیبتی بزرگتر از آنها وجود دارد و آن ادامه موجودیت ولایت فقیه و مخصوصا پیاده شدن همه جانبه "اقتصاد اسلامی" است. مبارزه با برنامه "تعدیل اقتصادی" یک ضرورت مبرم و حیاتی است، ولی مبارزه با "ولایت فقیه"، با "عدالت خواهی" و گداسازی و گدائواری آن، ضرورتی است حیاتی ترا! کارگران و زحمتکشان ایران نباید فقط به مبارزه علیه "تعدیل اقتصادی" اکتفا کنند، آنها به هدفهایی بسیار فراتر از آن نیاز دارند، و قبل از هر چیز به منزلتی دوجور انسانی، یعنی آزادی و حق تعیین سرنوشت خود!



کسبیت تشکل ... نوشته: حشمت

که دارای نقاط عطف مهمی است که در اسناد مربوطه انعکاس یافته‌اند. نگاهی به اسنادی که درباره جنبش کارگری منتشر شده؛ نشاء میدهد که برای توضیح گسست سنت تشکل در ایران سه نظریه عنوان شده است. الف: پاره ای از محققان پدیده مزبور را ناشی از وجود دیکتاتوری و سرکوب میدانند و علت را در حوزة سیاسی پی جویی میکنند. ب: پاره ای از محققان فقدان تداوم تشکل در ایران رادر ویژگیهای بافت خود طبقه جستجو میکنند و به اصطلاح از تبیین جامعه شناختی بهره میجویند. ج: پاره ای دیگر از محققان گسست تشکل در ایران راناشی از رابطه احزاب با طبقه میفهمند. اکنون به بررسی دلایل مزبور میپردازیم و ببینیم این دلایل تا چه حد توانسته اند واقعیت گسست تشکل کارگری را بازتاب دهند.

سرکوب و اختناق سیاسی مانع تشکل میگردد.

بر مبنای این تز در شرایط خودکامگی و استبداد تشکل امکان ناپذیر است. کسانی که از تز مزبور دفاع میکنند موضع سیاسی واحدی ندارند. و اتفاقا از مواضع متضادی با مسئله برخوردار میکنند. بعنوان مثال فرهنگ قاسمی در این باره میگوید: "در این دوره مبارزات سندیکایی تداوم نداشته است. در اثر قدرت گرفتن دیکتاتوری بطور کلی مبارزات اجتماعی اذیت پیدا کرده و در نتیجه مبارزه سندیکایی نیز تضعیف شده است و هرگاه دیکتاتوری کم قدرت شده یا ازمیان رفته سندیکاها جان دوباره گرفته و فعال شده اند." (۱)

یاقدهالیدی در بررسی جنبش کارگری پس از شهریور بیست میگوید: "این دوره از تاریخچه طبقه کارگر ایران از چند لحاظ حایز اهمیت است. نخست آنکه این جنبش به شرایط قانونی مخلوق تهاجم متفقین تکیه داشت و بدنبال شکست انقلاب آذربایجان میدان مانورنش تنگ و کوچک شد." (۲)

در همین رابطه رفیق شهید مسعود احمد زاده ارتباط بین جنبش کارگری با سرکوب را چنین توضیح میدهد: "در اینجا از جنبشهای توده ای خودبخودی آنچنان که باید اثری نیست؛ و اگر هم هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه

میدهد که یهودیها همیشه آواره و سرکوب شده اند. آخرین نمونه فنجیع آن رانیز زمان هیتلر مشاهده کرده ایم. اما بنابه همین دلیل سرکوب میبینیم دولت اسرائیل کنگره جهانی یهود، و صهیونیسم شکل میدهند که دقیقا واکنش افراطی سرکوب را منعکس میکنند.

ج = نمونه زنان : بررسی مسئله زنان در ایران این مسئله را ملموس تر نشان میدهد. میدانیم که در دوره شاه نسبت به زنان سرکوب حاد ویژه ای اعمال نمیشد و نابرابری زنان با مردان بیشتر از مناسبات مرد سالارانه نشأت میگرفت. در آن دوره دولت بطور ویژه نه تنها سرکوب علیه زنان را سازمان نمیداد، بلکه در مواردی و تا حد معینی فشارهای جامعه مدنی رانیز محدود میساخت. اما در این دوره زنان ایران جنبش مستقل قابل توجهی برای دفاع از برابری زن و مرد بوجود نیاوردند و فمینیسم ایرانی عملا معنایی ندارد. اما اکنون درست بخاطر وجود نکبت بار جمهوری اسلامی سرکوب و تحقیر زنان و از همه مهمتر نظام سازمانیافته آپارتاید جنسی، ما تقدا شاهد یک جنبش زنان در ایران هستیم. میدانیم که جمهوری اسلامی در کشتار کادرهای سیاسی خیلی موفقی بوده ولی در مبارزه علیه بدحجابی ناموفقی بوده است.

پاسخ این سوال راتنها میتوان درگسترش پایه توده ای این جنبش جستجو کرد. این قابل تصور است که بتوان صد زن را به شلاق کشید، اما نمیتوان ده هزار زن را به صلابه کشید. بقول گاندی "اگر میخواهید در برابر تیراندازی مقاومت کنید، همه مردم بنشینند. اگر میخواهید با دستگیری، مقابله کنید همه به زندان بروید". گسترش دامنه جنبش، سیستم سرکوب دشمن را فلج میکند. اکنون بطور ویژه رابطه سرکوب با جنبش کارگری را مورد بررسی قرار میدهیم. یکی از نمونه های درخشانی که مطلق بودن سرکوب برای محو تشکل را زیر سوال میبرد، تشکل کارگری در آفریقای جنوبی است. کارگران آفریقای جنوبی چه بخاطر کارگر بودن، و چه بلحاظ پست بودن زیر سرکوب خشن رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی بودند. اما همین عوامل باعث شد که احساس همستگی در میان آنها تقویت گردد و تبعیض و نابرابری بهتر دریافت شود. نمونه های دیگر را میتوان در کشور تونس و یمن مشاهده کرد. در هر دو کشور تونس و یمن در یک دوره

ایم. گاهی سرکوب و دیکتاتوری وجود دارد، اما تشکل شکل گرفته است. اگر سرکوب بگونه ای باشد که نیروی سرکوب شوند را همبسته و متحد کند، دلیل همین سرکوب سیاسی احتمال بالایی وجود دارد که تشکل شکل بگیرد. البته شکل تشکل میتواند نسبت به دوره قبل متفاوت باشد. فعلا بحث بر سر اشکال تشکل نیست، بلکه بحث بر سر نفس تشکل است. یک تز علمی بنابه تعریف باید جامع و مانع باشد قابل تعمیم. علاوه بر آن باید بتواند رابطه روشنی بین علت و معلول برقرار کند. ابتداییترین سرکوب در محو تشکل در سطح عام چه اندازه بطور مطلق عمل میکند. در همین رابطه نقش سرکوب را در محو تشکل ملی، زنان و مذهب مورد بررسی قرار میدهیم. سپس بطور ویژه در قبال جنبش کارگری اثرات آنرا مورد ملاحظه قرار میدهیم.

الف = نمونه مسئله ملی :

ایا سرکوب میتواند هویت ملی یک ملت را از بین ببرد؟ واقعیت اینست که وقتی سرکوب وجود دارد، پاره ای از عناصر ملی را با محدودیت قابل ملاحظه ای روبرو میسازد. سرکوب استفاده از زبان مادری را محدود میکند، به فرهنگ ملی امکان بروز نمیدهد، آداب و سنن را برنمیتابد؛ اما بنابه همین دلایل امکان دارد، حس هویت ملی به مراتب نسبت به دوره قبل از سرکوب تقویت شود و همبستگی در میان نیروی سرکوب شوند مترکم گردد. در بررسی شکلگیری آگاهی ملی جامعه شناسان عوامل متعددی را طرح کرده اند. منجمه به نقش روشنفکران در تحریک آگاهی ملی اشاره کرده اند. اما به یکی دیگر از عواملی که در تقویت هویت ملی اشاره میکنند، دقیقا همین عامل سرکوب است که بسهم خود نقش قابل ملاحظه ای در برانگیختن احساس ملی دارد. گاهی سرکوب هویت یک خلق نه تنها منجر به فروکش کردن احساس ملی نمیشود، بلکه خود همین عامل موجب تبلور احساس ملی میشود. مثلا کردهای ترکیه در مقایسه با کردهای ایران بر کرد بودن خود تاکید بیشتری دارند، در حالیکه میدانیم با سرکوب لجام گسیخته تری نیز مواجه بوده اند. بنابراین سرکوب باید با بگونه ای باشد که ریشه مسئله را بخشگاند، و حس همبستگی و هرگونه تشکل یابی را از بین ببرد یا عکس آن نیز امکان دار د.

ب = نمونه مذهب :

میدانیم که یهودیان بارها در طول تاریخ سرکوب شده اند، و در تمام مناطق دنیا آواره گشته اند، تاریخ مذهب یهود نشان

از نظرسعت، پراکنده و محدودند. در اینجا اثری از تشکل طبقاتی و تشکیلات کارگری نیست بطور کلی توده کارگر در هیچگونه جریان مبارزاتی قرار ندارد. و اگر در میان کارگران عناصر آگاهی پیدا شوند که محافل کوچکی از خود تشکل دهند، خود اینها نیز عملا امکان تبلیغ و ترویج امکان کار توده ای را ندارند. در حقیقت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بیشک با یکدیگر ارتباط ناگستنی دارند کارگران را عملا از هرگونه مبارزه و فکر مبارزه سیاسی دور کرده. کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی تشکل طبقاتی و حتی آگاهی تردیونیتی کرده است. در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود. طبیعی است که توده کارگر بیشتر از مبارزه سیاسی دور گردد. زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری، تشکل و انضباط پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد. در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند آب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را دارد و نه آگاهی میپذیرد. (۳)

لاجوردی نیز در اثر بارزش خود "اتحادیه های کارگری و خود کامگی در ایران" مضمون جملات بالا را با تحلیل ویژه خود تکرار میکند و وجود اتحادیه ها و تشکل را منوط به توسعه سیاسی میدانند (۴)

واقعیت اینست که در ایران مثل سایر نقاط دیگر، دیکتاتوری و سرکوب عامل مهمی در فقدان تشکل، مخصوصا در ابعاد سراسری است. اینکه سرکوب و دیکتاتوری تشکل را از بین میبرد، حقیقتی است که نمیتوان آنرا انکار کرد. یک تشکل توده ای در شرایط سرکوب تعمیم یافته، مثل بذری در زمین شوره زار است که براضی به بار نمیشیند. انتظار به شکوفه نشستن گل در زمینی بی آب و علف، یا در جو طوفانی انتظار معقولی نیست. کافی نیست در درون دانه استعداد گل شدن موجود باشد، بلکه علاوه بر آن لازم است که شرایط مساعد محیطی نیز فراهم باشد. اگر حقیقت این است که هست، بلافاصله این سوال پیش میاید که آیا برای محو و نابودی تشکل کارگری ناکتور سرکوب و دیکتاتوری کافی است؟ نگاهی به تجارب جنبش کارگری اما خلاف تر مزبور را نشان میدهد. اینکه دیکتاتوری و سرکوب برای تشکل بطور عام و تشکل کارگری بطور ویژه امری خطرناک و نابود کننده است، حقیقتی است غیر قابل انکار. اما اگر از این حقیقت نتیجه بگیریم که کفایت سرکوب وجود داشته باشد، تا تشکل نابود شود به خطا رفته

جنبش کارگری بطور وسیع رشد کرده یکی از دلایل آن پیوند مسئله ملی بامبارزه طبقاتی کارگران بود .

اما درخشانترین نمونه که نشان میدهد که سرکوب نمیتواند صرفاً تشکل را ز میان ببرد نمونه شیلی دوره پینوشه است . در اثر اجرای سیاست نئولیبرالی مکتب شیکاگو که توأم باحکومت نظامی بوده تعرض شدیدی به سطح معیشت کارگران در دستورکار رژیم پینوشه قرار گرفت . اما درست در بطن این دیکتاتوری جنبش کارگری سربلند میکند و به موجودیت خود ادامه میدهد . البته روشن است که این جنبش بایک جنبش علنی با دفترو دستک مترادف نیست . اما اگر موجودیت جنبش کارگری راتنها دریک شکل خلاصه نکنیم باید اذعان کنیم که جنبش کارگری در دوره سرکوب رژیم پینوشه سربلند کرد . همچنین این موضوع نیز آشکار است که جنبشهای مزبور ضرورتاً معطوف به سرنگونی و کسب قدرت دولتی و بشکل علنی و قانونی ، متمرکز و سیاسی نیستند . اما در پاره ای موارد امکان دارد که از ظرفیت انفجاریتری برخوردار باشند . مثلاً کوساتو هر چند یک تشکل اقتصادی است اما ظرفیت آن اکنون مشاهده میشود که از کنگره ملی آفریقا به مراتب رادیکالتر است .

جمعبندی کنیم :

اولاً سرکوب هر نوع تشکل را از بین نمیبرد ، بلکه تشکل آزاد و علنی را از بین میبرد . بنابراین امکان دارد اشکال دیگر تشکل نه تنها نابود نشود ، بلکه برعکس تقویت گردد . ثانیاً سرکوب زمانی میتواند موثر باشد که بتواند علاوه بر نابودی تشکل آزادی و علنی حس همبستگی و هویت جمعی را نیز از بین ببرد . یعنی تلاش برای احیای همبستگی را بپرهیزد کند . اما اگر در شرایطی که نیروی سرکوبگر نتواند این موقعیت را ایجاد کند و نیروی سرکوب شونده آنچنان متمرکز و توده ای باشد که نتوان آنرا براحتمی سرکوب کرد ، احتمال زیادی وجود دارد که تشکل حتی نیرومند تر شود . ثالثاً باید به این سؤال کلیدی پاسخ داد که علت تشکل چیست ؟ حقیقت این است که آزادی علت تشکل نیست تانفی آن موجب نفی تشکل گردد . علت تشکل یا روح تشکل در احساس همبستگی است ، و اگر سرکوب بتواند همبستگی را تقویت کند ، خود سرکوب میتواند به انگیزه تشکل تبدیل شود . وجود آزادی شرایط مساعد دوام و بقاء تشکل را فراهم میآورد . رابعاً نتایجی که از بحثهای

فوق میتوان گرفت اینست که در ایران ، سرکوب در گسست تشکل نقش موثری داشته که نمیتوان آنرا انکار کرد اما اینکه احساس همبستگی چرا در ایران خشکیده است ، رانیتوان صرفاً با سرکوب توضیح داد . از اینرو اشاره صرف به سرکوب ناتواناز یک توضیح قانع کننده برای گسستهای بزرگ تشکل کارگری در ایران محسوب میشود .

### مختصات خود طبقه کارگر ایران

#### مانع تشکل است \*

یکی دیگر از تزهایی که در رابطه با گسست تشکل کارگری در ایران ارائه شده این است که خودویژگیها و مختصات طبقه کارگر در ایران باعث شده است که سنت تشکل تداوم نداشته باشد . مثلاً دکتر ویلم فلور در بحثی تحت عنوان " علتهای شکست اتحادیه های کارگری در ایران " میگوید: " مهمترین دلیل بنظر من این حقیقت است که سهم بزرگی از نیروی کار صنعتی از پیشه های سنتی کشاورزی و روستایی خود جدا شده بودند . ۵۰۰۰ کشاوری دیگری که بر سر راه تشکیل طبقه صنعتی ویژه وجود داشته ورود فراوان کارگران زن و کودک بویژه در صنعت پارچه بانی بود . ۱۰۰۰ عامل دیگری که از تشکیل دورنمای طبقه کارگر مبارز در میان نیروی کار جلوگیری میکرد درجه عظیم بیسوادی در میان آنها بود " (۵)

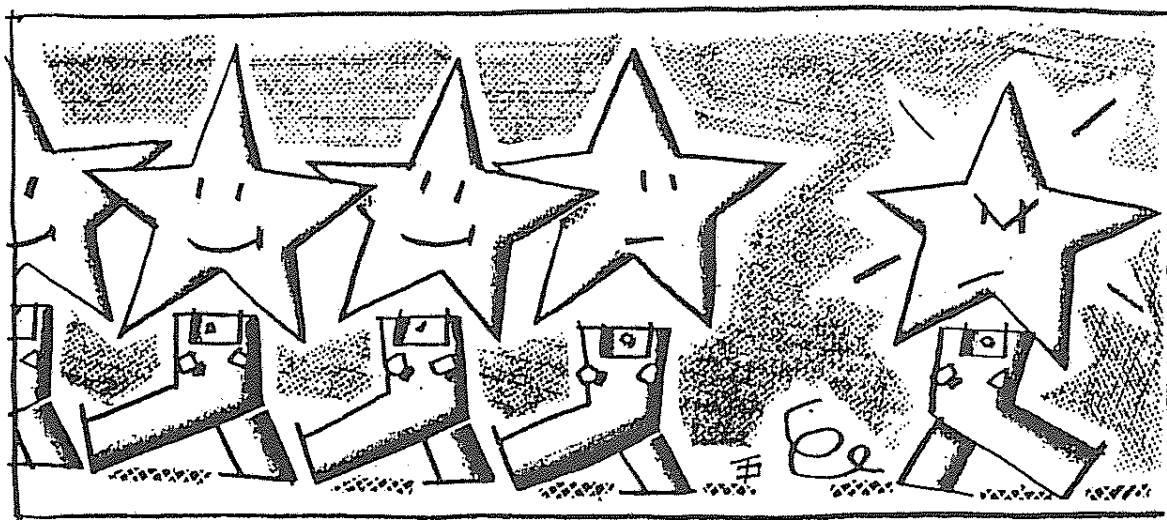
شکل تعمیم یافته این نظر رامیتوان در نوشته های محمد علی (هما) کاتوزیان و بیژن حکمت مشاهده کرد که معتقدند در ایران صف بندی طبقاتی هنوز کاملاً صورت نگرفته و گروهبندیهای اجتماعی جدید شکل نگرفته اند . دررد این نظریه کافی است نگاهی به تجربه شورای متحده کارگری انداخت . میدانیم که شورای متحده درکل خاور میانه بینظیر بود ولی بلحاظ دامنه و وسعت سازماندهی درهیچیک از کشورهای خاورمیانه نظیری نداشت . و باز میدانیم که تشکیلاتهای کارگری وسیعی در بعضی از کشورهای جهان سوم وجود داشته اند و وجود دارند که در شرایطی بمراتب سنتیتر از شرایط ایران شکل گرفته اند . نکته دیگر درباره این نظریه این است که اگرتر مزبور حتی برای دوره از شهرسور بیست تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اندازه ای موجه باشد ، پس از آن مخصوصاً بعد از اصلاحات ارضی دیگر موضوعیت خود را از دست داده و ایران در بین کشورهای خاورمیانه و حتی جهان سوم یک کشور نسبتاً پیشرفته محسوب میشود است .

رابطه احزاب با طبقه مانع

تشکل میگردد

در بررسی گسست تشکل کارگری در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خسرو شاکری میگوید: " ضعف ادامه شیوه های رهبری غیر دمکراتیک در سندیکاهای کارگری ، نابود کردن استقلال و خودمختاری در سندیکاهای کارگری ، و تکیه بیش از حد بر "درایت " رهبرانی است که جنبش سندیکایی را همچون ابزار برای کسب قدرت به دست روشنفکران ، بنام ناسی کارگران میانگاردند . افزون براین کارگران ایرانی که بخش اعظم آنان باسنت مذهبی فرهنگی پیش کارگری نبریده بودند ، باجدا شدن از مکانیسمهای سنتی کنترل در ده ، ایل یا صنف شهری ، از هرگونه وسیله دمکراتیک نظارت بر رهبری سندیکایی محروم بودند . این ضعف اساسی سندیکالیسم در ایران مانع از آن شد که خودمختاری = کارگری در جامعه انکشاف یابد و آن را برای روزهای یورش ارتجاع آماده مقابله کند . از همینرو با یورش به حزب توده فعالیتهای سندیکایی تقریباً تعطیل شد . تجربه حیات این فعالیتها در عصر مصدق نیز با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید و اینرا بایدمدیون "دمکراسی ارشادی " روشنفکران دانست که خود را همچون خمینی "ولی " کارگران میدانستند . فعالیتهای کارگری سالهای پس از ۲۸ مرداد و ضربه قاطع اعتصابی کارگری ، بویژه در صنعت نفت ، نشان داده است که کارگران میتوانند با انکشاف خود مختاری خود ، از نیاز به روشنفکران در گذرند " (۶)

در همین رابطه فرهنگ قاسمی نیز این مسئله را صریحتر طرح میکند: " در حقیقت از مبارزات چهل ساله کارگران نتیجه میگیریم که همین احزاب باعث ایجاد خلل در اساس مبارزات سندیکایی ایران شدند . این تنها مختص ایران نیست سندیکالیزم نباید چرخ پنجم هیچ حزبی بشود . مبارزات سندیکایی باید مستقل از مبارزات حزبی باشد . در عین حال سندیکالیزم در ایران نمیتواند غیر سیاسی باشد . اما تشکیلات کارگری باید آرمانهای سیاسی واجتماعی خود را داشته باشد . این آرمانها باید منبعث از عینیات و ملموسات و دلمشغولیها و گرفتاریها و کمبودهای جامعه کارگری و طبقه کارگر ایران باشد . هرگاه سندیکاهای در این دوران تبدیل به واحد جنبی حزب کمونیست نمیشدند و علیرغم اینکه به احتمال زیاد به شکل واحدی از حزب سوسیالیست سلیمان میرزا یا سازمانی



در احزاب چپ مشغول فعالیت هستند وقتی احزاب تضعیف میگردند، در شرایطی که کادر سازمانگر مورد سرکوب قرارمیگیرد نتیجه ای حاصل میشود تضعیف عنصر سازمانیابی کارگران است. دوم اینکه این نظرکه احزاب سیاسی و " رهبران " اتحادیه تحت کنترل توده کارگر قرار نداشته است، حقیقتی را بیان میکند اما این مسئله تنها درایران نبوده و منحصر به چپها هم نیست و حتی اختصاص ویژه به کارگران هم ندارد. در غالب نقاط جهان خود اتحادیه ها یا بهتر بگوییم، روسای اتحادیه ها از خود کارگران عضو سوء استفاده کرده اند که البته این پدیده اثرات نامطلوبی برجای میگذارد. اما این نمیتواند بخودی خود اتحادیه را نابود کند.

سوال اینستکه چگونه شورای متحده که درخاور میانه بی همتا است، مثلا در هشت ماه بعد وجود ندارد. این پدیده رانیتوان بااین مسئله توضیح داد که توده طبقه مورد سوء استفاده رهبران قرا گرفتارند. سوم اینکه این نظر نیز نادرست است که " فقدان هرگونه وسیله دمکراتیک نظارت بر رهبری سندیکایی " یا عنصر بوروکراتیک باعث متلاشی شدن سنت شکل درایران شده است. درخیلی از کشورها اتحادیه هایی وجود دارند که دارای رهبران بوروکراتیک هستندحتی روسای اتحادیه مثل " ارباب " عمل میکنند، معینا شکل وجود دارد. درایران کدام نهادمبتنی بر رابطه دمکراتیک رهبری با پایه توده ای بوده است که اتحادیه استثنای بر آن باشد؟ دراین امرتردیدی نیست که مناسبات حاکم براتحادیه، دمکراتیک و اصولی نبوده است. اما این پدیده رانباید بیش از حد معینی که نقش ایفا میکند بزرگتر جلوه داد. واقعیت اینستکه رهبران کارگری بطور ویژه " حقه باز " نبوده اند دنیا پر است از اتحادیه های کارگری با رهبران

وابسته به مدرس و غیر از اینها درمیامند و مستقل ازهر حزبی مبارزات خود را برای دستیافتن به حق و حقوق شغلی، اقتصادی اجتماعی و حتی سیاسی خود دنبال میگردند وقتی احزاب قدغن شدند سندیکاها مجبور به کاریرزمینی نمیشدند و از هم نمیپاشیدند (۷) دراین تز که احزاب سیاسی مانع تداوم شکل کارگری در ایران شده اند، چندنکته نادرست وجود دارد.

اول اینکه برخلاف تز مزبور، سرکوب اتحادیه ها بیش ازآنکه از طریق سرکوب خود اتحادیه ها موثر افتاده باشد، از طریق سرکوب احزاب موثرافتاده است. اگر احزاب سیاسی درایران سرکوب نمیشدند، به احتمال زیاد گسست درتشکل کارگری به این صورت وجود نداشت. علت آن نیز روشن است. وقتیکه سرکوب شروع شد، اتحادیه نمیتوانست خود را بشکل مخفی استتار کند، تحت این شرایط اتحادیه برای اینکه جلوی ضرب سرکوب را بگیرد باید از یکطرف هرچه بیشتر خود را علنی کند و از طرف دیگر کادری سازمانده خود را مخفی کند و درایران ضربه از طریق همین کادری سازمانده اتحادیه بر شکل کارگری وارد آمد. این کادری سازمانده درایران عموما در ارتباط با احزاب بوده اند. و سرکوب احزاب سیاسی درایران به واسطه و میانجی سرکوب اتحادیه های کارگری تبدیل شد. واقعیت اینستکه تاکنون رژیمهای ایران کشتار خیلی وسیعی دراتحادیه ها راه نیانداخته اند. بلکه سرکوب کادر سیاسی رابیشتر در دستور کارخود قرار داده اند. و میدانیم که کادر سازمانگر اتحادیه لزوما یک " روشنفکر " است و معمولا نمیتواند به سیاست نپردازد. این کارگران پیشرو و سازمانده اگر در احزاب چپ نباشند در احزاب راست جای دارند اما میدانیم که غالبا

بوروکراتیک از رهبری بوروکراتیک، از فقدان نظارت بر رهبران نمیتوان فقدان شکل درایران را نتیجه گرفت. چهارم اینکه این تز معتقد است که درایران شکل کارگری میتواند وجود داشته باشد اما به دنیای سیاست ارتباطی نداشته باشد. حال آنکه جامعه ما یک جامعه سرکوب شده است و هر جامعه سرکوب شده یک جامعه سیاسی شده و یا دقیق بگوییم سیاست زده است و در یک جامعه سیاست زده محال است که کادری کارگری به مفاهیم بزرگ و به طرح نو برای جامعه نیاندیشند، و درباره مسائل بزرگ جامعه موضع نداشته باشند. بنابراین تبلیغ ایده جدایی شکل کارگری از احزاب چیزی نیست جز یک نظریه ساده لوحانه.

البته روشن است که رابطه احزاب باتشکل کارگری تحت هیچ شرایطی نباید طوری باشدکه استقلال شکل را زیر پا بگذارد.

#### دلایل گسست شکل در ایران

اگر بپذیریم که علت شکل نه نرمش طبقات حاکم بلکه برانگیخته شدن احساس همبستگی کارگران است، پس باید توضیح داد که چرا احساس همبستگی و اتحاد درونی کارگران تبلور نیافته است. برای اینکه علت گسست شکل درایران توضیح داده شود باید قبل از هر چیز به ویژگی دولت درکل ساختار جامعه توجه کرد. درایران دولت بیش از آنکه خادم سرمایه داران باشد، ارباب آنها بوده است. همین ویژگی دولت در ایران باعث شده که در اقتصاد نقش فائقه ای داشته باشد. درایران دولت مثل بختکی کل ساختار جامعه را زیر سیطره خود دارد و جامعه مدنی در مقابل قدر قدرتی دولت وزنی ندارد. در دوره مورد بحث مامخصوصا از اواخر سالهای چهل تا انقلاب در نتیجه افزایش جهش وار در آمد نفت، این دولت قدر قدرتی از استقلال مالی بیشتری در مقابل جامعه مدنی برخوردار میشود. سیاستهای اقتصادی و اجتماعی این دولت

قدر قدرت پدرسالار، دستکم در دوره پانزده ساله پیش از انقلاب، در ایجاد لختی و تضعیف همستگی میان کارگران نقش بسیار مهمی دار. عبارت دیگر، سرنیزه باضافه امکانات مالی دولت برای مانورهای عوامفریبانه، سدمهمی درمقابل سازمانیابی طبقه کارگر در این دوره ایجاد میکند.

نکته دیگری که باید در این رابطه اضافه کنم این است که گسست سنت تشکل کارگری رانه فقط با یک عامل واحد میتوان توضیح داد و نه با عواملی یکسان در همه دوره ها. گسست تشکل کارگری در ایران بیش از همه در دوره ای برجستگی دارد که با اصلاحات ارضی شروع میشود و با انقلاب بهمین پایان میرسد. در این دوره علاوه بر نقش دولت قدر قدرت پدرسالار که اشاره کردم، به موج عظیم مهاجرت داخلی، از روستاها به شهرها نیز باید توجه شود. و مخصوصاً باید توجه داشت که در این موج بزرگ مهاجرت، جاذبه شهرها بیش از دافعه روستاها نقش داشت. روستائیان شهرها را جایی برای بهبود زندگیشان مینداشتند. جلال آل احمد در آن سالها این کشش را برای روستائیان با این جمله بیان میکرد: "ترازیستور میگوید در شهر پول پارو میکنند". بنابراین روستایی به شهر آمده در صورتیکه در کارخانه های مهم کار پیدا میکرد، در مقایسه با گذشته به وضع بهتری میرسید. چنین شرایطی برای تقویت همستگی کارگری نمیتواند شرایط مساعدی باشد. آصف بیات در اینباره تحلیل کاملاً درستی دارد: "او میگوید: بنظر ما، این عرضه مستقیم نیروی کار روستایی در صنایع شهری پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه ای در دهه مورد مطالعه داشته است. عبارت روشنتر بعد از ۱۳۴۵ این چنین نیروی کار جوان روستایی در صنایع شهری پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه ها در دهه تحت مطالعه داشته است. از ۱۳۴۰ بعد این چنین نیروی کارخانم روستایی طبقه کارگر کارخانه ای را بیقوم کرد" (۸) عامل دیگری که در گسست تشکل کارگری نقش داشته، جدایی جنبش چپ از جنبش کارگری در دوره مورد بحث است. از اعتصاب کوره پزخانه های تهران در سال ۳۹ تا آستانه انقلاب بهمین، به جرات میتوان گفت که جنبش چپ نتوانست هیچ اعتصاب کارگری بزرگی را سازمان بدهد. در این دوره چپ حتی بصورت تنوریک استدلال میکند که چرا نمیتوان و نباید با کارگران پیوند تشکیلاتی داشت. بعلاوه در موارد معدودی که فعالان چپ با کارگران ارتباط داشتند، غالباً به خواستهای

بیواسطه و روز صره آنها بیتوجه بودند. حتی امروز نیز بسیاری از فعالان چپ مبارزه اقتصادی کارگران را بعنوان زانده و تسمه نقاله "مبارزه سیاسی خودشان نگاه میکنند" نه بعنوان شکلی ضروری و عدول ناپذیر از مبارزه طبقاتی کارگران. چپ هنوز کاملاً نپذیرفته است که تشکل اقتصادی ضرورتی است عدول ناپذیر که جای آنرا هیچ چیز دیگر نمیتواند پر کند. چپ باید بپذیرد که تشکل اقتصادی در برابر تشکل سیاسی قرار ندارد و ضدیدت باتشکل اقتصادی و تحقیر آن همانگونه خطرناک است که ضدیدت با تشکل سیاسی. ●

منابع:

- ۱ = سندیکالیزم در ایران نوشته فرهنگ قاسمی ص ۱۸۶
- ۲ = دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران نوشته فرد هالیدی ص ۲۱۳
- ۳ = مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نوشته رفیق شهید مسعود احمد زاده ص ۶۲ = ۶۳
- ۴ = اتحادیه های کارگری و خردکامگی در ایران نوشته اسدالله لاجوردی ص ۴۰۶
- ۵ = اتحادیه های کارگری و قانون کار در ایران نوشته دکتر ولیم قلور ص ۸۲ = ۸۳ = ۸۴
- ۶ = کتاب جمعه ها شماره ۶ خسرو شاکری ص ۱۳۲
- ۷ = سندیکالیزم در ایران نوشته فرهنگ قاسمی ص ۱۸۸ = ۱۸۹
- ۸ = کنترل سیاس و سازماندهی کارگری در ایران (۵۵ = ۵۴) یک بررسی مقدماتی نوشته آصف بیات.

بخش دوم مصاحبه با ر. کرمی،  
از فعالان سازمان در داخل کشور  
که بخش اول آن در شماره ۱۱۶،  
اردیبهشت ۷۳ منتشر شده  
است.

## مصاحبه با رفیق

### مهدی کرمی از فعالین

### سازمان در داخل کشور

س: با توجه به اینکه امنیت بعنوان محوریتترین سیاست رژیم در طول سال تعیین شده است و یکی از جاهایی که باید امنیتش را حفظ کند محیطهای کارگری است و از سوی دیگر در اینجا و آنجا نقش انجمنها را کم میکنند و عذر کارگران وابسته پیشانی سفید را میخواهند، پس چه ابزاری برای حفظ امنیت در محیطهای کار آماده کرده اند؟

ج: یک مسئله حذف تدریجی انجمن و شورا و بشکلی ارگانیزه کردن آنهاست. اما این سیاست تعیین شده ای نیست و مدیران مختلف به اشکال ویژه ای سیاست خودشان را پیش میبرند. حذف قدرت و نفوذ انجمن و شورا به معنای حذف افرادشان نیست. در درون انجمن و شوراها با آدمهایی سر و کار داریم که عامل حراست هستند یا عامل دادستانی. هر کدام از ارگانهای سرکوب رژیم در این نهادهای کارگری رژیم عواملی دارند. عده ای مستقیماً وابسته و عامل حراست بنیاد مستضعفان هستند، عده ای نیز عامل حراست بانک میباشند، عده ای نیز عامل حراست وزارت صنایع میباشند و دادستانی نیز عوامل و شاخکهای خودش را دارد که با آنها خارج از دایره کار ارتباط دارند و سیاستهای خودشان را دنبال میکنند. بنابراین بعضی

از افراد ممکن است بعنوان انجمنی کنار گذاشته شوند و نفوذشان در کارخانه کم شود ولی تحت نام یا رابطه ای دیگر به وظایف ضد کارگری خود ادامه دهند. نکته دیگر در این رابطه نقش خانه کارگر است. خانه کارگر برای خودش یک سازماندهی ویژه دارد و تلاش میکند فراکسیونهای خودش را در انجمنها و شوراهای اسلامی شکل بدهد و گاه در این رابطه موفق میشود و گاه نمیشود. در بعضی از کارخانه ها شورا یا انجمن با خانه کارگر درگیر میشوند. در این حالت خانه کارگر از طریق نیروهای وابسته بخودش خط و سیاست ویژه اش را پیش میبرد. بنابراین حذف یا کاهش نفوذ انجمنها و شوراهای اسلامی باعث گسست ارتباطات امنیتی شاخکهای رژیم در محیطهای کار نمیشود و تنها شکلش عوض میشود. یعنی هم سعی میکنند رضایت بعضی مدیران را جلب کنند و هم تحت هیچ شرایطی عوامل خود را در محیطهای کار از دست ندهند.

**س :** با این توضیحات، حراست بسیج کارخانه در موقع سرکوب وارد عمل میشود؟

**ج :** این عوامل خودشان مستقیم وارد عمل نمیشوند. آنها وقتی حادثه ای پیش میاید فوراً اطلاع میدهند و دادستانی یا حراست وارد عمل میشود که در این اواخر نیز سعی میکنند بشکل عریان و تحریک کننده نیز اقدام نکنند.

**س :** بخش کارگری بسیج سپاه پاسداران چگونه فعالیت میکنند و چه نقشی دارند؟

**ج :** در شرایط کنونی نقش زیادی ندارند. در هفته بسیج میز میگذارند و نوار پخش میکنند و یا به مناسبتهایی جشن میگیرند و یا یک سنگر جلو کارخانه درست میکنند شب جلو ماشینها را میگیرند و در واقع بشوعی حضور خود را به نمایش میگذارند. ولی در دور اخیر در هیچ کارخانه ای دیده نشده است که مدیریت اینها را در سیاستهای کارخانه به بازی بگیرد. یک تقسیم کار روشنی بوجود آمده است که بسیج کارخانه وظایف امنیتی و حفاظتی و اطلاعاتی خودش را جداگانه و بصورت مستقل انجام میدهد و در کارهای مدیریت هیچ دخالتی نمیکند. بنابراین به آنها خط داده اند که دیگر دخالت نکنند.

**س :** با توجه به سیاستهایی که رژیم در قبال جنبش کارگری در پیش گرفته است مهمترین خواست است ؟

**ج :** در دو سه سال گذشته خواستهای کارگری به دو شکل مطرح میشده است : یکی خواست باطنی که خواست واقعی کارگران هست و کمتر مطرح شده است و یکی هم خواست صریح مطرح شده. خواست افزایش دستمزد خواست واقعی کارگران است که در همه دوره ها کم و بیش وجود داشته ولی بویژه در دو سه سال گذشته بصورت خواست ملموس برای همه بوده است. ملموس بودن این خواست از آنجاست که هر کارگری کاملاً درمییابد که حقوقش در مقابل هزینه اش ناچیز است و هر روز این فاصله در آمد و هزینه زیادتر میشود و این برای همه کارگران روشن است که چه بلایی بر سرش میاید. اما این خواست عرصه ای برای مطرح شدن نمییابد. وقتی در اعتصابات هم کارگران در محافل خصوصیت صحبت میکنند و مسئله کم بودن حقوق مطرح میشود بلافاصله خطر اخراج نیز برجسته میگردد. و یا در شرایطی که در بسیاری از کارخانه ها حقوق را دیر پرداخت میکنند و حرکتی کارگری حول پرداخت بموقع حقوق صورت میگیرد جایی برای مطرح شدن مستقیم خواست افزایش دستمزد نخواهد بود. اما خواستهای دیگری که قابل مطرح شدن هستند و حول مسئله افزایش دستمزد میباشد عبارتند از پرداخت حقوق و مزایایی که عرفاً پرداخت میشود، از مزایای رفاهی یا پاداش افزایش تولید تا حق بهره وری و پاداش هفتگی. اما مهمترین خواست مطرح در شرایط کنونی، پرداخت بموقع حقوق است که همه جا با تاخیر زیاد پرداخت میشود و این روند زندگی روزمره کارگران را مختل میکند. این خواست بگونه ای است که کارگران برای طرح آن حالت کاملاً تعرضی دارند و وقتی هم تعرض شکل اعتصاب بخود میگیرند همه هم پاسخگو هستند و کارفرمایان، مدیران و عوامل حراست و دادستانی نیز کاملاً خلع سلاح هستند. و خواست مهم دیگر، جلوگیری از اخراجهاست و بویژه در جاهایی که اخراجها مطرح هستند.

**س :** یعنی دامنه مبارزه برای پرداخت بموقع دستمزد از دامنه اعتراض به اخراج وسیعتر است ؟

**ج :** بله وسیعتر است. چون اخراجها بجز یک دوره که خیلی وسیع بودند حالا یک حرکت بطنی دارند و به حیلله های دیگری اخراج میکنند. و در مواقعی که با بهانه های گوناگون کارگری را اخراج میکنند، کارگران دیگر میگویند میخواست فلان کار را نکند تا اخراج نشود. و یا مسئله باز خرید که شکل داوطلبانه اخراج است که نمیتوان حوصلش حرکت را سازمان داد. هر چند ضرورت

دارد که برای جلوگیری از اخراجهای اجباری و اخراج داوطلبانه تحت عنوان باز خرید، این خواست مطرح شود و حول آن تبلیغ شود و کارگران پیشرو بایستی یک تاکتیک مناسب برای خنثی کردن آن پیدا کنند.

**س :** کارگران برای رسیدن به این خواستها چه اشکالی از مبارزه را در پیش گرفته اند ؟

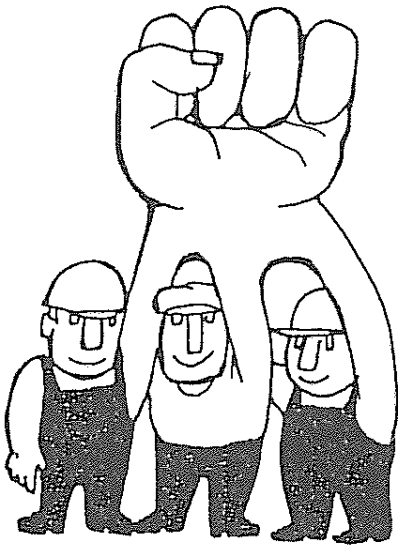
**ج :** در رابطه با اخراجها، مراجعه به وزارت کار، اعتصاب کارگران اخراج نشده در داخل کارخانه به حمایت از اخراج شدگان و یا تجمع و اعتراض در محیط کار همراه با خواباندن کوتاه مدت کار و در بعضی جاها مثل بنز خاور که مشخصاً برخوردها به خشونت و شکل تیر آمیز کشیده شده است. در رابطه با مسئله پرداخت بموقع دستمزد و مزایای گوناگون و در کل خواست افزایش دستمزد، کارگران از اشکال طومار نویسی، تجمعهای اعتراضی و اعتصاب سود جسته اند.

**س :** کارگران برای مطرح کردن و پیش بردن خواستهایشان چه نوع سازماندهی یی در میان خودشان دارند؟

**ج :** در کارخانه یا بیرون از آن عمدتاً محافل کارگری نقش سازمانگرانه دارند.

**س :** یعنی میتوانیم از محافل فواتر از کارخانه صحبت کنیم که بگونه ای عامل ارتباط میان کارخانه های مختلف باشند ؟ اصولاً طبقه کارگر چگونه خودش را آرایش سازمانی میدهد ؟ آیا فواتر از محافل نوع دیگر از سازمانیابی دیده میشود ؟

**ج :** فکر میکنم قبل از اینکه به اشکال سازمانیابی بپردازیم باید یک نکته را توضیح دهم و روی آن متمرکز شویم. و آن سوال اینست که روانشناسی کارگران در مقطع فعلی چیست ؟ چون ما عادت کرده ایم که بطور فرمال بگوییم چه خواستهایی وجود دارد و چه اشکال سازمانیابی دیده میشود. اول باید روشن کنیم روانشناسی کارگران در مقابل تعرض کنونی کارفرمایان و رژیم چیست و پس از آن میتوانیم دریابیم که کارگران با این روانشناسی چگونه خواستهایشان را مطرح کرده اند و پیش برده اند. روانشناسی کارگران در شرایط کنونی جدا از روانشناسی عموم توده مردم نیست. آنها در مقابل فشار افزایشنده رژیم خودشان را بگونه ای جمع میکنند و در خود فرو



است . خیلی از کارگران ، هرکدام طبق سلیقه یا امکاناتشان یک جنسی را برای دستفروشی انتخاب میکنند ، آنها را توی چمدان ، ساک یا زنبیل میریزند و جلو کارخانه بساط میگذارند . آنها ابتدا داخل کارخانه یا کارگاه موضوع را مطرح میکنند و در محل نیز بساط پهن میکنند . برای مقابله با ماموران شهرداری بساطهایشان کوچک و سریعاً قابل جمع شدن میباشد . یا در کارخانه های بزرگ موقع تغییر شیفتها یک بازار مکاره وسیع بوجود میاید که ۲۰ یا ۳۰ دقیقه طول میکشد . یعنی هم کارگرانی که از سرورس پیاده میشوند و هم کارگرانی که از کارخانه بیرون میایند در این بازار معامله میکنند که در آنجا همه چیز پیدا میشود . گاه چند نفر باهم همکاری میکنند که چند نفر از کارخانه و چند نفر بیکار از بیرون کارخانه و برای شیفتهای مختلف کارخانه ها برنامه ریزی میکنند و جنس میفروشند . شهرداری بسیار تلاش کرده که این بازارهای نیم ساعته را تعطیل کند اما با دنا جانانه ای که کارگران از آنها میکنند و گاه به درگیری نیز منجر میشود تاکنون موفقیتی بدست نیاورده است .

س : در این شرایط اخراجها ، چه ارتباطاتی میان کارگران اخراجی وجود دارد ؟ آیا امکان آن وجود دارد که از طریق سازماندهی اخراج شدگان کارخانجات مختلف بنوعی شکل کارگری دست یافت و پیوند کارگران اخراجی و شاغل را سازمان داد ؟ و کلا کارگران اخراجی چه حرکتیابی انجام داده اند و چگونه مشکل خود را مطرح میکنند ؟

مختلف کاملاً دیده میشود . کارگران به این دلیل در محیط کار محافظه کارانه رفتار میکنند چون خطر انجمنهای اسلامی یا خبر چینی های مدیریت و حراست و دادستانی را کاملاً حس میکنند . اما در بیرون از کارخانه چنین نیست . کافی است در اتوبوس یا تاکسی آدم ریش دار وجود نداشته باشد آنوقت همه نارضایی خود از وضع صلکت را بشکل کاملاً عربیان بیان میکنند و فحش هم میدهند . در اتوبوس ، تاکسی و یا هر محل تجمع طبیعی دیگر وقتی بحثی درگیر میشود ، بلافاصله مسئله گرانی و تورم و سپس اخراجها مطرح میشود . اخراجها نیز چون مختص محیطهای کارگری نیست ، حالت همگانی پیدا کرده است . وقتی در رابطه با بهداشت و درمان هم همواره بحث از کمبود پرسنل و پزشک و بیهار و کادرهای پزشکی است و تازه در آنجا نیز سیاست اخراجها را پیش میبرند یادر شرکتهای دولتی نیز سیاست تعدیل نیروی انسانی را پیش میبرند و حتی از آموزش و پرورش نیز نیگذرند ، آنوقت ابعاد سیاست اخراجها روشن میشود و این به یک بحث توده ای و همگانی در کنار گرانی و تورم تبدیل میشود که شده است .

س : با این فشار روز افزون بر کارگران پس زندگی آنها چگونه میگردد و چگونه خود را تاملین میکنند؟

ج : کارگران برای حل مشکل مالی خود به اشکال گوناگون عمل میکنند . کارگران متخصص سعی میکنند در رابطه با تخصصشان در بیرون از محیط کار برای خودشان شغل نسبتاً ثابتی بوجود آورند ، مثل ایجاد یک کارگاه یا زدن یک مغازه ، هر چند کارگاهها هم وضع خوبی ندارند . یا در پاتوقها اعلام میکنند که هرکس به کارگر لوله کش و یا ... احتیاج دارد اطلاع بدهد ، برایش انجام دهم . یا کارهایی مثل نقاشی و بنایی یا برقکاری . که این به نفع متقاضیان هم هست زیرا هم این آدم آشناست و هم ارزاتر میگیرد و کارش نیز مطمئنتر است . بنابراین کارگران متخصص عموماً دو شغله هستند . کارگرانی هم که تخصص ندارند و نمیتوانند در بیرون کار دیگری دست و پا کنند در کارخانه اضافه کاری میکنند هر چند حالا جلو اضافه کاریها را هم گرفته اند و کم شده است . و یا اینکه بجای همدیگر کار میکنند . وقتی یک کارگری مرخصی میخواهد و با مرخصی او موافقت نمیشود یک مبلغی پول میدهد تا کارگر دیگری بجای او کار کند . پدیده دستفروشی نیز یک پدیده همگانی شده

میروند . حالت کاملاً دفاعی بخود میگیرند بیشتر در مقابل این فشار و تعرض ، عقب نشینی را در پیش میگیرند .

س : منظورت از جمع شدن اینستکه طبقه کارگر دارد مجاله میشود و یا اینکه این خشمی است که دارد متراکم میشود .

ج : بنظرم شکل محتملتر ، خشم متراکم شونده است البته نمیتوانم با قاطعیت اینرا بگویم . این فشار بر کارگران زمانی منفجر خواهد شد . اینکه چگونه بتوان از چنین انفجار خشمی استفاده کرد که به بیراهه نرود ، مسئله دیگری است . من فکر میکنم با توجه به افزایش فشارها به کارگران ، وقوع شورشها و انفجارها امری است کاملاً محتمل ، اما این انفجار خشم عمدتاً نه در محیطهای کار بلکه در محیطهای زحمتکش نشین و محلات کارگری پیش خواهد آمد . اما چرا اینطور فکر میکنم؟ من معتقدم که بدلیل اینکه در کارخانه ها، تولیدی درکار نیست یا تولید روند طبیعی ندارد و با سیاستهای اقتصادی رژیم وضعیت صنایع بهم ریخته است ، برد سلاح اعتصاب نیز کم شده است . کارگران ممکن است در محیط کار اعتصاب کنند یا دستگاهی را بخوابانند یا مدیر را گروگان بگیرند اما وقتی کارفرما میگوید به نفع من است که کار نکنید و بیکار بنشینید که کمتر به ضرر من است ، این تاکتیکها خنثی میشود در اینجا حتی کنترل کارخانه نیز توسط کارگران برائی نخواهد داشت . از سوی دیگر پس از موج جدید اخراج کارگران به شیوه ها و حیلله های مختلف و فشار بیش از حد گرانی یک روحیه محافظه کاری در کارگران ، در محیط کار بوجود آمده است . آنها خشم و ناراحتی خود را بیشتر در سرورس رفت و آمد ، در محل زندگی ، در محل خرید بروز میدهند . بنابراین محیطهای زحمتکشی و محلات کارگری و توده ای محل وقوع حرکتی اعتراضی و انفجاری خواهند بود .

س : آیا تاکنون واکنشهای کارگری در بیرون از محیط کار دیده شده است و یا نمونه هایی وجود دارد که مسائل کارگران در محیطهای دیگر مطرح شوند و مورد بحث قرار گیرند؟

ج : مطمئناً تمام مسائل کارگری در محافل خانوادگی ، درمیان نامیل یا اهل محل بازگو میشود . این یک امر همگانی شده است و همه هم خوب همدیگر را دراینرابطه درک میکنند . انعکاس اخراجها یا بازخریدهای وسیع در کارخانه های مناطق



ج: کارگران اخراجی بصورت یک طیف هستند با ویژگیهای مختلف در نحوه اخراج. از اخراجهای یکی دو کارخانه مثل بنز خاور که بطور وسیع اخراج کردند که بگذریم در دیگر کارخانجات اخراج را به شیوه های گوناگونی پیش بردند. مثلا با دادن مبلغی بعنوان سنوات خدمت، یا دادن کامیون به چند نفر یا پیشنهاد اداره رستوران و یا طرحیایی برای اشتغال مشترک برای چند نفر، تلاش کردند کارگران را بصورت متفرق اخراج کنند همینکار را در بنز خاور نیز تاحدی پیش بردند. این شیوه کار باعث شده که بخشی از کارگران با اتخاذ تدابیر جمعی در فامیل و راه اندازی کارهایی که در امکانشان بوده مشکل خودشان را حل کنند. اما اولین کاری که کارگران اخراجی انجام میدهند درگیر شدن در کارخانه و سپس مراجعه و شکایت به وزارت کار است. و همینکه از کارخانه جدا شوند و بروند وزارت کار، تفرقه کارگران اخراجی آغاز میشود. کارگران چاره استخدام را در این نمیبینند که جمعی برای اینکار تلاش کنند. وزارت کار نیز فوراً بیمه بیکاری را مطرح میکنند آنها را در روزهای مختلف برای رسیدگی به کارشان فرا میخواند. یک عده را روزهای دوشنبه، تعدادی روزهای چهارشنبه و ... و به این ترتیب تجمع کارگران در یک روز ناممکن میشود. اما باید توجه کرد که اگر اخراجی وسیع شود یکی از محلهایی که میتوان کارگران کارخانه های مختلف را دید و اقدامی برای سازماندهی آنها کرد همین جلوی وزارت کار است. اما وقتی کارگری بازخورد میشود دیگر اخراجی بحساب نیاید و وزارت کار نیز کاری به کارش ندارد و بیمه بیکاری نیز مطرح نیست، کارگری که بازخورد شدن را میپسیرد حتی اگر به فلاکت نیز دچار شده دیگراراش را از کارگران جدا کرده است و دیگر مسئله مشترکی بین آنها وجود ندارد و این ضربه مهلکی است به جنبش کارگری. آنها در شرایطی که تشویق به دلالتی و واسطه گری در سطح جامعه گسترش یافته است و هرکس تلاش میکند خودش گلیم خودش را از آب بیرون بکشد.

س: کارگران اخراجی که به وزارت کار مراجعه میکنند، آیا امید دارند که به محل کارشان برگردند یا اینکه ارتباطشان با محیط کار کلاً گسسته میشود؟

ج: فکر میکنیم با شرایطی که کارگران اخراجی در این چند سال در محیطهای کار و وضع تولید دیده اند آمیدی به اینکه

استخدام شوند، ندارند. زیرا جاهای دیگر هم سرنوشتی مثل کارخانه قبلی دارند.

س: بنابراین آیا تنها چیزی که کارگر اخراجی میخواهد گرفتن بیمه بیکاری است؟

ج: بله. تازه اگر اخراجش قانونی باشد. ولی اگر سنوات خدمت گرفته باشد اینهم شامل بازخریدی میشود و وزارت کار اخراج محسوب نمیکند و در حکم استعفا خواهد بود و این کلکی است که معمولاً کارفرمایان میزنند.

س: چقدر کارگران متوجه این کلک شده اند؟

ج: کارگران متأسفانه زیاد این حيله را دریافته اند. وقتی که کارگر تویک کارخانه مدتی بیکار بوده و تولیدی درکار نبوده و دیگر آمیدی نیز ندارد که مجدداً استخدام شود حساب میکند که یک مقدار پول اینجا دارم، آنرا میگیرم و کاری با آن دست و پا میکنم. تا بحال کارگران حساب میکرده اند که با این پول یک ماشین میخرند و مسافر کشی میکنند و یا کار و کاسبی راه میاندازند. اما حالا که وضع اقتصاد کاملاً درهم ریخته است و کار و کاسبی تغزیری ندارد و قیمت یک اتومبیل سر به فلک میزند، آن امیدها بر باد رفته است و با تجربیات کارگران قبلی که این امیدها را داشتند و به فلاکت افتادند، دیگر کارگران متوجه میشوند که این پول کاری نمیشود کرد و این حيله ای بیش نیست.

س: چه تعداد از کارگران بازخورد شده تجارشان را به دیگران منتقل کرده اند و آیا این مسائل بگوش دیگر کارگران میروند؟

ج: این مسائل در روابط فامیلی و دوستی و درمحافل سریعاً منتقل میشود. ولی کارگرانی که بازخورد شده اند خودشان به کارخانه ها مراجعه نمیکنند که تجارشان را انتقال دهند و برای دیدار دوستان کارگر خود کمتر تماس میگیرند این ویژگی کارگران مرد است که روابطشان با همدیگر خارج از محیط کار خیلی کم است. و احساس نیاز نمیکنند که بیایند به دیگران سر بزنند و احوالی بپرسند، اما از آنجا که کارگران اخراجی و بازخورد شده در میان دیگر کارگران کارخانه دوست یا فامیل و آشنا و همسایه دارند اخبار وضعیت آنها سریعاً به کارخانه میرسد و وضع این کارگران خیلی سریع درمحافل کارگری کارخانه انعکاس مییابد.

س: فکر میکنی که گوایش به بازخورد شدن در میان کارگران در مجموع شکست خورده است؟

ج: بین کارگرهای رده پایین، بله.

س: آیا فکر نمیکنی که وقتی حيله بازخرید کردن شکست بخورد رژیم روی اخراج فشار بیاورد یا تاکتیکهای دیگری در پیش گیرد؟

ج: دقیقاً نمیتوانم پاسخ دهم. ولی قاعدتاً وقتی که بازخورد داوطلبانه شکست بخورد تاکتیکهای دیگری مطرح خواهد شد. مثل بالا بردن مبلغ بازخرید و یا بالا بردن انضباط و نظم کار تاحدی که بیانه برای اخراج تعداد زیادی از کارگران باصطلاح خاصی فراهم گردد.

س: با وضعیتی که از محیطهای کار مطرح شد، طبقه کارگر چگونه میتواند مقاومت خود را در برابر تعرض سرمایه داران سازماندهی کند و چه تاکتیکی باید داشته باشد؟

ج: این بحرانی که طبقه کارگر درگیرش شده است که از یکطرف خطر اخراجها وجود دارد و از طرف دیگر رکود تولید و گسست روند تولید و در شرایط ریزه جامعه با بحران اقتصادی شدید و بیکاری و تورم رشد یابنده، بگونه ای است که کارگران به تنهایی نمیتوانند برایش راه حلی پیدا کنند. مسئله دیگر از حد این کارخانه یا آن کارخانه خارج شده است. طبقه کارگر جدا از بقیه جامعه کاری نخواهد توانست بکند. یعنی مسئله یک حالت سراسری و تمام جامعه ای بخود گرفته است. البته هیچکس روی این تردید ندارد که طبقه کارگر باید خودش را متشکل کند. اما چگونه باید این کار را بکند. وقتی وضعیت اتحادیه های کارگری دیگر کشورها درمیان کارگران مطرح میشود آنها حسرت میخورند که چرا ما چنین توانی و چنین تشکلی نداریم. اما فوراً این سؤال مطرح میشود که ما چگونه میتوانیم اینطور خودمان را متشکل کنیم. اگر فکر کنیم که با گرفتن تماس با چند پیشرو کارخانه های دیگر میتوانیم سنگ بنای یک تشکل فراگیر را بگذاریم سخت در اشتباه خواهیم بود. باید راههایی پیدا کنیم که هم توده وسیع کارگران را با خود همراه کنیم و هم بگونه ای پیش رویم که چنین اقدام یا تشکلی خصلت مخفی نداشته باشد و رژیم نتواند به آن انگ ضد رژیمی و باصطلاح "ضد انقلابی" بزند. اما یک نکته مهم که وجود دارد اینستکه با توجه به فشار شدید داخلی که بر رژیم وارد میشود و روز به روز رژیم را

## جنبش کارگری به مبارزه فکری سالم نیاز دارد ،

### نه به فحاشی و تنگ نظری

اخیرا در چند شماره نشریه "کارگر امروز"، یکرشته حملات پی در پی ، به انجمن کارگران تبعیدی شروع شده ، که کاملا عصبی و همراه بانحاشی علیه این تشکل است . این شیوه از مبارزه با موضعگیری رسمی خود "کارگر امروز" آنجا که میگوید "نشریه کارگر تبعیدی هر روز بیشتر تحت لوای "جدایی از روشنفکران" به سخنگوی دست راستی ترین نظرات روشنفکران طبقات حاکمه علیه کمیونستها و جنبش کمونیستی کارگران تبدیل میگردد" حکایت از یک سیاست رسمی و تعیین شده دارد، که نشان میدهد که حملات مزبور نه تصادفی، بلکه حسابشده و از روی برنامه مشخصی صورت میگیرد . از نظر ما کارگر تبعیدی تشکلی است که فعالان آن یا قبلا کارگر بوده اند ، یا هم اکنون کارگر هستند، و یا طرفدار مسائل کارگری اند . این تشکل اگر چه تا حدی سرخوردگی کارگران از روشنفکران و سازمانهای سیاسی را نمایندگی میکند، که در جای خود میبایست با این تفکر مبارزه سالم و اصولی صورت گیرد، اما تلاش میکند مسائلی جنبش کارگری را منعکس کند، که امری مثبت و درخور تایید میباشد . همانطور که کارگر امروز نیز ، جدا از نظری که نسبت به مواضع نظری گردانندگان نشریه مزبور داشته باشیم ، یک نشریه کارگری و مثبت است . باید بیاد داشته باشیم ، که در شکلگیری احساس "جدایی از روشنفکران" تنها واکنش غیر اصولی " کارگر تبعیدی" نباید مبنای قضاوت قرارگیرد؛ اشتباهات، و جان سختی غالب سازمانهای چپ ، درعدم برسمت شناختن تشکل مستقل کارگری ، تا حدودی در تکوین این روحیه نقش موثری داشته است . واقعیت اینستکه ، غالب سازمانهای چپ ، اعتقادی به تشکلهای مستقل کارگری نداشته اند، و فقط درصورت وابستگی به حزب، موجودیت چنین تشکلی را برسمت میشناختند . بی تردید تنها راه مبارزه با این روحیه و احساس، تلاش در راه تشکل مستقل کارگری است، و در قضاوت درباره "کارگر تبعیدی" نیز میبایست فعالیت این تشکل در راستای این هدف ملاک سنجش باشد . علاوه بر این آنچه که "کارگر امروز" درمبارزه علیه "کارگر تبعیدی" نادیده میگیرد ، همانا مواضع رسمی و فعالیت این تشکل در این حوزه است . نشانند موضع یک فرد بجای موضع رسمی نشریه و انجمن و سپس کوییدن کل مواضع "کارگر تبعیدی" اگر از روی غرض ورزی نباشد، بیشک از یک رقابت ناسالم سرچشمه میگیرد . در مبارزه با اشکالات مواضع "کارگر تبعیدی" ضرورتی ندارد آب را گل کنیم و از طریق ایجاد فضای عصبی و فحاشی ، مبارزه نظری سالم را ناممکن سازیم .

مقاله رفیق امین از کارگران صنعت نفت در همان شماره "کارگر امروز" علیه مواضع "کارگر تبعیدی" ، یک نمونه سالم مبارزه نظری را منعکس میکند . بنابراین چه لزومی دارد ، به شیوه عصبی توأم با فحاشی به مجادله پرداخت ؟ بنظر میرسد "کارگر امروز" تشکل "کارگر تبعیدی" را رقیب خود میندازد، و تلاش میکند که بنحوی از انحاء، این جریان را تضعیف و از میدان خارج نماید، چرا که رشد آنها باعث کسادی بازار خود مینماید . این گرایش بسیار تأسف آور است ، چراکه جنبش کارگری بزرگتر و وسیعتر از آن است که جریانی خود را قیم آن بداند و آنها ملک طلق خود بیندازد . بیشک نحوه نگرش "کارگر امروز" به تشکلهای کارگری یک نگرش پدرسالار و انحرافی است که باید با آن به مبارزه پرداخت . در شرایطی که جنبش کارگری به تنوع گرایشهای نظری نیاز دارد و مبارزه نظری سالم ، بین جریانهای مختلف آن میتواند درخدمت ارتقا، افتقهای فکری این جنبش قرار گیرد، "کارگر امروز" به اشاعه تنگ نظری و برخورد قیم مابانه میپردازد . مبارزه برای تشکل مستقل کارگری به ابزارها و لوازمی نیاز دارد که مقابله با همین تفکر قیم ماب و پدرسالار، بیشک یکی از این ابزارهاست ●

ضعیفتر میکند و فشار خارجی همزمان ، بتدریج شرایطی فراهم میاید که بتوان حرکتهایی را دراین راستا پیش برد و این تا حدودی نیز وظیفه سازمانها و گروههاست که ضرورت تشکل و اقدام یکپارچه را درمیان توده کارگران تبلیغ کنندو نشان دهند مسئله کارگران دیگر در محیطهای کار قابل حل و فصل شدن نیست . باید راه حلهای فراگیرتر را پیدا کرد . و دراین رابطه ضرورت دارد که تجارب کار اتحادیه در دیگر کشورها بطور گسترده جمع آوری و تبلیغ شود . زیرا از آنجا که سنت کار اتحادیه ای در میان کارگران ما نیست یا گسسته شده است، آشنا کردن آنها با نقش و جایگاه اتحادیه ها کار بسیار با اهمیتی است ● پایان



رفیق پ . پویا از کارگران با سابقه و یکی از فعالان سازمان د ر داخل کشور است . در این نوشته که برای پخش از رادیو " صدای کارگر " ارسال شده ، او به کارگران هشدار میدهد که در مقابل طرح بازخریـــم مقاومت متحد داشته باشند .

موافقت نموده است . بر اساس اخباری که جسته و گریخته در روزنامه کار و کارگر انعکاس مییابد و همچنین بر مبنای واقعیت‌های موجود ، جنبش کارگری ایران یکی از خطرناکترین و درعین حال دردناکترین دوره‌های تاریخی خود را سپری میکند که اگر واکنش در خوری نسبت به آن صورت نگیرد ، ضربه هولناک و کمرشکنی به جنبش کارگری وارد خواهد شد که تأثیرات نامطلوب و بازتاب آن تا سالیان دراز برجای خواهد ماند .

رژیم فقها در اجرای سیاست‌های دیگته شده سرمایه جهانی و فرمول‌های فلاکت بار مندوزیون المللی و با جلب رضایت و سکوت وزارت ارتجاعی کار و خانه با اصطلاح کارگر ! مصمم به اجرای سیاست تعدیل نیرو در صنایع تولیدی کشور میباشد و در این راستا میکوشد که به اشکال مختلف آنرا پیاده نماید . یکی از ترفندهای رایج و تقریباً بی سرو صدا در اخراج کارگران طرح بازخرید میباشد که هم اینک به نحو وسیعی در اکثر موسسات تولیدی در حال اجرا میباشد . نظر به اینکه اخراج گسترده کارگران با تسول به اشکال خشن میتواند موجبات بروز اعتراضات جمعی کارگران را سبب گردد، لذا به مدیران این صنایع گوشزد شده که اخراج اجباری تنها بمثابة حربه نهایی میتواند مورد استفاده قرار گیرد و در فاز نخست میبایست با اصطلاح با جلب رضایت کارگران نسبت به تسویه و اخراج اقدام شود . و از همینرو در اکثر موسسات تولیدی مسئله اصلی نحوه بازخرید کارگران میباشد . یکی از پیش شرطهای سرمایه‌داران داخلی و خارجی برای خرید و واحدهای صنعتی و تولیدی در ایران کاهش شدید نیروی کار در این واحدها میباشد و حال که رژیم اسلامی در واگذاری این شرکتها به بخش خصوصی و سرمایه‌داران خارجی و داخلی کمر همت بسته بدون اغراق باید گفت که بیش از نیمی از کارگران این صنایع و واحدهای در شرف واگذاری، آماج این تعرض ضد کارگری میباشد . پس شایسته است که کارگران آگاه برای مقابله هرچه جدی تر با این تعرضی که کلیت طبقه کارگر را مورد تهدید قرار داده ، آستینها را بالا زده و ضمن افشای ترفند های مدیران در بازخرید کارگران خطراتی را که این سیاستها بنابر میآورد بدرستی شکافته و به توجیه سایر کارگران بپردازند زیرا هرگونه غفلت در برهه کنونی، مبارزه و مقاومت کارگران در مراحل آتی را سخت آسیب پذیر

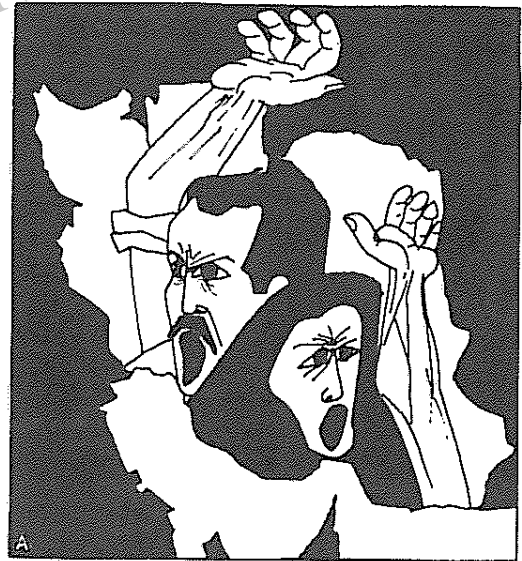
## هشدار به کارگران

نوشته پ - پویا

موج جدید اخراج‌های گسترده تحت عنوان بازخرید کارگران کسه از یکسال پیش در پاره‌ای از بنگاههای تولیدی آغاز شده بود اکنون سایه شوم خود را در سراسر ایران گسترانیده و هستی و هویت طبقاتی بخش عظیمی از کارگران را مورد تهدید جدی قرار داده است . اگرچندی پیش اخراج کارگران خاور با اعتراضات گسترده کارگری و همچنین با انعکاس در محافل حکومتی و بالاخری اعتراض وزارت کار و خانه کارگر مواجه گردید ، هم اینک با گذشت چندین ماه از این واقعه وزیر ضد کارگری رژیم اسلامی (کمالی) بیشرمانه در جمع کارفرمایان و بمنظور جلب رضایت خاطر ایشان اظهار میدارد که وزارت کار با سه چهارم از موارد اخراج کارگر ان

نموده و دشوار تر مینماید. کارگران آگاه میبایست در این مقطع حساس به رسالت طبقاتی خود که همانا تقویت جنبش کارگری در شرایط پرمخاطره کنونی است با جدیت و پشتکار عمل نمایند. هرگونه کوتاهی و سستی در شرایط فعلی توان دشمنان طبقاتی را دوجندان نموده و توان مبارزاتسی کارگران را بحد اقل خواهد رسانید. کارگران پیشرو و آگاه میبایست توجه سایر کارگران را به نکات زیر معطوف نمایند:

الف: جمهوری اسلامی با بدهی بیش از ۳۰ میلیارد دلاری بسه بانکهای جهانی در غربا بی گرفتار شده که برای نجات خود ناگزیر از کاهش هزینه های دولتی بمنظور بازپرداخت بدهیهای کلان خود میباید و در این راستا بدلیل ماهیت ضد کارگری خود قصد واگذاری منابع دولتی به هسر قیمت را داشته و نظریه اینکه بخش خصوصی و سرمایه داران خارجی و داخلی با علم بر ضعف های ساختاری اقتصاد ما حاضر به سرمایه گذاری نیستند، شروطی را تعیین نموده اند که یکی از مهمترین آنها سیاست تعدیل نیر و بمنظور افزایش سوددهی در این واحدها می باشد. بنابراین میتوان گفت که رژیم برای حل مشکلات خود چوب حراج را بر واحدهای تابعه زده و در این وضعیت طبیعی است که هر چه بیشتر دیگ طمع سرمایه داران بچوش آمده و شرایط ننگین تری را تحمیل نمایند. اگر رژیم به تبعیت از ماهیت ضد کارگری خود خواستار مقابله با چنین باج خواهی بیشرمانه ای نیست، کارگران باید به مقابله متشکل و متحد با آن برخیزند. پس اخراج و بسه تعبیر دیگر باز خرید کارگران تنها قدم نخست در اجرای این سیاست نکیت بار می باشد.



ب: کارگران باید بدانند که سیاست اخراج اجباری کارگران بسا توجه به عواقب و عوارض شدید آن در جامعه فعلا در دستور کار این منایع نمیباشد، ولی بیشك پس از اجرای مراحل اولیه یعنی باز خرید گسترده و به تبع آن کاهش توان مبارزاتی کارگران مراحل سدی حتی اخراجهای اجباری در دستور کار قرار خواهد گرفت و اگر سخنی از مقابله و مقاومت در برابر این سیاست ضد کارگری در میان است از هم اینجا میبایست اقدام بسه سنگر بندی نمود، چرا که ایجاد استحکامات در شرایطی که دشمن بشدت مواضع ما را زیر آتش گرفته امکانپذیر نخواهد بود.

ج: باید بدانیم که سیاست باز خرید نیز به يك شكل و شیوه بسه اجرا در نمیآید و بسته به اوضاع و احوال مشخص هر کارخانه در اجرا تنوع

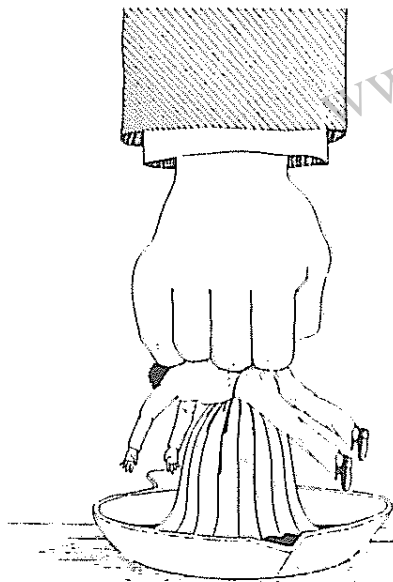
میآید، ولی در هر حال این شیوهها تنها يك هدف را تعقیب میکنند و آن جلب رضایت کارگران برای باز خرید داوطلبانه می باشد، زیرا در این حالت کارگر هیچگونه ادعائی پس از باز خرید نداشته. وعلا به صف بیکاران جاسه خواهد پیوست و سازماندهی کارگران بیکار در شرایط کنونی بمراتب دشوار تر از کارگرانی خواهد بود که بطور طبیعی و روزمره با یکدیگر تماس داشته، در تولید اجتماعی سهم بوده و میتوانند حول درخواستهای منفی و بسا سیاسی خود مبارزه نمایند. باتوجه به اینکه هم اینك بسیاری از کارگران باز خرید شده و علا ارتباطشان با محیط کار قطع گردیده، وظیفه کارگران مبارز و آگاه می باشد که ارتباط خود را با همقطاران خود حفظ نموده و در حل مسائل و مشکلاتشان مساعدت نمایند. کارگران شاغل و بیکار در صورت مبارزه متحد خود میتوانند کارگران باز خریدی را در صورت تحاپشان و با عودت مبلغ دریافتی مجدداً به سرکارهایشان بازگردانند. این واقعیتی است که بارها در تاریخ مبارزات جنبش کارگری در ایران و سراسر جهان به اثبات رسیده است. لازمه هرگونه اقدامی در این زمینه در وهله نخست حفظ ارتباط کارگران شاغل با کارگران بیکار شده می باشد. مهتر اینكسه در موسساتی که هنوز طرح باز خرید به اجرا در نیامده حتی الاکان مانع از باز خرید کارگران شویم، زیرا که مدیران تلاش مینمایند با بهره گیری از معضلات و مشکلات اقتصادی و با پرداخت مبالغی تحت عنوان باز خرید، کارگران را اغوا نموده و بدین ترتیب براحتی آنها را اخراج نمایند. کارگران باید بدانند که با تورم لجام گسیخته کنونی مبالغی که با آن باز خرید میشوند حتی تکافوی تامین معیشت یکسال آنها را نخواهد داد و اگر در حال حاضر با معضلات مالی دست و پنجه نرم میکنند در آینده نزدیک قطعاً بایستی با مرگد به مقابله برخیزند، پس با ایجاد و تقویت تشکلهای منفی و مالی و همکاری تنگاتنگ ضمن رفع تنگناهای مالی یکدیگر و تشدید فشار بر کارفرمایان برای حل این معضلات از غرق شدن دسته جمعی خودمان در آینده نه چندان دور پیشگیری کنیم.

د: بدانیم و آگاه باشیم که سیاست باز خرید کارگران اگر در حال حاضر با تهدید و تطمیع بمرور اجرا گذاشته می شود در دور بعدی تنهاسا و تنها با تهدید و سرکوب پیش خواهد رفت. نظر به اینکه سیاست مزبور با سکوت مرکبار رسانه های گروهی و بویژه مدعیان دروغین کارگران در خانه کارگر و وزارت با مصلاح کار به پیش میرود، انعکاس و انتشار واقعی اخبار مربوط به نحوه پیشبرد این سیاستها و آگاهی عموم کارگران از این ترندها و احوال مبارزات پیرامون آن ضرورتی تام و بشدت حیاتی می باشد، پس بکوشیم که با انتقال این اخبار، از تجارب آن بد رستی و هوشمندانسه بهره گیریم. برای نیل به این هدف کارگران پیشرو و آگاه رسالت سنگینی بدوش داشته و با ید با سازماندهی و فعال نمودن کانالهای ارتباطی خود در این امر مهم از هیچ تلاشی فروگذار نکنند.

ه: بیشك یکی از آماج اصلی پیشبرد این سیاست، اخراج و باز خرید کارگران زن کارخانجات می باشد. در واحدهایی که بخش قابل ملاحظه ای از کارگران را زنان تشکیل میدهند، هم اینك سیاست مزبور بسرعت عملی شده و گروه وسیعی از کارگران زن با مبالغ ناچیزی تحت عنوان باز خرید عملا اخراج گردیده اند، زنان کارگر با توجه به نظام برد سالار حاکم و برغم استقلال نسبی اقتصادیشان بشدت تابع همسرانشان بوده و از این زاویه تحت فشار رضاعی میباشند. پس طبیعی است که یکی از ضعیفترین حلقات در زنجیره موجود، زنان بوده و ماحیان منایع نیز از این ضعف براحتی سود جسته و با کمترین مقاومت موفق بد اخراجهای وسیع در این عرصه گردیده اند. بنابراین کارگران آگاه در صورتیکه همسران

شد. در جنگی که کارگران در سرآغاز نبرد، سلاح بر زمین گذارند، حتی بر چگونگی اسارت خود نیز قادر به مداخله نخواهند بود. این نکته را همواره بخاطر داشته باشیم که سرمایه‌داران برای برهم زدن صفوف متحد مبارزاتی کارگران ارتش بیکاران گرسنه را فعال نموده و بخدمت خواهند گرفت. کارفرمایان و صاحبان سرمایه تمامی قوای خود را متمرکز نمودند و بموازات پیشبرد سیاستهای ضدکارگری جاری تلاش وسیعی را بسر ای تفسیر بندهایی از قانون کار، که کاملاً منافع ایشان را تامین نمی‌نمایند و همچنین حذف و یا اصلاح موادی از قانون بیمه بیکاری موجود سازمان داده‌اند. کارگران نیز باید موازات سازماندهی مبارزات خود علی‌رغم اقدامات جاری توأم در خواستهای خود را برای اصلاح قانون بیمه بیکاری و پرداخت حقوق کامل کارگران برای تمامی ایام بیکاری بدون هیچگونه قید و شرطی و همچنین برسمیت شناختن حق اعتصاب و تشکل در قانون کار را به رژیم اسلامی تحمیل نمایند. تنها چنین چشم اندازی است که می‌تواند کارگران را با خاطری آسوده به مقابله با شرایط فعلی سوق دهد. تسلیم به شرایط دهشتبار موجود بهیچوجه شایسته کارگران قهرمان ایران نمیباشد. همه باهم متحد و سازمان یافته به مقابله با این موج جدید برخیزیم!

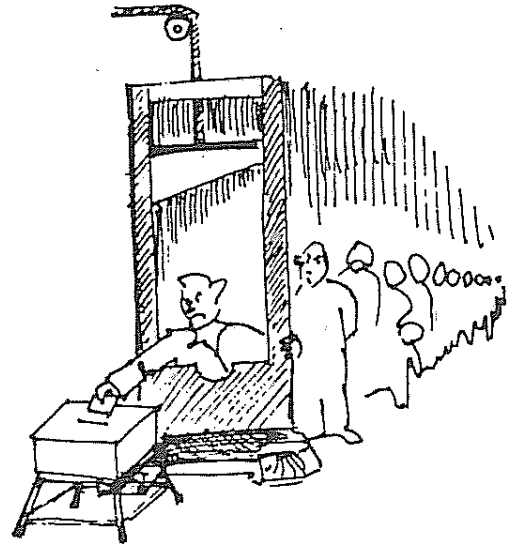
۲۲/۱۱/۳۰



مقنطرشان شاغل در کارخانجات میباشد، همدارهای لازم را به این گروه از کارگران داده و کاملاً توجیه و تفهیم نمایند که با مسئله مطلقاً بصورت فردی برخورد ننموده، بلکه مصالح آتی جنبش کارگری را مضمع نظر قرار دهند. که اگر جز این کنند تیشه به ریشه خود زده‌اند. در این میان مادران کارگر در معرفی جدی‌ترین تهدیدها میباشند. مادران کارگر به گروهی از کارگران زن اطلاق میشود که فرزندان خردسالشان در مهد کودک کارخانجات همراه مادرانشان بسر میبرند. مدیران این واحدها تلاش مینمایند که با تهدید به تعطیلی مهد کودکها جبرا مادران را در برابر عمل انجام شده قرار داده و با اصطلاح آچمز نموده و بدینوسیله زمینه‌های اخراج و باز خریدشان را مهیا نمایند. این گروه از مادران کارگر میبایست متحدانسه به مبارزه علیه تعطیلی و جمع آوری مهد کودکها که از جمله حقوق تخطی ناپذیرشان میباشد، برخاسته و سایر کارگران زن و مرد نیز میبایست در این راه به دفاع پیگیرانه از آنان برخیزند.

و: بالاخره باید بدانیم که بازخرید کارگران در صورتیکه با استقبال کارگران مواجه گردد بی هیچ تعارفی میتواند حتی فراتر از ضرورتها جاری به پیش رفته و به تسویه کامل کارگران منتهی شود، زیرا در صنایع مونتاژ که تخصص چندان ملاک و معیار نمیباشد، سرمایه‌داران براحتمی از ارتش ذخیره بیکاران سود جسته و میتوانند با حداقل امتیازات و حقوق این گروه از بیکاران را بخدمت گرفته و بدینوسیله کمر جنبش مقاوم و مجرب این صنایع را براحتمی بشکنند، پس میباید به این نکات توجه داشته باشیم که در پس پرده این سیاست میتواند نیات پلید بسیاری نهفته باشد که جلوه‌های آن بعدها نمایان خواهد شد و کارگران نسبت به آنها نمیبایست بی توجه بوده و یا آنها را کم اهمیت تلقی نمایند. متأسفانه بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران چندان نسبت به عواقب زیانبار بازخرید و اخراج واکنش مناسبی نشان نداده و بهمین دلیل کارفرمایان با وقاحت هر چه تمامتر در این عرصه به تاخت و تاز پرداخته‌اند. شاید بسیاری از کارگرانی که خود را باز خرید نموده‌اند با این تصور مبادرت به آن نموده‌اند که ضمن حل پاره‌ای از مشکلات مالی خود چندی بعد مجدداً در جای دیگری میتوانند مشغول بکار شوند ولی باید بدانیم که این گروه از کارگران دستخوش سراب‌اند، زیرا در شرایطی که اکثریت کارخانجات با اصطلاح ریزش نیرو دارند و عملاً هیچگونه استخدامی صورت نمیگیرد، ساده لوحی خواهد بود اگر تصور نمائیم مجدداً جذب کار خواهیم شد. طبیعی ترین شق ممکن پیوستن به خیل بیکاران جامعه خواهد بود، هرگونه تصور دیگر تنها و تنها خام اندیشی است و بس! در نهایت تأسف بر اساس اخبار واصله از پاره‌ای کارخانجات، گروههایی از کارگران نه تنها به مقابله جدی با این شکل از اخراجها برخاسته‌اند، بلکه حتی با مدیران و کارفرمایان درباره قیمت اخراج خود به چانه‌زنی مشغول میباشند. البته شاید این گروه از کارگران در توجیه اقدام خود استدلالات خاصی داشته باشند که از الزامات عینی موجود منبعت گردیده باشد، و بدیهی است که مانیز منکر این واقعیات سخت نمیباشیم، ولی آنچه حائز اهمیت است، آینده جنبش کارگری است و کارگران بهیچوجه نمیبایست تسلیم این شرایط شده، بدون آنکه مقاومتی را سازمان دهند، بلکه قطعاً میبایست اشکال معینی از مبارزه و مقاومت در برابر موج بیکار سازی گسترده را سازمان داده و به پیش رانند. صاحبان صنایع و کارفرمایان فعلاً تلاش مینمایند که داوطلبانه کارگران را باز خرید نمایند، گام نخست در مقابله با این سیاست عدم پذیرش شرایط پیشنهادی و بی اعتنائی بدان بموازات افشای حقایق درونی آن میباشد. در موقعیت فعلی و با تناسب قوای طبقاتی موجود و توازن نیروها اگر جز این کنیم شکست سنگینی را متحمل خواهیم

میسرش برای نشستن بر کرسی صدارت تفاوتی با همه آنها دارد که کم اهمیت نیست: درحالیکه نیروهای مزبور احزاب سنتی حاکم را درانتخابات به مبارزه طلبیده اند ، برلسکونی ، حزب و جبهه اش منتخب بورژوازی ایتالیا و احزاب رسوایش بودند در پاسخ به بحران سیاسی موجود و برای عقب راندن چپ ، این حقیقت را بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات و پیدایش شکاف در ائتلاف پیروز ، اوسبرتو بوسی - رهبر اتحادیه شمال ، یکی از دو حزب اصلی متلف برلسکونی - اقرار کرد . او در مخالفت با نخست وزیری برلسکونی گفت که ایشان " بنابه درخواست رژیم گذشته وارد سیاست شده اند " ( گاردین هفتگی ۳ آوریل ۹۴ ) و برلسکونی در پاسخ او گفت که اتحادیه شمال نمیتواند به انتخابات خیانت کند زیرا او ایتالیا را از " چپی که مصمم بود حکومت را بدست بگیرد نجات داده است " ( همانجا ) .



بورژوازی ایتالیا ، درحالیکه احزاب سنتی اش - هم جناح چپ و هم جناح راست آن - و اساسا تمام ماشین سیاسی ای که طی ۴۵ سال برای حکومت کردن ساخته بود بطور کامل رسوا شده بود ، باز عرصه انتخابات و مبارزات پارلمانی را برای حفظ قدرت بکار گرفت . آنتونیو گرامشی ، مرد فرهیخته حزب کمونیست ایتالیا هفتاد سال پیش گفته بود دولت تنها یک سنگر بیرونی بورژوازی است که در پس آن شبکه گسترده ای از دژها و استحکامات قرار دارد ، هر گاه شکافی در ساختار دولت پدیدار میشود ، بافت یا قوام جامعه مدنی چهره مینماید و خط دفاعی موثر بعدی بورژوازی را تشکیل میدهد .

آیا " حزب دمکراتیک چپ " ( پ . د . اس ) ، رقیب اصلی راست در انتخابات اخیر که از غسل تعمید بورژوایی حزب کمونیست سابق در جریان بعد از فروپاشی سوسیالیسم موجود بوجود آمده است از اندیشه های این چهره درخشان در تاریخ حزب خود چیزی برگرفته است ؟ بورژوازی ایتالیا پس از ضربه به خطوط مقدماتی جبهه اش از سنگرها و استحکامات پیچیده خود در جامعه بنحو احسن استفاده کرد و در عرض دو ماه با سرهم بندی کردن یک حزب و یک جبهه ، وضع بهم ریخته خود را سرو سامان داد و یک مجسمه فساد را که به گواہ بیوگرافیهای چاپ شده اش در مطبوعات در دامن مافیای سیاه و سفید پرورده شده است ، درست در گرمگرم مبارزه با فساد دولتی با رای خود مردم بر مردم تحمیل کرد . انتخابات ایتالیا در این زمینه درسهای بزرگی برای چپ - و نه فقط چپ ایتالیا - در بردارد ؛ بویژه در زمینه یک سنوال اساسی که در شرایط بحران سوسیالیسم باردیگر مطرح شده است : آیا انتخابات پارلمانی در جامعه سرمایه داری میتواند میدان نبرد نهایی باشد برای انتقال واقعی قدرت به مردم و استقرار دمکراسی جامع ؟

دوران گذار از جمهوری فساد به جمهوری " محترم " بورژوایی انتخابات اخیر ایتالیا را مهمترین انتخابات پس از ۱۹۴۸ خوانده اند ( نیوزویک ۲۱ مارس ) قرار بود این انتخابات " جمهوری دوم " ایتالیا را بر سر کار آورد . جمهوری اول که به ظرافت " جمهوری فساد و رشوه " لقب گرفت ، پس از جنگ دوم و در کشوری بنیانگذاری شد که بزرگترین حزب کمونیست اروپا را داشت ، و از اینرو " حق " داشت برای جلوگیری از کمونیسم از هر وسیله ای - مشروع یا نامشروع - سود جوید . از اینرو دولتی بوجود آمد که با دولت متعارف در دمکراسیهای غربی متمایز بود و حکومت قانون نبود و امور دولت و صنعت و تجارت از زیرمیز حل و فصل میشد . استقلال نسبی بوروکراسی سیاسی از دستگاههای خصوصی در آن معنایی نداشت و دستگاه حکومتی با پارلمان و هیئت دولت و قوه قضاییه و وسایل ارتباط جمعی اش از طریق شبکه پیچیده ای از روابط غیر قانونی و نامشروع به بانکداران و تجار و

## انتخابات ایتالیا " یک درس تاریخی "

سارا - محمود

درانتخابات عمومی ایتالیا ، ۲۷ و ۲۸ مارس ( ۷ و ۸ فروردین ۱۳۷۳ ) ، راست افراطی پیروز شد . سیلیویو برلوسکونی رهبر ۵۷ ساله ائتلاف راست افراطی ، کلان سرمایه دار و صاحب سهام اصلی شبکه های تلویزیون تجاری ، موسسات انتشاراتی ، سوپر مارکتها ، موسسات آگهی تجاری و شرکتهای ساختمانی ایتالیا ، چند ماهی پیش نیست که رسماً وارد عرصه سیاست شده است . او را با راس پروت کاندیدای شکست خورده انتخابات قبلی آمریکا مقایسه کرده اند ؛ اما با اینکه جبهه ائتلافی تحت حمایت او ، برای اولین بار در تاریخ نیم قرن اخیر اروپا ، یک حزب رسماً فاشیست یعنی " اتحاد ملی " به رهبری جیان فرانکوینی را به حکومت وارد کرد ، وسایل ارتباط جمعی نه به اندازه مورد راس پروت ، نه مانند مورد ژیرونوسکی روسی و نه چون مورد لوپن فرانسوی نسبت به واقعه واکنش نشان ندادند و هیاهو براه نینداختند . البته نقش ایتالیا به اهمیت نقشی نیست که آمریکا ، روسیه یا حتی فرانسه در سیاست جهانی بازی میکنند . اما آیا واقعا این تنها دلیل است ؟

برلسکونی باراس پروت و لوپن و سایر نیروهای راست افراطی موسوم به نیروی سوم که در شرایط بحران دمکراسی غربی در صحنه سیاست ظهور کرده اند وجه اشتراکی دارد و آن سود جستن از بی اعتمادی مردم به احزاب سنتی مرسوم است که بنوبت حکومت را از طریق انتخابات آزاد بدست میگیرند ؛ اما ظهور برلسکونی در مبارزه انتخاباتی اخیر ایتالیا و

انتلانی از نیروهای رادیکال دمکرات گرد پ.د.اس خود تعهداتی ایجاد میکرد که خوشایند بورژوازی نبود. بعلاوه کشور دچار بحران اقتصادی است. آمار بیکاری ۱۲ درصد و میزان بدهی ۱۱۵ درصد تولید کل داخلی و بیش از یک تریلیون دلار است و راه حل بورژوازی در مقابل بحران اقتصادی غارت همه جانبه طبقه کارگر و صرفه جویی در مخارج دولتی یعنی حذف تعهدات دولت در ارائه خدمات اجتماعی و خصوصی کردن بهداشت و آموزش است و اینهمه نیاز به دولت هار دارد. چپ گمان میکرد با رسوایی رقیبان پارلمانی اکنون نوبت اوست. اما این خوش باوری لیبرالی به سیستم پارلمانی و دولت بورژوایی است. همان گرامشی - حتی زمانیکه ساختار دولت به پیچیدگی و ظرافت و توانایی غول آسای دوره کنونی نبود و شبکه وسایل ارتباط جمعی حتی از تلویزیون محروم بود - گفته بود: "مفهوم دولت را نباید تنها به دستگاه حکومتی محدود کرد، بلکه باید تمامی دستگاههای "خصوصی" هژمونی یا در یک کلام جامعه مدنی را نیز در این مفهوم جاداد؛ و سیستم پارلمانی را بدون این دستگاههای "خصوصی" در نظر گرفتن و آن را صحنه نبرد نهایی طبقات فرودست و بالادست بشمار آوردن نه ساده اندیشی که بلاهت محض است. اگر روینای سیاسی دولت بورژوایی صدمه دیده بود، بورژوازی و منافع حیاتی اش باقی بود و ابزار کافی برای دفاع از خود داشت. آقای اوکتو بیهوده دور میگشت و تلاش میکرد از طریق مغالزه با صاحبان صنایع و طبقه متوسط ترس آنها را از سابقه کمونیستی حزب بزداید و آرا، آنها را جلب کند. حتی نیوزویک نوشت تلاشهای اوکتو مبنی بر اینکه دیگر کمونیست نیست، برای جلب آراء متزلزل فقط منجر به از دست رفتن همگنی جبهه چپ و فاصله گرفتن سبزهوار کاتولیکهای چپ شد (نیوزویک ۲۱ مارس). اگر قرار بر جلب آراء طبقه متوسط از طریق توسل به امیال سطحی و فقر فرهنگ متعالی و فقدان آگاهی طبقاتی است، بورژوازی در این بازی همیشه برنده است. اهرمهای کلیدی جامعه سرمایه داری در دست اوست و به کمک آن است که فرهنگ مسلط جامعه را شکل میدهد و "افکار عمومی" میسازد. از این برگ برنده بورژوازی ایتالیا در انتخابات اخیر بنحو احسن استفاده کرد و به منکران این حقیقت درسی فراموش نشدنی داد.

### "انقلاب سیاسی" آقای برلسکونی

از آنجا که در روینای سیاسی چیزی قابل عرضه در رقابت انتخاباتی نمانده بود، بورژوازی خود مستقیماً وارد عمل شد و "موسسات خصوصی" به جلوی صحنه رانده شدند و در این شرایط چه کاندیدایی بهتر از برلسکونی. او همه برگهای برنده را یکجا در دست داشت. مولتی میلیاردری که از پروژه های خانه سازی اش گرفته تا سوپرمارکتهاش برای مردم آفریده است، با باشگاه معروف فوتبال، ۳۰۰ میلیون و خرید بازیگران محبوبی چون جیان لوتیچی لنتینی به میلیونها دلار (که درافشاگرهای اخیر معلوم شد بخشا سپاه پرداخته شده)، "معجزه ایتالیا" را آفرید و تیم فوتبالی ساخت که میلیونها ایتالیایی را در جریان مسابقات قهرمانی باشگاهها در پشت تلویزیونها و در خیابانها با شعار هواداران باشگاه "به پیش ایتالیا" (به جنب و جوش وامیدارد و از خود بیخود میکند و از همه مهمتر آنکه او از سلاطین وسایل ارتباط جمعی - هم شبکه های تلویزیونی و هم موسسات انتشاراتی - است و چرخ سوم حکومت، یعنی رسانه های گروهی درست در موثرترین بخشش یعنی آن بخش که عقاید عمومی و رای میسازد به فرمان او میگردد. او با خریدن تلویزیونهای تجاری محلی و ادغام آنها در سه کانال تجاری غول آسا، برخلاف قوانین ایتالیا که تنها به تلویزیون دولتی حق انحصار ملی میدهد، درعمل پرریننده ترین کانالهای تلویزیونی در سطح ملی را ایجاد کرد و با خریدن

سرمایه داران صنعتی، احزاب و کلیسای کاتولیک، سازمان صافیا، سازمانهای غیر قانونی و مخفی مثل "گلاڈیا" که با حمایت سیا و برای مقابله با کمونیسم ایجاد شده بود و "لژ پ - ۲" (لژ فرماسونری پروباگاندا - ۲) و غیره مرتبط بود.

درده هشتاد دولت دیگر به شرکت خصوصی مشتی غارتگر تبدیل شده بود و در حالیکه ایتالیا باید به اتحادیه اروپا میپیوست این امر نه برای جامعه سیاسی قابل تحمل بود، نه برای سرمایه داران مالی و صنعتی. در این زمینه یاد آوری این نکته بد نیست که حتی قبل از رسواییهای اخیر همین آقای برلسکونی وقتی پس از تسلط بر شبکه تلویزیونی ایتالیا و ایجاد بزرگترین امپراطوری و سایل ارتباط جمعی اروپا در پایان دهه هفتاد خواست به شبکه تلویزیونی فرانسه، اسپانیا و انگلیس دست دراز کند، با مقاومت متشکل آنها روبرو شد. بهره کشی سرمایه و تقسیم غنایم حاصل از آن در سرمایه داری مدرن اجباراً باید بر قانون استوار باشد. زمان جمهوری اول ایتالیا، اساساً بنابر قوانین خود سرمایه داری مدرن و بویژه در مرحله کنونی گسترش آن بسر آمده بود. در این شرایط، ریزش اردوگاه شرق و پایان جنگ سرد هم مزید بر علت شد. بسیاری از احزاب کمونیست اروپایی هم در برابر موج جدید تهاجم بکلی رنگ و رو باختند و دست به استحاله زدند و مشارکت با سرمایه و اکتفا به رقابت پارلمانی به پلاتفرم رسمی آنها تبدیل شد. بنابراین دیگر ماصوریت ضد کمونیستی هم برای جمهوری اول فضیلتی نیساخت. بورژوازی جهانی و بورژوازی ایتالیا اکنون به یک "دمکراسی محترم" پارلمانی نیاز داشتند. در این فضا بود که کارمندان غیر آلوده و فاسد نشده دستگاه قضایی فرصت را برای افشای رشوه خواران، باجگیران و اختلاس کنندگان مغتنم شمردند. اما ابعاد افشاکاری از حد مطلوب و قابل تحمل برای بورژوازی فراتر رفت و بنا به عقیده بسیاری از ناظران به یک انقلاب سیاسی فراگیر و رسوایی جمهوری اول در تمامیتش انجامید. در جریان تحقیقات گروه قضات میلان که تحت عنوان عملیات "دستهای پاک" صورت گرفت پای سه هزار نفر از نخبگان سیاسی، مالی، صنعتی به بازجویی و تحقیق کشیده شد و معلوم گردید مائشین سیاسی حاکم، شبکه عظیمی از فساد است که بر رشوه، باج و لفت و لیس استوار است. پای هر دو حزب جاکم، همه نخست وزیران بعد از جنگ و بسیاری از وزرا و امرای ارتش و مقامات واتیکان و سرمایه داران مالی و صنعتی و نمایندگان مجلس به این پرونده کشیده شد و روابط آنها با مافیای سیسیل و سازمانهای فراماسونری و شبکه های مخفی وابسته به سیا لو رفت.

روینای سیاسی حاکم بشدت متخلخل شده بود و آنها که نقش جلو صحنه را داشتند بویژه دو حزب دمکرات مسیحی و سوسیالیست بی آبرو شده بودند. در چنین شرایطی بود که انتخابات سال ۹۴ فرا میرسید. دهها حزب و سازمان کوچک بمیدان آمده بودند، اما همه آمارگیرها نشان میداد که تنها حزب بزرگ و سراسری، "حزب دمکراتیک چپ" - حزب کمونیست سابق - به رهبری آکیله اوکتو است که درانتلاف با "حزب تجدید بنای کمونیستی"، حزب ضد مافیایی ریتز، سبزهوار و کاتولیکهای چپ، جبهه "اتحاد برای پیشرفت" را تشکیل میداد و در مقایسه با سایر نیروها بطور نسبی بیشترین آراء را جذب میکرد.

دروصود هراس بورژوازی از این چپ و در شرایط کنونی نباید مبالغه کرد، اما بهرحال گذار به پارلمانتاریسم "محترم" نمیتوانست و نمیتوانست بدست این چپ صورت گیرد. اگر چه آکیله اوکتو رهبر ائتلاف در سخنرانیهای خود تعهد میداد که تندروها را کنار گذاشته، روند خصوصی کردنها را ادامه خواهد داد و برنامه ریاضت کشی برای مقابله با بدهیها را دنبال خواهد کرد، اما پایه اجتماعی حزب، پیشینه آن و

خوانندگان معروفی چون رافائلا کارا و سریالهای معروف آمریکایی چون "دالاس" و "دیناستی" و انحصار پخش محبوبترین مسابقات ورزشی، تلویزیون دولتی را از رونق انداخت. به این ماشین غول آسای رای سازی، باید بر مالکیت عظیمترین آژانس آگهی تبلیغاتی اروپا - "پوبیتالیا" - راهم افزود. آقای برلسکونی در صحنه سیاست، فقط نماینده صوری بورژوازی ایتالیا نیست، وکیل همان الیگارش فاسدی است که جمهوری اول را تشکیل داده بود. سرمایه گارهای اولیه او با اعتبارات بانک راسینی گشایش یافت که در رسواییهای اخیر متهم است که کانون معاملات "مافیای سفید" و وسیله انتقال پول به سوئیس بوده است. پروانه فعالیتهای تجاری و شهرک سازی اش به کمک دولت و پدرخوانده فرزندان، بتینو کراکسی، نخست وزیر مشهور ایتالیا و رهبر حزب سوسیالیست، از چهره های رسوا شده افشاگریها و با سوء استفاده از امکانات دولتی صورت گرفته است. فعالیت تلویزیونی اش و رقابت با تلویزیون دولتی به کمک لژیون فراماسونری "پ" - ۲ پیش برده میشد و دو بانک این لژیون پول لازم برای شرکت اصلی دلالی او - "فین اینوست" - را تهیه دیده اند. خود او در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ به این لژیون پیوسته است. لژیون مزبور که دفاع از "دموکراسی" ایتالیا در برابر کمونیست را هدف خود قرار داده بود در عملیات بانکداری، سرویسهای مخفی، ارتش فعالیت داشت و در اواسط دهه هفتاد بیانیه ای علیه انحصار تلویزیون دولتی و بر له ایجاد یک شبکه تلویزیونی مستقل جهت "کنترل افکار عمومی" و به تسلیم واداشتن مطبوعات روزانه صادر کرده بود. وظیفه ای که آقای برلسکونی پس از چند سال به انجام رسانید. این لیست را میتوان همچنان ادامه داد.

با اینهمه هفته نامه نیوزویک مینویسد تنها نکته درخشان در زندگی برلسکونی آن است که پای او در پرونده های فساد گیر نیفتاده است!! گویا قلمزنان این مجله فراموش کرده اند که در خود آمریکا در جریان تحقیقات و محاکمات انبوه متهمان سازمان مافیای بندرت پای "پدرخوانده ها" به دادگاه کشیده میشدو کمتر مدرک جرمی علیه آنها وجود داشت و اغلب وقتی هم که به دادگان فراخوانده میشدند همراه باوکلاهی صبرشان به ریش قاتون و قاضی میخندیدند. خود آقای برلسکونی موارد متعدد اتهام کارگزارانش و تحقیقات قضات در شرکتهای وابسته به او و منجمله بازرجویی از برادرش (از مدیران فین اینوست) را توطئه کمونیستها میخواند!

بورژوازی این توپ تبلیغاتی را سه ماه و نیم پیش از روز رای گیری به میدان انتخابات شلیک کرد. ورود او به صحنه سیاست با دفاع از نامزدی فینی کاندیدای نئوفاشیستهای جنوب برای شهرداری رم آغاز شد. او برای "حزب سازی" دو اهرم اساسی در دست داشت: پول و شبکه عظیم رسانه های گروهی اش به اضافه تجربه باشگاه فوتبالش "حزب" راهمانطور و به همان سرعت سرو سامان داد که باشگاه آ.ا.ا. میلان را طی دو ماه ۱۲۰۰۰ کلپ در سراسر ایتالیا مثل قارچ از زمین روئیدند و به گفته خودش کارمندان آن مشاغل خصوصی خود را رها کردند تا بطور حرفه ای به گرد آوردن مردم حول کلپها بپردازند. در جامعه ای که بیکاری به ۱۲ درصد میرسد و رکود طولانی پس از یک رونق غول آسا، اققها را تیره و تار کرده و خیال و آرزو را بجای برنامه نشانده است. کلپها وظیفه داشتند رویاها را تجسم عینی ببخشند و شبکه های عظیم تلویزیونی را هم برای اینکار در اختیار داشتند که به سبک کمپنهای "نان و عشق و ... احساسات سطحی مردم را ارضا میکردند: نمایشات پرزرق و برق تلویزیونی، صف دختران نیمه لختی که مدل عروسکی برلسکونی را در آغوش گرفته میبوسیدند؛ زنان برهنه در استخرهای مجلل که در وصف او میخواندند؛ ستارگان آواز و رقص که

ایتالیای زیبای برلسکونی را به روح و جان بیننده نفوذ میدادند و هزاران شرکت کوچک و بزرگ که تبلیغ رایگان محصولاتشان را به کمک ذوقهای خلاق اجیر آژانس آگهیهای تجاری برلسکونی در خدمت تجسم ایتالیای روشن برلسکونی قرار میدادند. این مجتمع عجیب و غریب کلپها شد "حزب" آقای برلسکونی و شعار دار و دسته های هوادارباشگاه آ.ا.ا. میلان: "فورزا ایتالیا - به پیش ایتالیا" شد نام حزب! به نوشته نیوزویک این کلپها میلیونها ایتالیایی از زنان خانه دار تا پیران، صاحبان شرکتهای کوچک و متوسط و رای دهندگان قدیمی حزب ورشکسته دمکرات مسیحی را گرد ( Sua Emittenza) یعنی منبع الهامهای بزرگ گرد آوردند. الهام گیرندگانی که تعدادشان در جریان توسعه غول آسای ایتالیای عقب مانده دهه پنجاه به ایتالیای ماشینهای کورسی و صنایع لوکس مصرفی دهه هشتاد به سرعت رشد کرد. و تنها عامل وحدت آنها فقدان پیوند عمیق اجتماعی با یکدیگر و فقر فرهنگی است. فلینی هنرمند فقید ایتالیایی در شاهکار خود آمارکوورد، این توده ذاتا "هوادار" را در شکل زنی شیفته مد و زیبایی به تصویر میکشد که در ایتالیای سنتی و فقیر قبل از جنگ در خیابانها ژینگولوها را تور میکند و در دوره جنگ برای موسولینی وچکمه پوشانش هورا میکشدو در واقعیت یا رویا معشوقه "دویچه" است؛ در بحران پس از جنگ فلنگ را مینندد و به سرزمین آرزوها - آمریکا - مهاجرت میکند یا خیال میکند که مهاجرت میکند و عاقبت در دوره رونق اقتصادی، برای رانندگان اتومبیلهای کورسی هورا میکشد و آرزو میکند که با عینک آفتابی و لباس آلامد در صندلی پهلوی راننده جا بگیرد.

"حزب" آقای برلسکونی بر بستر این موج جاندار خیال و آرزو در عرض مدتی کمتر از دو ماه ساخته میشود و به دومین حزب بزرگ کشور بعد از "پ.ا.اس" - حزب کمونیست سابق تبدیل میشود. حالا نوبت جبهه انتلافی است تا اکثریت لازم برای در دست گرفتن حکومت فراهم گردد. ماههای دسامبر و ژانویه به اینکار اختصاص مییابد. و "قطب آزادی" - بنابه اصطلاح خود برلسکونی - در مقابل توطئه کمونیستی شکل میگیرد. "قطب آزادی" تشکیل شده است از حزب نئوفاشیست "اتحاد صلی" در جنوب - پایگاه مافیای - که هواداران آن پیراهن سیاه میپوشند و به سبک فاشیستها سلام میدهند و موسولینی را تقدیس میکنند؛ و حزب ناسیونالیست "اتحاد شمال" که جدایی طلب است، و حزب خود آقای برلسکونی که مظهر آزادی تمول از همه و هرگونه قیدو بندی، معنوی یا مادی است. به گفته جان هوپر - گزارشگر گاردین، تنها چیزی که این سه نیرو در آن با هم اشتراک نظر دارند نفرت از کمونیسم است. آقای برلسکونی این جبهه را به سبک خود از طریق معامله سرهم بندی میکند. باناسیونالیستهای شمال قرارداد میبندد که دولت فدرال تشکیل دهد و نئوفاشیستهای جنوب را با این قرارداد میخرد که از آنها یک حزب "محترم" بسازد که رسماً در جامعه "محترم" اروپای دمکرات در مسند حاکمیت بنشیند و البته مقامات و مناصب مهم نیز در معامله نقش بازی میکند.

با احتساب حدود ۱۰ درصد آراء هریک از این دو متولف در مناطق محلی خود، باضافه بیش از ۳۰ درصد آراء خود برلسکونی، حتی قبل از انتخابات، نتیجه معلوم بود. برلسکونی خودگفته بود که او در زندگی اش همیشه برنده بوده است.

به این ترتیب جمهوری دوم ایتالیا، یعنی جمهوری پارلمانی در شکل اصلیش - محترم و قانونمند - درحالی زایل شده که از همه مساماتش گند و تعفن بیرون میریزد. مهم نیست که اتحاد جبهه برنده پایدار نیست و هم اکنون تشکیل دولت بعلت تضاد ناسیونالیستهای فدرالیست شمالی و نئوفاشیستهای تمرکز طلب جنوبی با اشکال مواجه شده است؛ بورژوازی بخوبی میداند که مسیر تحول در ساختار دولت درعین

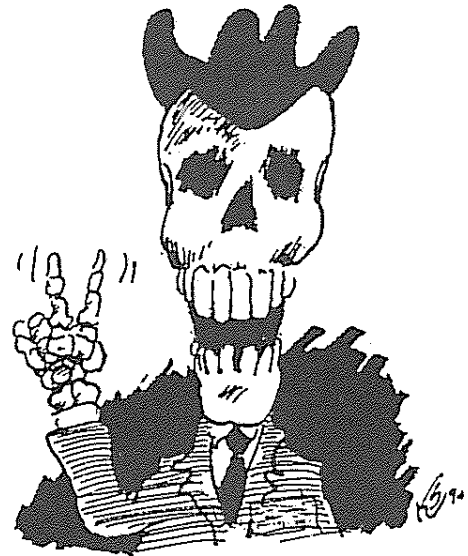


حفظ قدرت سیاسی پریچ و خم و با فراز و فرود همراه است .

بزند و جوجه هایشان را در لانه رویاه پنهان کنند .  
اینهمه البته بمعنی آن نیست که باید با انتخابات پارلمانی بمبارزه برخاست یا از آن بعنوان اهرم مبارزه صرفنظر کرد . در جامعه سرمایه داری هیچ روند معمولی و هیچ ارگان متداولی نیست که به اندازه مبارزات پارلمانی و پارلمان همه اقدار جامعه را در یک زمان به صحنه مجادله ، مباحثه و درگیری بکشاند . از مبارزات پارلمان میتوان و باید برای گسترش دامنه دموکراسی بورژوازی و سازمان دادن آگاهی طبقاتی استفاده کرد ، اما سؤال اساسی این است که آیا بدون خارج کردن اهرمهای کلیدی جامعه از تملک بورژوازی میتوان انتخابات را از تسلط صاحبان ثروت آزاد کرد ؟ و تا زمانی که این اهرمها در دست بورژوازی است ، زمین بازی انتخاباتی از آن کیست ؟

مسئله به سادگی این است که تلاش برای آگاهی وحدت یافته طبقه کارگر از طریق نقد نظم ، تمدن و فرهنگ سرمایه داری و سازماندهی طبقه کارگر حول این آگاهی تنها حربه موثر برای انتقال به دموکراسی واقعی است ؛ و این نقد نه از طریق سخنرانیهای فاضل مآبانه برای طبقه کارگر بلکه از طریق سازماندهی عملی آن حول منافعی و مقابله با نیروی عادت و انجماد و تخدیر میتواند صورت گیرد و در این رابطه همه سنگرهای بورژوازی در جامعه محل کار نیروهای کارگری و جنبش سوسیالیستی و کمونیستی است . مبارزه پارلمانی یکی از این سنگرهاست ، اما مبارزات فراپارلمانی از آن مهمتر است و شاید با موانع کمتری هم روبرو باشد . بعلاوه بورژوازی یک شبه سنگرهای جامعه را فتح نکرده که بتوان طی یک مبارزه چند ماهه انتخاباتی قدرت را از او سلب کرد و به این خیال خام افتاد که هم سنگرهای او در جامعه مدنی متفعل و خاموش میمانند . این سنگرها طی چند دهه ساخته شده و برای فتح آنها باید کاری خستگی ناپذیر و پیگیر صورت گیرد ، و در این زمینه توسل به شیوه های عوامفریبانه بورژوازی برای جمع کردن آراء و هواداران ، خطرناکترین کار است ، نه فقط برای آنکه بورژوازی در این زمینه دست بالا را دارد ، بلکه بخاطر آنکه به نتیجه ای میانجامد که مطلوب بورژوازی است یعنی تخدیر و گمراهی مردم .

اینکه انتقال واقعی قدرت به مردم در یک کشور یا در سراسر جهان کی و به چه شکل صورت میگیرد ، با انقلاب یا انتخاب؟ ، قهر آمیز یا مسالمت آمیز؟ ، امری حادثی است ، اما آن حادثه بر یک قانونمندی استوار است : ایجاد آن تعادلی که در آن حادثه بنفع مردم کارکرد داشته باشد منوط است به سازماندهی پیگیر اکثریت محروم از قدرت و ثروت ، حول آگاهی طبقاتیشان و متمایز کردن دایمی صفوف او از صف حریف و این یعنی ترک سیاست مغالزه استراتژیک که در دوران انواع استحاله ها باب شده است ●

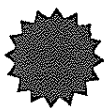


انتخابات آزاد : تاکتیک یا استراتژی

برلسکونی در یک مصاحبه با نیوزویک در پاسخ این سؤال که آیا مقایسه او با راس پروت ، میلیاردر آمریکایی و کاندیدی انتخابات قبلی آمریکا جایز است ، قاطعانه گفته بود : نه . من یک محافظه کار نیستم ، من مردی پیشرو هستم که میخواهم دولت را انقلابی کنم . برلسکونی "انقلاب سیاسی" آرام علیه جمهوری فساد را واقعا با انقلاب در شیوه انتخابات پارلمانی پاسخ داد . او به شیوه برشت پشت صحنه را به پیش صحنه آورد و بشابه نماینده متمولین ، بیواسطه کارگزاران سیاسی ، عریان در مقابل مردم قرار گرفت .

اگر انتخابات عمومی ایتالیا بعلت گرد آمدن همه انواع دزدی و تبهکاری و اعمال غیرقانونی در نظام سیاسی حاکم ایتالیا و صحنه گردانی مقصرین عمده جرایم سیاسی نمیتواند مدل معمولی انتخابات پارلمانی در کشورهای غربی را بنمایش بگذارد ، در عوض درست بهمان علت یعنی فقدان کارشناسان سیاسی و قانونمندیهای حرفه ای این هنر را داشت که رازی را فاش کند . این راز را که آنها که اهرمهای کلیدی جامعه سرمایه داری را در اختیار دارند ، قادرند در همان حال که به جلب وسیع مردم به " مشارکت انتخاباتی " دست میزنند ، مانع مشارکت سیاسی مردم در قدرت شوند و در همان حال که شیپور بیدار باش برای انتخاب حکومت مطلوب میزنند ، وجدان آگاه مردم را بخوابانند . تسلط بر رسانه های گروهی با نقش غول آسایش در عصر ارتباطات ، این قدرت بورژوازی را صد چندان ساخته و او را از توطئه ، خرید رای به سبک دلان انتخاباتی در دموکراسی هند ، ترور رهبران مخالف به شیون السالوادور و امثال آن ، لااقل بشابه راه اصلی حفظ قدرت بی نیاز ساخته است .

تاکید و تکیه بر این حقیقت بارها تکرار شده از آن رو اهمیت دارد که بسیاری از احزاب چپ از سقوط اردوگاه شرق و نتایج فاجعه بار فقدان دموکراسی در کشورهای آن به این نتیجه رسیده اند که راه پارلمانی مسیر اصلی مبارزه طبقاتی است . بجای پاسخ به مسایل متعددی که دموکراسی پارلمانی ، دموکراسی نخبگان در زمینه بیرون گذاشتن مردم از روندهای تصمیم گیریها و تخدیر مداوم وجدان عمومی توسط رسانه های گروهی تحت کنترل طبقه حاکم در مقابل روشنفکران همین دموکراسی ها گذارده است . آنها به صرافت افتاده اند که شیپور را از سر گذاشت



بهم ریختگی نظام پولی و مالی بین المللی؛ بی تردید یکی از علل بحران ساختاری کنونی سرمایه داری جهانی است. در این زمینه تا کنون مطالب زیادی نوشته شده و مخصوصاً بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد؛ بازار طرح های پیشنهادی برای اصلاح نظام پولی موجود؛ رونق چشم گیری داشته است. در این جا سمیرامین با نقد بعضی از این طرح های پیشنهادی؛ آلترناتیو جدیدی پیشنهاد میکند که به عنوان یک طرح پیشنهادی از طرف چپ برای دموکراتیزه کردن نظام پولی و مالی بین المللی بسیار جالب و درخور تأمل است. مقاله امین از شماره ۹۳ اکتبر "مانتلی ریویو" به فارسی برگردانده شده است. سمیرامین یکی از شناخته شده ترین و پرکارترین اقتصاددانان مارکسیست و یکی از برجسته ترین منتقدان اقتصاد بین المللی سرمایه داری است. مهمترین آثار او عبارتند از: "انباشت در مقیاس جهانی" (۱۹۷۴)؛ "امپریالیسم و توسعه نابرابر" (۱۹۷۷)؛ "قانون ارزش و ماتریالیسم تاریخی" (۱۹۷۸)؛ "طبقه و ملت؛ به لحاظ تاریخی و در بحران جاری" (۱۹۸۰)؛ "اروپای مرکزی" (۱۹۸۹)؛ "گسستن پیوند" (۱۹۹۰)؛ "بدتدسعه یافتگی در آفریقا و جهان سوم" (۱۹۹۰)؛ "امپراتوری هرج و مرج" (۱۹۹۲). سردبیری



## جایگزین سازی سیستم پولی بین المللی ؟

نوشته سمیرامین - ترجمه م. امید

سیستم کنونی پولی و مالی جهانی که پس از پایان جنگ جهانی دوم پایه ریزی شده و در این مدت بوسیله صندوق بین المللی پول اداره میشده است دیگر کار آبی ندارد. این امر نباید باعث تعجب ما گردد که دوران طولانی پس از جنگ که از سال ۱۹۴۵ آغاز شده بود بالاخره در سال ۱۹۹۰ به پایان رسید. و یا اینکه سیستم جهانی که آشکارا این دوره را دنبال خواهد کرد بطور کیفی با آنچه که ما نزدیک به نیم قرن شاهدش بودیم متفاوت خواهد بود.

من در جایی دیگر ۶ دور پس از جنگ دوم را بعنوان یک مسیر طولانی صعود تعریف کرده ام که بر پایه ای مرکب از سه ستون زیرین بنا شده بود که تا اندازه ای در تقابل با یکدیگر و تاحدودی هم مکمل هم بوده اند: ۱ - در غرب، سوسیال دموکراسی و انباشت فوردیستی که بوسیله سیاستهای دولتی کینزی تحت قاعده در آمده و تنظیم میشده اند - البته با درهای باز، بسمت بازار جهانی ولی در عین حال در سازگاری و ارتباط با انباشت و سازش تاریخی سرمایه - کار ۲ - روند مدرن شدن و صنعتی شدن در کشورهای پیرامونی تازه به استقلال رسیده، با مدیریت آنچه که من "پروژه باندونگ" نامیده ام؛ یک پروژه بورژوازی ملی شامل برنامه هایی برای رسیدن به سطح کشورهای پیشرفته سرمایه داری در بطن یک استقلال محدود و دست و پا بسته ۳ - پروژه شوروی که هدفش رسیدن به غرب بوسیله یک استراتژی انباشت بود، با شباهتی زیاد به روند سرمایه داری تاریخی ۴ - منتها فارغ از محدودیتهای سیستم جهانی سرمایه داری که در سطح

دولت ملی یا چند ملیتی از طریق مالکیت دولتی و متمرکز نمودن قدرت سیاسی و اقتصادی در دست یک بورژوازی جدید در حال تکوین -

نخبگان احزاب کمونیست - اداره میشد .

این سیستم سه قطبی ۴ پایه های گسترش اقتصادی مجموعاً قوی را در هریک از سه منطقه تشکیل میداد . در چنین متنی این پروژه ها و حتی صوفیقت آنها از همان ابتداتصورات غیر واقعی ایدئولوژیکی بودند که با فشار اعتقادات ثابت عمل میکردند . در غرب ۴ رشد یکنواخت و دائمی یک واقعیت تثبیت شده تلقی میشد . در جهان سوم تصور میشد که میتوان مسائل توسعه نیافتگی را نهایتاً با شکلگیری ملت حل کرد . درکشورهای بلوک شرق ۴ اعتقاد به سوسیالیسم وجود داشت .

بازگشت نیرومند بحران اقتصادی که در حقیقت دلالت بر پایان دوران گسترش دارد محصول مشترک سه مدلی است که سیستم را در طول دوران پس از جنگ میساختند . این پدیده تمامی مناطق کره زمین را در بحران ساختاری طولانی وعمیقی فرو برده است و هیچ نشانه ای که بیان روزنه امیدیه چه در غرب ۴ شرق و یا جنوب باشد بنظر نمیرسد .

سیستم پولی جهانی همیشه با ساختارهای سازمان دهنده نظم جهانی انطباق دقیقی داشته است . هر دوره از تاریخ سرمایه داری همیشه سیستم پولی مخصوص به خود را طلب میکرده است . بطور مثال دوران پس از جنگ جهانی دوم بطور درست خود را با هژمونی آمریکا تطبیق داده است . این خود یکی از ابزارهایی بود که آمریکا از آن طریق توانست هژمونی خود را به کشورهای متحد و کشورهای جهان سوم تحمیل نماید . درحالیکه کشورهایی که سوسیالیست خوانده میشوند از طریق قطع ارتباط با نظم مالی و پولی جهانی خود را از آن دور نگاه داشتند .

در مذاکرات سال ۱۹۴۵ در " برتون وودز " دو نظر پیش کشیده شد . کینز با پیشنهاد ایجاد یک بانک مرکزی جهانی که قادر بهنشر پول بین المللی باشد از قدرت در حال زوال امپراطوریهها ۴ بخصوص بریتانیای کبیر دفاع میکرد . اما ارزش پول بین المللی به بازار " پولهای کلیدی " پیوند داده شد ۴ که سازش پایدار بین هژمونی جدید آمریکا و متحدین ضعیفترش را پیش فرض خود قرار میداد . اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش از این سازش کنار گذاشته شدند . آمریکا این راه حل را تحمیل نمود تا دلار را بعنوان تنها ارز بین المللی مطرح سازد که ارزش آن معادل طلائی بود که بر اساس نرخ تبدیل دلار به طلا تنظیم میشد . سیستم نرخهای ثابت ارز ۴ ارزش ارزهای دیگر را نسبت به ارزش دلار آمریکایی کاهش داد که این متناسب بود با کاهش قدرت ملتهای دیگر در مقابل هژمونی غیر قابل مقاومت آمریکا .

بحض اینک زوال هژمونی آمریکا با معلق شدن تبدیل پذیری دلار در سال ۱۹۷۱ آغاز شد ۴ مجموعه این سیستم به زیر سوال رفت . با اینهمه کاهش مداوم قدرت آمریکا بخودی خود رفرمی در سیستم پولی بوجود نیآورد . همانگونه که کاهش قدرت بریتانیای کبیر که در سالهای ۱۸۸۰ شروع شده بود قدرت استرلینگ را تا سال ۱۹۲۱ از بین نبرد . اگر اکنون نیرویی بخواهد استاندارد دلار را حفظ نماید سیستم پولی مانند دوره ۱۹۴۵ - ۱۹۳۰ بسوی از هم پاشی و گسیختگی نابود کننده پیش خواهد رفت .

سیستم نرخهای منقطع ارز که در سال ۱۹۷۱ بکار گرفته شد یک راه حل واقعی نیست بلکه فقط اعترافی است به وجود بی نظمی . گذشته از این ۴ این سیستم ۴ نوسانات نرخ ارز را که هیچ ارتباطی به تغییرات در سطح تولید ندارد افزایش داده است : دلار ضعیف در سالهای

۱۹۷۰ که به حد چهار فرانک فرانسوی سقوط کرد؛ دلار قوی دوره ریگان در طول سالهای ۱۹۸۰ که تا حد ده فرانک بالا رفت ولی مجدداً سقوط کرد .

من قبول دارم که هژمونی همیشه چهره های گوناگونی از خود نشان داده و در سطوح متفاوت و مکمل عمل میکند . تعریف هژمونی را نمیتوان به " کارایی اقتصادی " یا رقابت در بازار جهانی کاهش داد؛ حتی اگر بنیادهایی آن چنین باشد . و اقتدار پولی تنها وسیله ای نیست که بوسیله آن بتوان هژمونی را پیاده کرد . نقش نظامی آمریکا بشابه پلیس سیستم جهانی نیز به همان اندازه اهمیت دارد . از این پس ۴ بواسطه از هم پاشی اتحاد جماهیر شوروی که قبلاً بر اینگونه دخالتیهای آمریکا در جهان سوم محدودیتهایی راتحمیل میکرد ۴ این نقش آمریکا بیش از پیش مستحکم خواهد شد .

امروزه اغلب این ادعا را میشنویم که هژمونی نظامی پایدار نیست چون هزینه اش بالاست و جامعه آمریکایی برای تقبل این خرج آماده نیست . همچنانکه انتخاب کلینتون این نکته را نشان داده است ۴ من در مورد این تز ۴ تردیدهایی دارم که حداقل دو دلیل دارند . نخست اینکه یک کاهش جدی در هزینه نظامی آمریکا کشور را به سمت یک بحران اقتصادی حداقل به جدیت سالهای ۱۹۳۰ سوق خواهد داد . من همچون سوتیزی و مگداف براین باورم که سرمایه داری نظامی اجتماعی است با گرایشی دائمی به اضافه تولید که در آن " بحران " یک امر عادی است . در حالیکه رونق را باید با توسل به عوامل ویژه توضیح داد . بهمین دلیل بود که آمریکا توانست بحران سالهای ۱۹۳۰ را فقط از طریق مسلح کردن بیش از حد خود در طول جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن پشت سر گذارد . اکنون اقتصاد آمریکا بطرز عجیبی بیرخت شده است : تقریباً یک سوم فعالیت اقتصادی بطور مستقیم و یا غیر مستقیم وابسته به مجموعه های نظامی است . یعنی نسبتی که شوروی فقط در دوران برژنف به آن رسید . دوم اینکه هژمونی نظامی دقیقاً از طریق موقعیت برتر دلار بشابه ارز جهانی اعمال میگردد . بنابراین واشنگتن با پذیرفتن کاهش نقش خود در صحنه جهانی و پذیرفتن " تقسیم " مسئولیتها با اروپا و ژاپن ۴ به یک رفرم در عرصه سیستم پول بین المللی و از دست رفتن موقعیت برتر دلار شتاب خواهد بخشید . و از اینرو - بجای پذیرش " صرفه جوییها " - جریان سرمایه را که مطلوب آمریکاست خشک خواهد کرد .

موقعیت پیچیده بحران ما ۴ بنابراین برای درآزمدت ادامه خواهد داشت . درست بهمین دلیل است که بیانیه های قدرتها روی مسئله گسترش بحران و نه بیرون آمدن از آن متمرکز شده اند . بطور مثال در غرب مسئله اکنون کاهش بیکاری نیست بلکه پذیرفتن " زندگی کردن با آن " است . صحبت از یک " اقتصاد با دو سرعت " و غیره در میان است . براساس این منطق ۴ قدرتمندترین شرکا در جستجوی راهی هستند تا بیشتر ین فشار ممکن ناشی از بحران را به ضعیفترین شرکا - یعنی کشورهای جنوب و اکنون شرق - منتقل سازند تا بدین طریق بتوانند عواقب بحران را برای اقتصاد خودی به حداقل رسانند و مانع تبدیل آن به یک مسئله جدی گردند . حتی اگر این تاکتیک به یافتن راه حلی برای بحران کمک نکند . با این چشم انداز است که مدیریت بحران ۴ سیستم پولی بین المللی فعلی را حداقل برای مدتی حفظ میکند . گرچه این مدت نمیتواند نامحدود باشد ۴ اما حفظ سیستمی که زمانش سپری گشته و در مقابل طوفانها و بادهای شدیدی که در حال وزیدن هستند قرار دارد همواره خطر ریزش کامل آنرا همچون سال ۱۹۳۰ بدنبال دارد . زمانی که استاندارد استرلینگ در مقابل رقبای ناهماهنگ که پیام آوران جنگ بودند ۴ برانز در آمد .

تثبیت سازش میان شرکا، یعنی آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن. اما آیا چنین تثبیتی امکانپذیر است؟ آیا این سوال تا حدودی ساده لوحانه نیست؟ اگر در این سیستم ضمانتهای اجرایی برای مقید کردن ملت‌های شریک به تعهداتشان وجود نداشته باشد، سیستم تنظیمات مشترک چگونه میتواند عملی شود؟ اقتصاددانان با نادیده گرفتن این امر که انتخابی اقتصادی تنها زمانی عملی هستند که سازشهای سیاسی واجتماعی نهفته در آنها قابل پذیرش باشند، عملاً گونه‌ای از اکونومیسم اتویپایی را تشریح میکنند. همچنانکه بالاخره خواهیم دید اگر اروپا بخواهد به سمت یک کنفدراسیون سیاسی واقعی حرکت کند وجود یک بانک اروپایی - و نه جهانی - نه تنها ممکن بلکه ضروری خواهد بود. من همچنین خواهم گفت که چرا این امر تنها و تنها میتواند بر پایه اصول یک سازش اجتماعی تاریخی استوار گردد. مشابه سازشهای اجتماعی تاریخی که دولتهای ملی قاره اروپا را ایجاد کرده اند.

در هر حال این انتخاب که محدود به شرکای کشورهای توسعه یافته خواهد بود، بطور ضمنی بمعنای "تقسیم" مجدد کشورهای جهان سوم در جنوب و شرق و کمپرادوریزه کردن مجدد آن کشورها خواهد بود. گذشته از این واقعیت که شریکان دنیای توسعه یافته روی این مسئله به توافق میرسند - مثلاً آلمان میتواند دوباره همان هدفی را که از دوره بیسمارک برای "آمریکای لاتینی" کردن اروپای شرقی داشت، دنبال کند - کاملاً بدیهی است که این کمپرادوریزه کردن و تقسیم مجدد، مستلزم دخالت‌های شدید دائمی این کشورها در جهت خفه کردن شورشیایی است که همین کمپرادوریزه کردن مجدد بخواهد انگیزت.

و اکنون میرسیم به پیشنهاد سوم که در حقیقت همان گسترش سازش پولی است تا شامل کشورهای جهان سوم جنوب و شرق بشود. این پیشنهاد "نظم نوین اقتصادی بین المللی" بود که توسط کشورهای "گروه هفت" در سال ۱۹۷۵ ارائه گردید. در اینجا مسئله بر سر ایجاد یک ارز بین المللی بود که در ابتدا درمخوانی با ارزهای موجود (دلار، طلا و دیگر ابزارهای کلیدی) باشد که بوسیله جامعه بین المللی اداره گردد. ایجاد یک "پیوند" بین انتشار این پول و توسعه اقتصادی بطور آشکار هدف مورد نظر بود. همانطور که میدانیم این پیشنهاد به نفع یک پیشنهاد دیگر مبنی بر انتشار یک پول فرعی بین المللی بوسیله صندوق بین المللی پول، تحت نام "حق برداشت مخصوص" کنار گذاشته شد. دلیل این شکست بنظر من روشن است: پیشنهاد فوق فرض را بر این قرار میداد که مسئله بنیادی حل شده است. یعنی اینکه "مراکز توسعه نسبتاً مستقل و شتابان کشورهای پیرامونی رامیپذیرند. ابزاری پولی در خدمت این هدف بکار گرفته شد که اتویپایی بود. زیرا با سرمایه داری آنگونه که واقعا وجود دارد، تناقض داشت.

اصولی که من پیشنهادات زیرین خود را بر آن اساس مطرح میکنم با یک برداشت آلترناتیو از سازمان سیاسی جهانی منطبق هستند و آن همانا منطقه بندی چند مرکزی است. این انتخاب از این اصل حرکت میکند، که مسائل واقعی که کشورها و مناطق با آنها روبرو هستند یکسان نیستند و باتوجه به توسعه نابرابر نمیتوانند یکسان باشند. این انتخاب یکی از هدفهای اولیه خود را کاهش دادن این نابرابری میداند که در آن قطب بندی ناشی از توسعه سرمایه داری جهانی خود را نشان میدهد. در این پیشنهاد روند جهانی شدن در صورتیکه بنحوی مناسب در خدمت هدف اولیه قرار گیرد، پذیرفته میشود. در عین حال پذیرفته میشود که تحقق یافتن یک توسعه جهانی برتر، همبستگیهای منطقه‌ای و خودمختاریهایی را میطلبد که بوسیله مکانیسمها و نهادهای شکل گرفته در نظام جهانی موجود که میراث توسعه

با توجه به نکات یاد شده بررسی پیشنهادهای آلترناتیوی که بوسیله کارشناسان طرح میشوند وگاهی موضوع ملاحظات سیاسی واقع میگردد مفید خواهد بود.

این پیشنهادات همگی با این مشاهده صحیح و مهم آغاز میگردد که پروسه "جهانی شدن" در سالهای پس از جنگ جهانی دوم عمیقتر گردید و به درجه‌ای رسیده است که میتوان از آن بعنوان یک دوره کیفی تازه نام برد. سیستم تولید ملی و ساخت تاریخی دولتهای بورژوازی ملی که به مراکز سرمایه داری جهانی تبدیل شده اند بتدریج به نفع یک سیستم تولید جهانی از هم فرو میباید. صنعتی شدن کشورهای پیرامونی آنها را وارد بافت سیستم کیفی جدید کرده است.

نتیجه منطقی که میتوان از این مشاهده بدست آورد این است که سرمایه داری جهانی نیاز به سازمانی جهانی در تمامی سطوح از جمله بطور قطع در سطح مالی ولی در عین حال در سطح سیاسی دارد. به یک "بانک مرکزی جهانی" (و در نتیجه به یک پول جدید جهانی که از طرف این بانک منتشر شود) نیاز دارد؛ و نیز اگر به یک دولت جهانی، حداقل به نوعی از سازمان سیاسی جهانی که بتواند نقش موثری داشته باشد نیازمند است.

من از منطقی صحبت میکنم که بحث لیبرالی را جدی میگیرد: بازار جهانی باید بسوی ادغام در تمام سطوح حرکت کند به این معنا که تمام مرزهایی را که در مقابل حرکت کالاها و خدمات، و در مقابل سرمایه و نیروی کار قرار دارد از میان بردارد و راهها را برای مهاجرت مردم همگام با حرکت وجابجایی محصولات و سرمایه باز کند. این همانا بمعنای ساختن یک دولت جهانی است.

اما اکنون میبینیم که این پروژه و بنابراین پیشنهاداتی که در این منطق جای میگیرند، بخصوص اداره پول جهانی هنوز اتویپایی بیش نیست. دنیای واقعی ما بر اساس یک تناقض بزرگ میان جهانی کردن اقتصاد که بر پایه یک سیستم بازار سرودم بریده و ناقص بنا شده و برای دوره طولانی همچنان باقی خواهد ماند شامل مبادله کالا و سرمایه است ولی در همان حال از حرکت و مهاجرت نیروی کار جلوگیری میکند از یکسو، و اصرار بر وجود دولت ملی بمشابه ساختاری برای تنظیم سیاست و زندگی اجتماعی از دیگر سو، بنا شده است. این تناقض که دنیا را به سمت قطبی شدن برده و میبرد برای سرمایه داری کشنده است.

حالا میتوانیم به پیشنهاداتی که درباره سیستم پولی جهانی مطرح شده اند باز گردیم. این پیشنهادات سه گونه هستند.

نخستین پیشنهاد، بازگشت به طلاست که به تنهایی میتواند در مقابل جریانات گردباد بایستد. من این احتمال را حذف میکنم اما نه به این جهت که سرمایه داری بالاخره خود را از شر این بت واره قدیمی خلاص کرده است. بعکس، سرمایه داری همواره و بطور بنیادی بت وارگی را داشته و خواهد داشت. من این احتمال را حذف میکنم برای اینکه تنظیم کردن سیستم پولی از طریق پول کالایی که تولیدش تا حدود زیادی مستقل از دیگر ملاحظات اقتصادی است به دوران تنظیم سرمایه داری ماقبل انحصاری و "رقابتی" تعلق داشت. تنظیم اعتبار حالا تنها آلترناتیو برای این شیوه تنظیم مرده است.

بنابراین دومین پیشنهاد ایجاد بانک مرکزی جهانی است که بدون آن نمیتوان به تشکیل یک نهاد سیاسی جهانی که از قدرتی مشابه برخوردار باشد دست زد. این طرح برای مدتی طولانی موضوع مورد علاقه رابرت تریفین فقید بود. و به یک معنای معین انتخاب اروپایی نیز هست: ایجاد یک پول مشترک (که بوسیله یک بانک مرکزی منتشر شود) که در عین حال مقدمه‌ای برای ایجاد یک قدرت سیاسی مشترک نیز باشد. میتوان پیشنهادات "گینز" را در سال ۱۹۴۵ بیاد آورد

"آمریکای لاتین" خود بشمار نیاید. غلبه بر رشد ناموزون اروپا، شکلگیری نهادهای همه اروپایی را میطلبد که بتواند قوانین متفاوت بازی را در دو نیمه متفاوت این قاره تحمل کنند. بنابراین یک دوران طولانی گذار لازم است تا بهم پیوستن اقتصادی و سیاسی اروپا بتواند به مرحله نهایی خود برسد.

روسیه و دیگر دولتهای اتحاد شوروی سابق در شرایطی مشابه بسر میبرند. روسیه، حتی اگر صرفاً بلحاظ وسعتش نیز باشد، بالقوه همچنان یک قدرت بزرگ باقی خواهد ماند. بازسازی همکاری و بهم پیوستگی این کشورها، در صورتیکه قرار باشد جلو خطر انفجار آمیز توسعه نابرابر آنها گرفته شود، یک مرحله ضروری است. ترکیب اروپایی، حتی اگر فقط شرکای اتحادیه اروپا مورد نظر باشند، این خطر را با خود حمل میکند که مجدداً به جایی برسد که دلایل وجودی خود را بر زیر سؤال ببرد. عدم وجود موافقت میان کشورهای اروپای غربی درباره پیرامونی کردن اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق که با همگامی خود کشورهای شرق تشویق میشود - چکها از اسلواکیا جدا میشوند چون فکر میکنند که این کار آنها را در جهت جذب به اتحادیه اروپا نزدیکتر خواهد کرد؛ "کراواتها" تصمیم میگیرند فروپاشی یوگسلاوی را هرچه بیشتر شتاب بخشند؛ کشورهای بالتیک و کروات ها خود را بدلیل مشابه از روسها جدا میکنند، و غیره - تناقضات را در قلب خود کشورهای اتحادیه اروپا آشکار میسازد. تقریباً واضح است که این انتخاب، آلمان را در راس قرار خواهد داد تا بتواند به تنهایی به پیش بتازد و بر شرکاء خود تا آنجا فشار بیاورد که شرایط غیر قابل قبول گردد و پروژه اروپایی به فروپاشی منجر شود. در این سناریو "بانک مرکزی اروپایی" - که در آن صورت عملاً به دنباله "بنکس بانک" تبدیل خواهد شد - این خطر را به همراه دارد که تبدیل به ابزار موقتی در خدمت یک پروژه آلمانی شود تا یک پروژه اروپایی.

مسائل مناطق گوناگون جهان سوم تا جاییکه توسعه نیافتگی آنها برجسته باشد، متفاوت است. به این دلایل: (۱) این کشورها و مناطق کمتر بطور در دست جذب سیستم تولید جهانی بی خواهند شد که در دست ساختمان است. بجز کره، تایوان و سنگاپور که تنها استثناهای مهم هستند (هنگ کنگ تاحدی در چین ادغام میشود) در تمام کشورهای نیمه صنعتی شده جهان سوم، فقط بخشهای محدودی از سیستم تولیدی جذب اقتصاد جهانی جدید گردیده اند؛ (۲) آنها حتی در میان خود، کمتر به هم نزدیک شده اند. مخصوصاً وقتی صحبت از "جهان چهارم" در میان است اصلاً در عمل بهم نزدیک نشده اند (۳) آنها توسعه ناموزونی داشته اند و دوره توسعه پس از جنگ جهانی دوم این نابرابری را تشدید کرده است تا بجاییکه حتی امروز کشورهای نیمه صنعتی شده را از جهان چهارم جدا میسازد؛ نهایتاً (۴) بخاطر همه این دلایل این کشورها بسمت مجموعه های منطقه ای شمال - جنوب کشیده میشوند. مجموعه هایی که به ضرر خودمختاری جمعی آنها عمل میکنند.

تحت این شرایط، بوجود آوردن نهادهای پولی منطقه ای اولویت ندارد. قبل از اینکه چنین نهادهایی بوجود بیایند، لازم است چند مرحله مقدماتی که در آنها بر ایجاد مکملهای تولیدی اندیشیده شده و مذاکره شده تأکید میگردد، پشت سر گذاشته شوند. در این مرحله مناسبترین نهادهای پولی منطقه ای مشترک، در تلاشهایی مانند توافقاتی تهارتی چند جانبه، اتحادیه های پرداخت و غیره خلاصه میشوند. که به این کشورها امکان میدهند که از محدودیتهایی مانند الزام به نگهداشتن ذخایری ملی از ارزهای کلیدی، تاحدی بگریزند. البته لازم به گفتن نیست که اینها نیز همچون جاهای دیگر پیشروی در زمینه اتحاد اقتصادی منطقه ای، مستلزم هماهنگ سازی سیاستهای

نابرابر هستند، بوجود آمده اند، و بالاخره این پیشنهاد در هر مرحله قوانینی را که اداره و نظم اقتصاد و پول را برعهده دارند با پیشنهادهای مشابه در عرصه نهادهای سیاسی مرتبط میسازد.

بنابراین این پروژه یک پروژه اراده گرایانه است. دقیقتر بگویم، میتوان آنرا یک "اتوبی" دانست، اما نه بمعنایی که تنظیم جهان از طریق بازار یک اتوبی است. اتوبی تنظیم جهان بوسیله بازار یک اتوبی حقیقی است. اگر کسی این پروژه بازار را دنبال کند فقط با یک فاجعه مواجه خواهد شد. درست بعکس، پروژه ای که ما پیشنهاد میکنیم اگر در صدد اجرایش باشیم، بتدریج شرایط موجود را بهبود خواهد داد. بنابراین، صرفاً به این معنا میتوان آنرا اتوبیایی نامید که نیروهای سیاسی مسلط که امروزه فعال هستند در جهت آن فعالیت نمیکند. در نتیجه، اجرای این پروژه مستلزم دگرگونیهای روشن در طبیعت قدرتها و منافعی که پروژه مزبور باید در خدمتشان قرار گیرد و آینده هایی که باید ترسیم شوند، میباشد.

مناطق مورد بحث در اینجا خود رامشخص ساخته و معنی میکنند. اگر ایالات متحده (که بالاخره از طریق در بر گرفتن کانادا - و نه مکزیک - بزرگ خواهد شد) چین و هند (بدلیل اهمیت و رزنه جمعیتشان) و ژاپن (بدلیل تاریخ آن) بخودی خود "منطقه" شناخته میشوند. کشورهای دیگر دنیا باید تصویری از پیوستن شان به مجموعه این مناطق بزرگ داشته باشند: اروپا (شرق و غرب) اتحاد شوروی سابق، دنیای عرب، دنیای آفریقا، جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین.

مسائلی که این مناطق و کشورها با آنها مواجه هستند گونه گون تر از آنند که بشود گمان کرد که میتوانند در راستای خطوط واحدی توسعه یابند. مثلاً هیچ دلیلی ندارد که نرخ بهره در همه جا یکسان باشد و یا سرمایه آزادانه به جاهایی سرازیر گردد که بازده پولی از همه بالاتر است. نهادهای پولی و مالی باید متناسب با تقسیمات منطقه ای و در آن راستا توسعه یابند تا بتوانند جانشینهایی برای صندوق بین المللی پول و بازار جهانی سرمایه پولی باشند.

اتحادیه اروپا در این راستا پیش میرود. اگر چه بیک معنا "سرد بیمار" این مناطق محسوب میشود؛ زیرا مفهومی صرفاً اکونومیستی از پروژه خودش شکل داده است (یک "بازار به هم پیوسته" و نه چیزی بیش از آن) و اکنون خود را مواجه با یک مشکل بزرگ مبینند که همانا موجودیت بخشیدن به یک قدرت سیاسی است که بتواند متناسب با قدرت اقتصادی باشد. اما تا زمانی که حل اجتماعی این پروژه انجام نشده باقی مانده است، بازار مشترک که فقط یک صدف توخالی است مشکلات و تناقضات غیر قابل حل اجتماعی (و بنابراین سیاسی) خواهد آفرید. بهم پیوستن بیشتر اقتصادهای اروپایی مستلزم تنظیمات دولتی خواهد بود. تنظیمات یک دولت شاید کنفدرال که قادر به برقرار نمودن یک مصالحه بین سرمایه و کار در سطح بازار بهم پیوسته باشد. راست سنتی بنا به طبیعت خود هیچگاه قادر به درک این ضرورت نخواهد بود چرا که همیشه مشغول بهره برداری از "تفاوتها" در کوتاه مدت است. درست همانگونه که پیشتر این جنبش کارگری بود که نوعی سازش اجتماعی رادر مقیاس دولتهای ملی اروپایی تحمیل کرد. امروزه در سطح اروپا نیز، فقط یک چپ شجاع و دور نگر میتواند چنین راهی را بگشاید. بالاخره باید سیستمی بوجود آید که بتواند پولی را جانشین پولهای ملی کند که در سطح اروپا کار آبی داشته باشد. تاحدی که حرکتی بسمت ایجاد یک نهاد سیاسی مشترک بوجود آید که بتواند به نهادهای مشترک پولی و مالی مشروعیت بدهد.

آیا اروپای شرقی میتواند جذب سیستم اروپایی گردد؟ شاید. اما فقط به این شرط که اروپای غربی، شرق را بمنزله

انتخاباتیشان یک سری وعده هایی را به خلق کرد دادند : سلیمان دمیرل و اروال اینونو برای اولین بار بطور رسمی اعلام کردند که

## در باره مبارزه رها بیخشی

### کردستان (ترکیه)

ترجمه: م = باور

"واقعیت کردها را به رسمیت می‌شناسند" و خلق کرد را "با آغوش باز می‌پذیرند" اما درعمل دولت ترکیه سیاست شدت وحشیانه و تجاوزکارانه ای علیه خلق کرد در پیش گرفت حکومت اتلانی SHP و DYP تلاش کرد شدیدتر از حکومت پیشین مبارزه رهایی بخش کردستان را سرکوب کند کردستان شمالی را با باطوم ، هواپیماهای جنگی ، توپخانه و تانک مغلوب کند . این جنگ تجاوز کارانه هنوز ادامه دارد: هزاران روستا به زور تخلیه و با خاک یکسان شده . واحدهای ویژه دولتی و ارتش ترک ، مین پرستان را در شهرها و آبادیهای دیار بکر و دیگر مناطق کردستان به قتل می‌رسانند .

سؤال : در رسانه های گروهی آلمان چنین وانمود میشود که هدف دولت ترکیه از این سرکوبها باصطلاح " تروریستهای " پ ک ک است . آیا این درست است ؟

محمت باران : دولت ترکیه جنگ ویرانگر خود را تنها علیه پ ک ک و جنبش چریکی و یا تنها علیه جنبش مخالفین قانون اساسی پیش نمیبرد ، بلکه احزاب و جمعیتهای رسمی ، مطبوعات چپ ، انقلابیون ، روشنفکران و خلاصه بگوریم تمامی جنبشهای مدافع آزادی مورد تجاوز و هجوم هستند .

دولت ترکیه تمام راههای صلح آمیز را بسته و خشونت را توسعه داده و برای باصطلاح " مسئله کردها" راه حل نظامی را انتخاب کرده است . نمایندگان دولت ترکیه در خارج و داخل کشور تلاش میکنند چنین وانمود کنند که قصد دارند اول به " تروریسم " پایان دهند و سپس حقوق ملی خلق کرد را به رسمیت بشناسند . با چنین اظهارات عوامفریبانه ای میخواهند خلق کرد را گول بزنند چون درحقیقت آنها نمیخواهند حق تعیین سرنوشت خلق کرد را به رسمیت بشناسند ، بلکه به بهانه " مبارزه با ترور " میخواهند مبارزه رهایی ملی را از رمتق بیاندازند و چند شقه کنند . حکومت جمهوری ترکیه میترسد وقتی کردها به حق تعیین سرنوشت خویش دست یابند ،

دیگراقلیتهای ملی مانند عربها ، آرمینها ، لازها ، چرکس ها و غیره برای احقاق حقوق ملی قیام کنند و ترکیه قطعه قطعه شود .

سؤال : آیا همه کردها از مبارزه رهایی ملی حمایت میکنند یا اینکه بخشی از کردها با اشغالگران

ملی است . درست برخلاف آنچه تصور میشود ، ایجاد نطفه های سازمانهای کنفدرال نباید به تاخیر انداخته شود . بموازات دمکراتیزه شدن سیستمهای ملی ، میتوان تصور کرد که اتحادیه های خلقهای عرب ، خلقهای آفریقایی ، خلقهای آمریکای لاتین ، خلقهای آسیای جنوب شرقی تدریجا جای سازمانهای دولتی کنونی را بگیرند .

لازم به توضیح نیست که نهادهای منطقه ای اقتصادی ، پولی و سیاسی ، مذاکرات جمعی بین المللی را میطلبند . در سطح پولی ، یک صندوق بین المللی باز آفرینی شده ، وظیفه تازه ای خواهد یافت که به منظم کردن روابط میان دلار ، ین ، ارزهای اروپایی ، روبل و قراردادهای پرداخت بین مناطق جهان سوم ، بپردازد . اما این رفرف تا زمانیکه سازمان ملل متحد تغییر نکرده و از نقش خود بعنوان مجری سیاستهای آمریکا و متحدانش در شمال ، دست برنداشته و به یک بازیگر واقعی در صحنه حوادث بین المللی تبدیل نشده است ، اهمیت واقعی خود را نخواهد یافت . در همین راستا بانک جهانی نیز که تا بحال بانک شمال در رابطه با سیاستهای آن نسبت به جنوب بوده است ، اصلاح خواهد شد و به نطفه یک بازار جهانی سرمایه تبدیل خواهد گردید که به سیاستهای توسعه هماهنگ شده در سطح منطقه ای که بطور جمعی مورد مذاکره قرار میگیرند ، یاری رساند .

یک پروژه اتوپیایی ؟ به نظر من ، این تنها راهی است که بما کمک خواهد کرد تا از این بن بست تراژیک بحران فعلی بدر آیم و بتوانیم راه دراز بسوی سوسیالیسم جهانی را بییمیم و این تنها راه حل انسانی ممکن میباشد ●

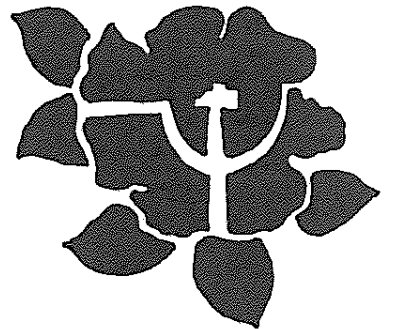
### یادداشت سردبیری :

درباره مبارزه رهایی بخش کردستان (ترکیه) در رسانه های گروهی بیش از همه درباره پ ک ک ( حزب کارگران کردستان ) صحبت شده است و دیگر نیروهای کردستان و مواضع سیاسی شان نسبتا ناشناخته مانده است . ما برای آشنایی خوانندگان " راه کارگر " با یکی از سازمانهای کرد ( ترکیه ) خلاصه مصاحبه نشریه "عصر ما " ( اول آوریل ۱۹۹۴ ) با دبیر کل حزب کمونیست کردستان را به نظر خوانندگان نشریه می‌رسانیم . درج ترجمه این مصاحبه دلیل موافقت ما با تمامی نقطه نظرات طرح شده در این مصاحبه نیست.

سؤال : آیا شرایط مبارزه پس از بقدرت رسیدن حکومت ائتلافی حزب راه راست DYP و حزب سوسال دمکرات خلق SHP در نوامبر ۱۹۹۱ بهتر شده است ؟

محمت باران : بیش از دو سال است که این حکومت ائتلافی بر سر قدرت است و در طی این مدت روز به روز شرایط مبارزه برای آزادی در کردستان شمالی دشوارتر شده است.

SHP و DYP در مبارزه



### توک همکاری میکنند؟

محمت باران : از مبارزه رهایی بخش خلق کرده، اقشار و طبقات مختلف جامعه کرد حمایت میکنند. بویژه جوانان در آن فعال هستند. در مقابل آن بورژوازی کرد منفعل است. نیروهای مختلفی که در مبارزه رهایی شرکت دارند به ترتیب اینها هستند : جوانان ، روستاییان ، پیشه وران ، شاغلین ، روشنفکران و بورژوازی . در کشورهای دیگر معمولاً طبقه متوسط در رهبری مبارزه رهایی بخش قرار میگیرد ، ولی در کشور ما اینطور نیست . بورژوازی بزرگ کرده ترک نیز مشترکاً کار میکنند . در عوض خرده بورژوازی با سرمایه انحصاری تضاد منافع دارد و از مبارزه رهایی بخش در کردستان حمایت میکند .

**سؤال :** آیا طبقه کارگر کردستان در مبارزه رهایی بخش نقش ثانوی بازی میکنند ؟

محمت باران : نصف طبقه کارگر کردستان در شهرهای بزرگ ترکیه کار میکنند و مبارزه رهایی ملی تحت رهبری آنها نیست . این امر دلایل مختلفی دارد : اول از همه به مبارزه کارگران ترک برای آزادی طبقه خودشان در سالهای قبل برمیگردد. این نحوه مبارزه طبقه کارگر ترک تاثیر منفی روی طبقه کارگر کردستان گذاشته است . دوم : شکست سوسیالیسم واقعا موجود ، در طبقه کارگر آشننگی بزرگی ایجاد کرده است . سوم : کمونیستهای ترکیه و کردستان در ترویج تئوری سوسیالیسم و جا انداختن جامعه آترناتیو به کارگران با مشکل روبرو هستند . چهارم : در آمد کارگران کرد در کردستان است ، آنها از وضعیت خودشان راضی اند . پنجم : بیکاری توده ای یک فشار خیلی عظیمی بر شاغلین ایجاد کرده است : در مقابل هر کارگر و کارمند شاغل دو تا سه نفر بیکار وجود دارد و بالاخره حکومت ترکیه سعی کرده باتشدید ترور دولتی کارمندان و کارگران را بترساند و مانع شرکت آنها در مبارزه رهایی ملی شود .

**سؤال :** حزب کمونیست کردستان کدام اهداف استراتژیکی را در مبارزه رهایی بخش کردستان دنبال میکند و با چه وسایلی میخواهد به این اهداف برسد؟

محمت باران : حزب کمونیست کردستان علیه اشغالگران ترک و برای رهایی ملی و اجتماعی کردستان مبارزه میکند.

رهایی ملی خلق ما به تنهایی میتواند به یک آزادی محدود منجر شود . ما رهایی ملی را با مبارزه بخاطر سوسیالیسم گره میزنیم . ما روی آن انقلابی پافشاری میکنیم که تحت رهبری طبقه کارگر میتواند متحقق گردد . ما اقدامات توده ای را علیه سیاست شوونیستی و تجاوز کارانه جهت میدهیم . بایستی با وسایل و ابزارهای قانونی و غیر قانونی علیه بافت نژاد پرستانه و ارتجاعی دولت ترکیه مبارزه کرد و آگاهی توده ها را ارتقاء داد تا اقدامات آگاهانه و سازماندهی سیاسی توده ها عملی شود .

**سؤال :** آیا حزب کمونیست کردستان با نیروهای اجتماعی دیگری توانسته روی اهداف مشخصی به توافق برسد ؟

محمت باران : البته . ح ک ک برای ائتلاف وسیع کاتحادنیروهای سیاسی مختلف در یک جبهه ملی قابل انعطاف مبارزه میکند . در کردستان شمالی هم اکنون یک جبهه ملی فعالیت میکند که در آن ح ک ک و یازده سازمان دیگر شرکت دارند . جهتگیری این جبهه ملی علیه دولت ترکیه و جنگ کثیف در کردستان ، علیه بورژوازی انحصاری و - آنچه برای ما مهم است - امپریالیسم است . طبیعی است که در ائتلاف وسیع نقطه نظرات مختلفی وجود دارد . برای مثال در رابطه با سوسیالیسم ، سوسیالیسم آینده را چگونه میبینیم . در اینجا ما سعی میکنیم بطور مشترک برای این سؤال پاسخ پیدا کنیم و همزمان خارج از خودمان ، ما با دیگر نیروهای کمونیست در این باره بحث میکنیم . علاوه بر این قطعاً ضروری است که روی علت شکست سوسیالیسم واقعا موجود کارکنیم .

**سؤال :** آیا بهتر نیست یک ارتباط سودمندی با جبههای ترکیه داشته باشید؟

محمت باران : به دلیل گذشته مشترک ما با حزب کمونیست کار ترکیه (ت ک ا پ ) مدتهاست رابطه خوبی داریم . همینطور میخواهیم با دیگر کمونیستها و جنبشهای انقلابی ترکیه تشریک مساعی کنیم . زیرا برای گسترش مبارزه علیه دولت جمهوری ترکیه اتحاد خلقهای ترک و کرد ضروری است .

**سؤال :** آیا هم اینک رهبری مبارزه رهایی بخش کردها با پ ک ک است ؟

محمت باران : این واقعیتی است که پ ک ک امروزه در مبارزه رهایی بخش ملی

نقش قطعی بازی میکند . ما از مبارزه چریکی پ ک ک که علیه جمهوری ترکیه هدایت میکند ، حمایت سیاسی میکنیم . البته ما بجای خود از پ ک ک انتقاد جدی هم میکنیم . برای مثال پ ک ک در ایدئولوژی از سوسیالیسم دفاع میکند ، اما در عمل در محدوده مبارزه ملی میماند و در مبارزه سیاسی و تبلیغاتی به اهداف سوسیالیستی بی اعتنا است . برای حزبی که بین مبارزه سیاسی و اهداف سوسیالیستی اش ارتباط برقرار نباشد ، دفاع از سوسیالیسم یک تئوری انتزاعی باقی میماند .

**سؤال :** اساساً زمینه ای برای مبارزه رهایی بخش ملی با اهداف سوسیالیستی وجود دارد؟

محمت باران : تجارب نشان میدهد

که پس از فروپاشی سیستم سوسیالیستی و بویژه پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی مبارزه رهایی بخش با پرسپکتیو سوسیالیستی به ندرت دیده میشود . اما ما نیک میدانیم که اگر مبارزه رهایی ملی جهتگیری سوسیالیستی نداشته باشد ، این خطر وجود دارد که تحت کنترل امپریالیسم در آید .

کمونیستها باید در نیروی محرکه روند انقلابات جهانی بطور جدی و عمیق مطالعه کنند . قبل از همه روی این سؤال باید متمرکز شوند که آیا امروزه جنبش رهایی بخش ملی مبنای نیروی محرکه روند انقلابات جهانی را تشکیل میدهند یا نه ؟

**سؤال :** شما درباره سایر وظایف جنبش کمونیستی چه میگویید؟

محمت باران : هر جنبش کمونیستی طبیعی است که باید در درجه اول علیه نظام سرمایه داری و بورژوازی کشور خودی مبارزه کند و برتری تئوری سوسیالیستی را با اثبات رساند . اکنون ما کمونیستها در مقایسه با گذشته در موقعیت بهتری قرار داریم . زیرا ما تجارب منفی و مثبت سوسیالیسم را داریم که میتوانیم از آن بسیار بیاموزیم .

یک تکلیف مهم دیگر این است که جنبش کمونیستی اصول تئوری خود را نوسازی کند تا بتواند در مبارزه سیاسی معاصر نقش موثر داشته باشد . این تکلیف برای حزب کمونیست کردستان و مطمئناً برای همه کمونیستها میتواند منبع نیرو باشد ●

سازمان آزادی  
برای مدافعان سوسیالیسم و دموکراسی

## مبارزه بانیادگرایی اسلامی از کدام سو؟

آرمان شکوهی

طرح به چه پیش فرضهایی که توسل نمیجوید . برآستی برای اثبات اینکه یک طرح ضد دمکراتیک ضد مردمی طرحی که بنابه نظرات خود رفیق بامشاد حقوق مردم فلسطین را آشکارانادیده میگردد در خدمت "مبارزه برای آزادی ، همبستگی بین المللی و سوسیالیسم" قرار دارد چاره ای جز این باقی نمیماند . رفیق بامشاد بجای بررسی حیات سیاسی ساف و عرفات طی دهه گذشته و ارزیابی سیاست جدیدعرفات بعنوان بخشی ازاین روند ، تنها به همین پیش فرضها و بزرگنمایی فشارهای بین المللی بر ساف اکتفا میکند و حتی تاحدی آنها را مسلم مینمایاند که ضرورتی برای توضیح آنها نمیبیند . اما آیا با یک چرخش قلم میتوان فاتحه مبارزه ملی مردم فلسطین را خواند؟ سخن گفتن ازبایان یافتن جنبش ملی فلسطین نوعی ساده اندیشی است . اینکه جنبش ملی با جنبش طبقاتی درهم آمیزد و قطب بندی های درون آن تعمیق یابد بهیچ رو مطالبات اساسی این جنبش را ازبین نخواهد برد . ازاین گذشته مشروط کردن موجودیت این جنبش توده ای به موجودیت عرفات والفتح و حتی ساف امری است کاملاً نادرست . این امر بویژه از آن جهت اهمیت مییابدکه به یاد داشته باشیم مردم فلسطین هیچ سرزمینی ندارند تحلیل رفیق بامشاد بیش از آنکه معطوف به پایین و مبارزه توده ای باشد به نوعی ارزیابی دیپلماتیک نزدیک میشود وگرنه چگونه رفیق میتواند درباره جنبشی که در دشوارترین شرایط بین المللی به حیات وموجودیت خودادامه داده است ، به این سادگی سخن بگویدو آنرا تابع ساف ، الفتح یاعرفات کند . کلیه این پیش فرضها محتاج بررسی است . پس بگذارید برای روشن شدن مطلب به این امر مبادرت کنیم .

طی شش سالی که از شروع انتفاضه میگذرد این نکته بخوبی عیان شده است که باگذشت هرروز کانون اصلی مبارزه مردم فلسطین بیش از پیش به درون سرزمینهای اشغالی انتقال مییابد . اگر امروزاسرائیل باندعرفات را برسیمت میشناسدو رهبری ساف قادر به معامله بر سرآرمان مردم فلسطین است تنها و تنها به یمن شرایطی است که قیام فلسطینی ها دردرون سرزمینهای اشغالی برای حکومت اسرائیل بوجود آورده است. فراموش نکنیم که هردو جناح لیکودوکارگر تاهمین چندسال پیش حاضر به مذاکره بانمایندگان ساف نبودند و این درحالی بود که درآن دوره هنوز اتحادشوروی وجود داشت و از ساف و آرمان فلسطینی ها حمایت میکرد . پس روشن است که عمده ترین عامل برای کشاندن حکومت اسرائیل به پای میز مذاکره همانا انتفاضه است و گرنه درواضعی که پس از فروپاشی اتحادشوروی پدیدآمد هیچ عامل دیگری نمیتوانست سیاست مذاکره را فرا روی حکومتهای اسرائیل و آمریکا قرار دهد . اسرائیل نتوانست قیام فلسطینی ها را سرکوب کندوتابدان حد دراین امر ناموفق بود که پس از پایان جنگ سردو برغم برهم خوردن توازن قوای بین المللی بنفع خود و آمریکا بازهم مجبور به پذیرش راه حل مذاکره گردید . دیگر سرنیزه و سرکوب وحشیانه کارگر نبوده ونیست ، پس بایدسیاست و دیپلماسی راچاشنی آن نمود . تنها ازاین دیدگاه است که میتوان گزینش راه حل مذاکره از سوی اسرائیل

درشماره ۱۰۹ نشریه راه کارگر مقاله ای باعنوان "صلحی که میتواند نفرت راعمیقتر سازد" چاپ شده است که دران رفیق الف - بامشاد به بررسی توافقنامه غزه - اریحا پرداخته و کوشیده است تامواضع چپ رادیکال را در برابر این طرح صلح تشریح نماید . اما درکمال تاسف این مقاله نه تنها ارزیابی درستی ازواضع اریحه نمیدهد بلکه خود حاصل تناقضات بسیار و حتی در چارچوب خود نیز بکلی فاقد هرگونه انسجام است . درازنویسی های بی دلیل ذره ای به روشن کردن مطالب یاری نکرده و نشان ازاعتشاش فکری دارد . باتوجه به محدودیت صفحات ستون آزادنشریه پرداختن به کلیه موارد فوق ناممکن است وازاین رو تنها به بررسی برخی مواردمهم بسنده میکنم .

این مقاله نخست به موضع گیریهای موافقان ومخالفان طرح صلح میپردازد و آنگاه بدرستی مارابه ارزیابی خونسردانه و فارغ ازپیش داوریهای پیشین فرا میخواند. در قسمت بعد رفیق بامشاد دلایل خود رادرمشخص کردن طرح صلح بمشابه ناقض آشکار حقوق حقه مردم فلسطین برمیسمرد . بالاینهمه رفیق در همین بخش این امکان را قایل میشود که توافقنامه صلح که حقوق مردم فلسطین را آشکارانادیده میگردد ممکن است درخورحمایت و پشتیبانی باشد . وی مینویسد: "بهرحال اگرترافقات اخیر بتواند به خصومت و نفرت میان یهودیان و فلسطینیان پایان دهد و حالت جنگ و نفرت میان اعراب و اسرائیل رازمیان بردارد و زمینه صلح ومنطقه ای عاری از جنگ و خونریزی را بوجود آورد وبجای رشدو گسترش نفرت ملی و تعصبات مذهبی به مبارزه برای آزادی همبستگی بین المللی و سوسیالیسم یاری کند بایدکه از آن حمایت کرد ." درست از همینجاست که رفیق تمام هم خود رامصروف توجیه سیاست حمایت از حکومت جناح عرفات میکندو همه استدلالات و دلایل مطروحه اش چنین هدنی را دنبال میکنند. رفیق بامشاد دراین راه به یک سلسله پیش فرض هایی روی میآوردکه خودمحل تردید بسیار است . از آنجا که استنتاجات و نظریات رفیق بر این پیش فرض ها استوار است لاجرم بدون بررسی این مقدمات نمیتوان ارزیابی درستی از مقاله بدست داد . پس اجازه دهید برخی ازاین موارد را درچهار محور عینا ازمقاله نقل کنیم .

۱- " ازنتایج سیاست و اقتصادی توافق نامه غزه - اریحا که بگذریم تاثیر آن برمبارزه مردم فلسطین مطرح خواهدشد . بامضای این قرارداد توسط ساف دیگر نمیتوان ازمسئله ملی فلسطین بشکل گذشته سخن گفت . مبارزه ملی مردم فلسطین باموجودیت الفتح و ساف وتاحدودی شخص عرفات گره خورده است."

۲- " بدون الفتح جنبش ملی فلسطین بصورت سازمانیافته ادامه نخواهد یافت ."

۳- " ساف تنها جریانی است که میتواند از واقعگرایی سیاسی دفاع کند ومنافع حقه مردم فلسطین را پاسداری کند ."

۴- " روشن است که رهبری ساف درشرایطی قرارگرفته است که راه دیگری جز سازش برایش باقی نمانده است."

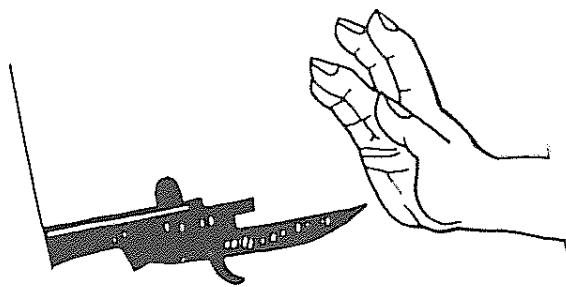
میبینیم که رفیق برای مستدل ساختن امکان حمایت از این



عرفات و رهبری ساف را در هموار کردن راه بنیادگرایی اسلامی منکر شد. در شرایط فاصله گیری ساف از توده های فلسطینی و خواسته های اساسی جنبش فلسطین بنیادگرایی اسلامی خلا، یک رهبری انقلابی راباتکیه زدن بر این جنبش و پیوند زدن آن با خواسته های جنبش ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی پر کرد و تاحدودی رهبری حرکات درون سرزمینهای اشغالی را بدست گرفت. حماس تنها با پاسخگویی به بخشی از درخواستهای جنبش فلسطین قادر به چنین رشد سریعی بود؛ هر چند این امر خودمقدمه انداختن انتفاضه به بیراهه بوده باشد. آری این همه در شرایطی صورت می گرفت که رهبری ساف و بویژه شخص عرفات سرگرم دلالی و بدهستان باحکومت های ارتجاعی عرب و به دنبال سیاست امتیازگیری بود. پس از تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان کانون اصلی جنبش فلسطین هر روز بیشتر به درون سرزمینهای اشغالی منتقل میشد و خانه خرابی و فقری توده های فلسطینی نیروی بیشتری به جنبش ملی فلسطینیها در درون سرزمینهای اشغالی میبخشید. اما در چنین اوضاعی رشد حماس و بنیادگرایی اسلامی به هیچ رو امری اجتناب ناپذیر نبود. مسلم است که بنیادگرایی اسلامی در سطح منطقه طی چند سال گذشته در حالتی تعرضی قرار داشته و این نیز به نوبه خود در خدمت رشد حماس در درون سرزمینهای اشغالی قرار گرفته است اما با اینهمه نقش رهبری ساف و عرفات در گشودن راه بنیادگرایی اسلامی در بین توده های فلسطینی تردیدناپذیر است.

غرض از این توضیحات فشرده آرایه تصویری واقعی از روند حرکت جناح اصلی ساف طی یک دهه گذشته است. این بررسی نشان میدهد که توافقنامه غزه - اریحا پیش از آنکه بواسطه فشارهای بین المللی بر ساف صورت گرفته باشد عمدتاً حاصل راست رویهای دیرینه جناح اصلی ساف به رهبری عرفات است، امری که رفیق بامشاد میگوید: «اگر اجتناب ناپذیر جلوه دهد. برخلاف نظر رفیق، توافقنامه غزه - اریحا ادامه منطقی و گریزناپذیر سیاستهای راست روانه عرفات در شرایطی جدید است و نه امری ناگزیر برای کل جنبش فلسطین. فشارهای بین المللی تنها عرفات را به ارزاتر فروختن آرمانهای اصلی خلق فلسطین متقاعد کرده است. اجتناب ناپذیر جلوه دادن این روند تنها باهدف توجیه اقدام عرفات صورت میگیرد کاری که متأسفانه رفیق بامشاد تلاش زیادی برای آن کرده است.

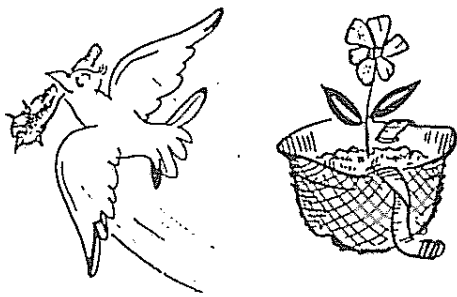
در این راستا رفیق بامشاد سعی میکند جنبش فلسطین را ضعیف و شکست خورده نشان دهد تا به ما بقبولاند که پذیرش سازش و پیامدهای آن لازمه واقعگرایی سیاسی است و باید میان بدو بدرت اولی رابزرگید. او مینویسد: «اسرائیل توانسته است درازاء امتیازات کاملاً محدود و حساب شده جنبش فلسطین را به زانو درآورد». جالب اینجاست که رفیق بامشاد که برای بررسی بسیاری موارد غیر لازم و همینطور راجتناب ناپذیر جلوه دادن این سازش بحثهای نالازم و بی سروسه ای را پیش میکشد، برای پیش فرضهای خود که نیازمند توضیح و استدلال است توضیحی نمیدهد و در خصوص باصطلاح "به زانو در آمدن جنبش فلسطین" با یک جمله کفایت میکند و مسئله ای تا بدین حد مهم و قابل بحث رانتها با صادر کردن یک حکم مختومه اعلام میکند. رفیق بامشاد در مواردی که میتوان از هم اکنون به ارزیابی و بازشناختن مسلط ترین روند ها و گرایشها پرداخت بیهوده بحث راکشدار میکند و با اما و اگرهای خود مخاطب مقاله را به سردرگمی میکشاند ولی وی هنگامی که به این گونه موارد بسیار مهم میرسد با صدور احکام نادرستی از بحث و استدلال طفره میرود. رفیق از آنجا که موجودیت جنبش فلسطین را به موجودیت الفتح و عرفات تقلیل میدهد، به زانو در آمدن جناح عرفات را بشکست این جنبش یکسان میانگارد. اینکار نوعی بی مبالائی



رأ توضیح داد. امروزه اسرائیل میخواهد تا با کمک عرفات و با اعطای برخی امتیازات جزئی به همان اهدافی برسد که از راه سرکوب مستقیم قیام کنندگان ممکن نشد. این واقعیات چنان در مقاله رفیق بامشاد کمرنگ و یا اصلاً ناپیداست که حقیقتاً شگفت زده می شویم. آنچه در تحلیل های رفیق جایگاه و وزن چندانی ندارد، انتفاضه است. او تهاجمی کوتاه از مقاله خود به انتفاضه میپردازد و با قراردادن انتفاضه در کنار یک رشته عوامل دیگر عملاً این عامل را به سطح آن عوامل تنزل میدهد و نقش تعیین کننده آن را در وادار کردن حکومت های اسرائیل و آمریکا به پذیرش راه حل مذاکره و تعیین سمت و سوی تحولات آتی نادیده میگیرد.

حقیقت این است که پس از تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان و در آغاز دهه هشتاد میلادی در پی تغییر و تحولاتی که این تهاجم در آرایش نیروها در منطقه بوجود آورد، چرخشی قطعی به راست در سیاست های رهبری ساف (که دیگر با اندکی تسامح میتوان گفت باند عرفات) صورت گرفت. جناح عرفات دیگر به سیاست مذاکره چون ابزاری در خدمت تحقق اهداف اصلی ساف نینگرست؛ بلکه سیاست امتیازگیری به محور اصلی سیاستهای این جناح تبدیل شد تا از این رهگذر باند عرفات بتواند منافع ویژه خود را حفظ کند. از این پس عرفات سیاستهای خود را به شیوه ای کاملاً بوروکراتیک به کل ساف دیکته میکرد و در اینکار نیز بر راست ترین جناح های بورژوازی عرب و ارتجاعی ترین حکومت های منطقه اتکا داشت. بسیاری از مصوبه های شورای ملی فلسطین (پارلمان در تبعید) تقض میشد. سیاستهای ضد مکراتیک جناح عرفات انشعابات متعددی را در این دوره به ساف تحمیل کرد. دو سازمان اصلی چپ رادیکال، یعنی جبهه خلق و جبهه دمکراتیک، نیز بارها به ابراز مخالفت با این سیاستها پرداختند و تهدید کردند که از ساف خارج خواهند شد و بالاخره حتی کار به آنجا کشید که حتی در دوره کوتاهی روابط ساف و اتحاد شوروی رو به تیرگی نهاد. در نهایت این سیاستها ساف را در میان توده های فلسطینی چه در درون سرزمینهای اشغالی و چه در بین آوارگان، هرچه بیشتر به انزوا راند و به اعتبار آن لطمه زد.

امروزه اگر میخواهیم از خطر بنیادگرایی اسلامی غافل نمانیم نمیتوانیم نسبت به عوامل سیاسی معینی که زمینه ساز رشد این گرایش در بین توده های فلسطینی بوده و میباشد بی توجه بنمانیم. تردید نیست که عوامل بسیاری در قدرت گیری حماس دخیل بوده اند. اما آنچه در درون سرزمینهای اشغالی نقش عمده ای در این امر داشته، فاصله گیری عرفات و سیاستهای حاکم بر ساف از رادیکالیسم جنبش فلسطین و خواسته های اساسی این جنبش بوده است. هر چند توده های تهیدست و اقشار خانه خراب و به حاشیه رانده شده فلسطینی زمینه های اجتماعی و فرهنگی - مذهبی مستعدی برای تبدیل شدن به نیروی ضدیت بنیادگرایی اسلامی دارند اما این امری محتمل نیست و نمیتوان نقش عمده راست رویهای



سیاستهای جناح عرفات تردیدی روا نیست. رفیق بامشاد اگرچه بررسی حیات سیاسی ساف طی دهه گذشته میپرداخت نمیتوانست احتمال "مقابله دمکراتیک" ساف با حماس را واقعی بداند. جناح عرفات باتشکیل حکومت خودمختار چاره ای جز نزدیکی هرچه بیشتر به سرمایه جهانی و دول ارتجاعی منطقه و همینطور سرکوب جنبش توده های فلسطینی ندارد. و همانطور که گفتیم ساف نیز دیگر معنایی جز جناح عرفات ندارد. آری در شرایطی که عرفات حتی بسیاری از اعضای برجسته الفتح را اخراج میکنند از هیچ اقدامی برای قبضه قدرت از فرانسرتوده های قیام کننده فروگذار نمیکند، آیا احتمالات رفیق بامشاد میتواند واقعی باشد؟ رسیدن به این نتایج و مقابله با سیاستهای جناح عرفات رانیا بد به تحولات آن موکل کرد. اینکار تنها چپ را در برابر تحولات فلج میکند آنرا بصورت ناظری بیرون از شرایط درمیآورد. البته رفیق بامشاد در این راه نیز گامی فراتر میروید و پیشاپیش ما را به حمایت از حکومت خودمختار ساف فرا میخواند. او مینویسد: "سازمانهای چپ و نیروهای جنبش کارگری باید که برای تبلیغ سیاست مستقل خود بکوشند و برای این منظور از دنیاه روی از نیروهای اسلامی پرهیزند و از حمایت کامل رومی چونو چرا از سیاستهای ساف نیز اجتناب کنند و تلاش نمایند برای شرایط جدید در زمینهای اشغالی برای رشد و گسترش نفوذ خود بهره برداری نمایند". بگذارید تامل کوتاهی در این سخنان داشته باشیم. آیا "اجتناب از حمایت کامل و بی چون و چرا از سیاستهای ساف" معنایی جز حمایت باچون و چرا از سیاستهای ساف (در واقع بگوئید سیاستهای عرفات) در بردارد؟ چرا رفیق اندکی صراحت بخرج ندهد و تنها مسئله را بگونه ای طرح میکند که مخاطب خود آن را نتیجه بگیرد. رفیق بامشاد میکوشد تا چپ فلسطین را تحت عنوان بهره برداری از شرایط جدید به پشتیبانی از حکومت خودمختار عرفات و سیاستهای ساف ترغیب کند حال آنکه بهره برداری از شرایط هیچ ارتباطی باحمایت از حکومت خودمختار و سیاستهای ساف ندارد. کافی است سکتاریست نباشیم تا اینرا درک کنیم. رفیق بامشاد در اینجا که توضیح و تفصیل ضروری است از آن دوری میکند. رفیق نمیگوید که باتوجه به سیاستهای جناح عرفات چپ رادیکال فلسطین دیگر نمیتواند در ائتلافی با این جریان قرار گیرد. برآستی آیا از خود پرسیده اید که چرا رفیق بامشاد حتی یک کلمه در خصوص وظایف چپ و جنبش کارگری فلسطین در قبال انتفاضه نمیگوید؟ رفیق در کلی گویی هایش از سیاست مستقل سخن میگوید اما در پهنه سیاست عملی چپ رابه حمایت از جناح عرفات میخواند و انتفاضه را نیز به حماس واگذار میکند. خواه حمایت از جناح عرفات (حتی بطور مشروط) و خواه بی توجهی نسبت به انتفاضه تنها و تنها بمعنای سوق دادن توده های فلسطینی به زیر پرچم حماس است. رفیق دانما از خطر بنیادگرایی اسلامی سخن میگوید اما سیاست پیشنهادی وی تنها به تقویت همین جریان خدمت میکند. بی توجهی به انتفاضه و حمایت از جناح عرفات از سوی چپ بیش از همه در خدمت حماس است اگر انتفاضه خودحامل تناقضاتی اساسی است، مقابله از رویرو با آن یابی

در تحلیل سیاسی است که رفیق بنا بر مقتضیاتی که در برابر خود قرار داده است به آن تن میدهد.

علاوه بر این موارد رفیق بامشاد در تحلیل خود به نقض صریح یک اصل روش شناختی درمیغلطد. امری که سازمان ما از نخستین روز شکلگیری خود و در نقد خود از ارزیابیهای حزب توده و حتی جریانات رادیکال چپ از حاکمیت جمهوری اسلامی به مقابله با آن پرداخته است. رفیق بامشاد معتقد است که هنوز نمیتوان سیاستهای حکومت خودمختار خود را از ارزیابی کرد و این امر را غیر قابل پیش بینی تلقی میکند. این یکی از مواردی است که رفیق قصد دارد با نشان دادن پیچیدگی ها و وجوه متناقض، آزمشخص کردن اصلترین روندهای مسلط شانه خالی کند تا بدین ترتیب محملی برای سیاست حمایت از جناح عرفات پیدا کند. وی در قسمتی از مقاله خود از تبدیل شدن دولت تحت کنترل عرفات بصورت دولتی کاملاً ناسیونالیستی و حتی ارتجاعی سخن میگوید درجایی دیگر مینویسد: "طبعاً اگر ساف بتواند به شیوه ای دمکراتیک حکومت خودگردان را اداره کند و توده های مردم را بسوی سیاستهای خود جلب نماید و همزمان مذاکرات با دولت اسرائیل را برای بدست آوردن امتیازات جدید ادامه دهد، شانس موفقیت داشته و از این طریق خواهد توانست به رقابت و مقابله ای جدی و درعین حال دمکراتیک با حماس دست زند". اندکی تامل کنیم و از خود بپرسیم که چگونه سازمانی چون ساف که امروزه به ابزاری برای اجرای سیاستهای دیکته شده از سوی عرفات بدل شده، ممکن است ظرفیت پیشبرد سیاستهای دمکراتیکی را داشته باشد. استنکاف رفیق بامشاد از بررسی کارنامه دهساله ساف به این دلیل صورت میگیرد که بتواند هر دو شق فوق را منطقاً ممکن بداند حال آنکه حتی امروز و پیش از قدرت گیری این حکومت میتوان و باید به ارزیابی آن پرداخت. از دیدگاه مارکسیستی تحلیل سیاسی در خدمت روشن کردن گرایشهای اصلی و روندهای غالب در اوضاع مورد بررسی است تا از این رهگذر کمونیستها بتوانند برای بیشترین تاثیر گذاری بر روند حوادث و در راستای تغییرات مورد نظر خود تدارک ببینند. رفیق بامشاد با روشی دیگر به هم تراز کردن به اصطلاح "احتمالات" گوناگون در دیدگاهی ظاهراً منطقی بسنده میکند و در نتیجه تحلیل سیاسی بجای آنکه چراغ راه باشد به آشفته فکری دامن میزند. چنین رویکردی چپ را به سر درگمی و دنیاله روی از رویادهای میکشاند، سیاستی که ترجمان عملی آن حمایت از این یا آن جناح ضد دمکراتیک و ضد مردمی است. در این میان صدمات جبران ناپذیری به سیاست و هویت مستقل چپ وارد میشود و همه اینها حاصل آن رهیافتی است که زیر عنوان رویکرد خلاق و به بهانه در نظر گرفتن همه عوامل و احتمالات، از شناخت روندهای محتمل و قانونمند شانه خالی میکند. بدیهی است که چپ بدون بررسی و شناخت کلیه جوانب مسئله قادر به ارایه ارزیابی جامع و دقیقی نخواهد بود اما این بررسی نه کنار هم گذاردن ساده عناصر گوناگون و وجوه متناقض بلکه ارایه یک جمع بندی از محتملترین گرایشات است. اینکار نه پیشگویی و دگماتیسم، بلکه شناختی است که چپ را به تدارک برای تاثیر گذاری بر اوضاع و ایجاد تحول در جهت اهداف طبقه کارگر رهنمون میشود. تحلیل مشخص از شرایط مشخص بپیچیده بمعنای دنیاله روی از رویادهای جاری نیست، شرایط آتی حاصل روندهای بالفعل و جاری امروز است. نه باید این امر را ساده کرد و نه چنان در پیچیدگیها و تناقضات که در دوره متحول و در حال گذار طبیعی است، گرفتار آمد که اصل ارتباط بین روندهای کنونی و شرایط آتی مخدوش گردد. ما قادر به پیش بینی روی دادهای نیستیم اما قادریم سیاستهای آتی احزاب و سازمانها را در کلیترین خطوط آن مشخص کنیم. در خصوص این مسئله مشخص نیز باید گفت که برغم پیچیدگی اوضاع در منطقه، در ماهیت ضد دمکراتیک

شکست پروژۀ وحدت و اعوجاج  
برآندۀ افغان سوسیالیسم و دموکراسی

مقاله زیر که در اصل برای "پولتن مباحثات وحدت" سه سازمان نوشته شده بوده، به تقاضای نویسندۀ آن در ستون آزاد نشریه منتشر میشود. تاخیر در انتشار آن دو علت داشته: اولاً با تاخیر بدست ما رسیده. ثانیاً دست نوشته اولیه ای که بدست ما رسیده قابل تایپ نبوده است. سردبیری

## شکست پروژۀ وحدت و اعوجاج

### مسئله اکثریت راه کارگر

#### آهنگر

در نوشته قبلی من نشان دادم که دلایل اصلی شکست مذاکرات سه جریان، نه آنچه ظاهراً حول آن قیل و قال راه انداخته شده، بلکه تمایل به حفظ موقعیت تشکیلاتی در هرم قدرت است. نقل قدرت یا توجه به بحران درونی سازمان به توافق خود با دیگر هیتهای نمایندگی پشت پا زد، تا بدین ترتیب بر بحران غلبه نماید. البته سیاستهای دیگری نیز در همین راستا بخدمت گرفته شد که من فعلاً از آن میگذرم. من در همان نوشته اشاره کردم که بناپارتیزم تشکیلاتی در سازمان ما فاقد چهره مسلکی - سیاسی است و این امر به تداوم بناپارتیزم یاری رسانده و خود از آن نیرو میگیرد. این نوشته در رجه اساسی خود مختصراً به اعوجاج مسلکی - سیاسی حاکم بر اکثریت سازمان نظر دارد.

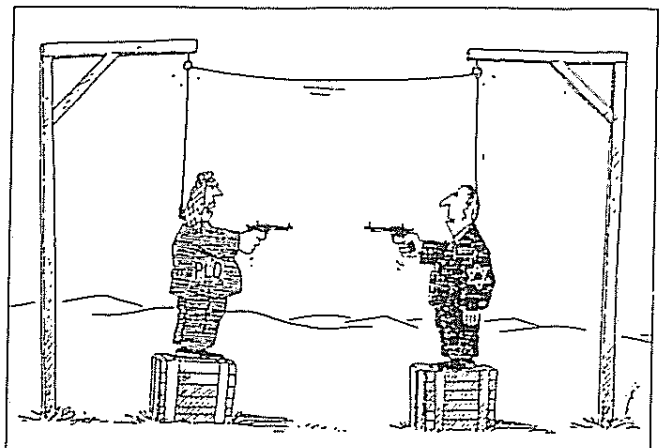
از حق نباید گذشت که دستگاه تنوری و پراتیک استالینی، دستگاهی بود کامل و با سیستم. در این دستگاه نمیشد تناقضی بین اجزاء، گوناگون تنوری آن یافت و پراتیک نیز متناظر با آن تنوری سازمان مییافت. تخیل ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، به تخیل سوسیالیسم پیشرفته و ساختمان کمونیسم ادامه مییافت. دیکتاتوری و سرکوب بر توده ها و کارگران هماهنگ با برنامه تخیلی فوق سازمان مییافت و اختناق کامل برحزب و ساختارهای دولتی برقرار میشد. آنچه در تنوری طراحی میشد، در عمل نیز به آن پرداخته میشد. هیچ تناقضی بلحاظ دیالکتیک، تکامل، تنوری قدرت و رابطه آن با اقتصاد و بنا بر این اقتصاد سیاسی وجود نداشت. یک سیستم کامل تنوریک بود. آنچه استالینیسم را به بن بست رساند و به شکست کشاند، نه تناقض در تنوری و رابطه تنوری و پراتیک، بلکه عدم انطباق تنوری و پراتیک با واقعیات مشخص جوامع بلوک شرق و جهان درم تنیده سرمایه داری بود. شکست استالینیسم بمعنای پایان غلبه این دستگاه نظری -

سیاسی بر جنبش چپ رادیکال بود. ولی این شکست تفوق یک دستگاه مسلکی - سیاسی منسجم و اصولی را بهمراه نداشت. از رهگذر این شکست بخش مهم و اساسی سیستم استالینی به لیبرالیسم کامل تحول یافت. و بدین لحاظ از یک سیستم نظری - سیاسی بی

ترجیحی نسبت به آن تنها به رشد و تحکیم وجوهی از این تناقض یاری میرساند که تقویت کننده بنیادگرایی اسلامی است. مقدمترین وظیفه چپ همانا برقراری پیوند بین دمکراتیسم و رادیکالیسم در جنبش انتفاضه است و این امر با حمایت از حماس یا جناح عرفات تضادی آشکار دارد. چپ فلسطین نباید در مرز بندی با حماس به حمایت از جناح عرفات کشیده شود. تقویت گرایش دمکراتیک در انتفاضه در عین دفاع از مطالبات حق طلبانه و رادیکال آن دو وجه اساسی سیاست مستقل چپ است. کمزنگ شدن هریک از این وجوه در سیاست چپ مترادف است با ضربه زدن به استقلال چپ که در شرایط کنونی معنایی جز تقویت حماس ندارد. آنچه رفیق بامشاد پیشنهاد میکند برخلاف انتظار خود وی در خدمت حماس قرار خواهد گرفت. بی توجهی ساف نسبت به مطالبات رادیکال فلسطینی ها و در پیش گرفتن راه ماشاات و سازش از سوی جناح عرفات اینرا بخوبی نشان داد. چپ فلسطین با عدم حمایت از دو جریان فوق و ضمن دفاع پیگیر از دمکراتیسم و رادیکالیسم جنبش فلسطین و تقویت آن میتواند تداوم توازن قوای موجود را طولانی تر کند تا فرصت بیشتری برای کار جدی و روزمره در پایین داشته باشد. البته چپ رادیکال فلسطین تاکنون به تجدید سازمان خود برای کار در درون جنبش کارگری وتوده ای در سرزمین های اشغالی دست نزده است و اینکار برای سازمانهای سیاسی و نظامی این طیف کاری است مشکل. اما راهی جز این در برابر آنان وجود ندارد. سازماندهی جنبش کارگری - سوسیالیستی در درون سرزمینهای اشغالی کاری بس دشوار است، اما چپ فلسطین باید به ملزومات اینکار کردن نهد و بدون آنکه به امیدهای واهی دل خوش دارد بدون فوت وقت به تجدید سازمان خود در این راستا بپردازد.

بادردهای کمونیستی

تهران - ۲۰ ۱۱ ۷۲



آنهم در جامعه ای نظیر ایران که سرمایه متوسط و خرد نقش حیاتی و تعیین کننده ای بازی میکنند، برنامه اکثریت در خصوص سرمایه متوسط سکوت کامل دارد. در واقع پایه نوسان نظری اکثریت در برنامه عملی آشکارتر میشود. و در برخورد به سرمایه متوسط شکل برجسته تری پیدا میکند.

تناقضات برنامه ای و تضادهای برنامه و عمل و فقدان انطباق آنها با شرایط ملی و جهانی، اکثریت را مجبور کرده است که به برخورد تاکتیکی نسبت به آزادیهای سیاسی روی آورد. تمامی دیدگاههای متنوع طرفداران برنامه اکثریت ضمن دفاع از اینکه آزادیهای سیاسی را تاکتیکی ارزیابی نمیکند به دفاع تاکتیکی از آن پرداخته اند. پاره ای سرکوب آزادیها را عملکرد هر دولت از جمله دولت کارگری میدانند. بخشی سرکوب آنها در دوره های اضطرار ضروری میدانند. پاره ای در دوره انقلابی و جنگ داخلی و تنها یک نفر سرکوب آزادیها را در شرایط جنگ داخلی جایز شمرده اند. بنابراین طرح شعار آزادیهای سیاسی نیز بمعنی رعایت بی خدشه آن نبوده و بدلیل تناقضات پرشمرده شده خصلت تاکتیکی آن محرز است. بهمین جهت است که تئوری قدرت بر مبنای اعمال اراده دولت، حزب، محفل و فرد اساسیتر از جنبش اجتماعی کارگران و زحمتکشان و شرایط عینی که این جنبش بلعاط ساخت اجتماعی، ملی و جهانی که در آن قرار دارد، میشود. پراگماتیسم سیاسی و قدرت گرایی کاستی و حزبی در جامعه از ثمرات چنین تناقضی است و بشکل سیستم سرکوب و یا قدرت طلبی تشکیلاتی در درون حزب تسری مییابد.

بن بست وحدت، بن بست برنامه ای

برای اکثریت سازمان ما تشکیل حزب، بلوک کارگران و بوجد آوردن جبهه استراتژیک کلا یک بار دارد. زیرا برنامه فوری اکثریت سازمان ما - در زبان صرفا ایدئولوژیکش - دیکتاتوری پرولتاریا و سازماندهی ساختمان سوسیالیسم است. بنابراین در سازمان ما در وجه نظری و تئوریک، هیچ بلوک کارگری و هیچ جبهه استراتژیکی جز تشکیل حزب معنی نمیتواند داشته باشد. استراتژی و تاکتیک مرحله ای اکثریت سازمان درهم آمیخته است و بیک اعتبار نمیتوان گفت که یک مرحله انقلاب - سوسیالیسم - دارد و با آن بجلو میرود. بنابراین تنها میتواند حول درخواستهای دمکراتیک و تا سرنگونی رژیم جبهه دمکراتیک را سازمان داد. در نتیجه برخلاف نظرگاههای رایج در طیف اکثریت، با کسایتیک وحدت حزبی - بزبان پاره ای از رققا "وحدت اخص" - نداشته باشیم وحدت بزرگ - بهمان زبان "وحدت اعم" - متوسط و کوچک هم نمیتوانیم داشته باشیم. جبهه کارگری و استراتژیک هم نمیتوانیم بزینم. جز دمکراسی هیچگونه اتحاد و حتی ائتلاف هم نمیتوانیم داشته باشیم. زیرا اساس هرگونه جبهه قدرت و یا استراتژیک - اتحاد بزرگ و اعم پیشکش - میبایست بر مبنای برنامه ای قرار گیرد. مبنای برنامه ای اکثریت سازمان در توضیحات ایدئولوژیک - و نه آنچه قرار است پیاده شود - یک برنامه سوسیالیستی است. حول سوسیالیسم کسی ائتلاف و جبهه نمیزند، بلکه وحدت طبقاتی و حزبی را در شکل متمرکز، نیمه متمرکز و یا جنبشی آن سازمان میدهند. تناقض بنیادی برنامه اکثریت سازمان که فقدان سیستم و رابطه ارگانیک بین بخشهای تئوریک و فوری و اجزاء درونی آن بخشها از نموده های بارز آنست، مانع جدی برای هر گونه اتحاد حزبی و جبهه ای است. بهمین لحاظ توانایی تئوریک و نظری برای ایجاد حزب یا جبهه استراتژیک بدون حذف و یا نفی تناقض پایه ای برنامه و سیستم حاکم بر اکثریت سازمان غیر ممکن است. در واقع اکثریت در ایجاد حزب یا جبهه میبایست یا زبان تئوریک و یا زبان سیاسی - اجرایی را بکار گیرد و گرنه شکست خواهد خورد چون تناقضی بنیادی و

تناقض به سیستم تئوریک تقریبا منجمی استحاله یافت. \* وضعیت در بخش دیگر جنبش استالینی بیشتر نمایانگر یک دوره انتقالی از ساخت گذشته به ساخت جدید است. بنابراین بیشترین سایه روشننها و تنوع گروهبندها هنوز در این طیف باقیمانده مشاهده میشود. اما چنین تنوع وسیعی مانع از آن نمیشود که ما دو گروهبندهی بالنسبه بزرگ و متمایز را در آن تشخیص ندهیم. یکی از این گروهبندها در تلاش از جدایی کامل از سیستم و ساخت سابق به یک دستگاه تئوریک - سیاسی جدید است که اساسا بر جنبش واقعی، عملی و رادیکال - دمکراتیک کارگران و زحمتکشان استوار است. در این گروهبندهی قدرت و دولت فرع بر جنبش اجتماعی کارگران و زحمتکشان است و آزادیهای سیاسی و اراده توده ای معیار پیشروی و عقیده های برنامه ای است. مبارزه برای نفی استثمار و زوال دولت و بوروکراسی، برابری واقعی زنان، تلاش برای سالم نگهداشتن محیط زیست از وضعیت فاجعه باری که سرمایه داری بر کره زمین تحمیل کرده و رهایی ملیتها و ادغام آزاد و داوطلبانه آنها استراتژی عملی چنین جنبشی است، برنامه فوری این جنبش، تحقق عدالت و رفاه اجتماعی، آزادی، تجدد و همبستگی بین المللی است. اکنون دیگر با قاطعیت میتوان گفت که این جریان بطور نسبی و نطفه ای به پاره ای معیارهای نظری منطبق با حرکت اجتماعی دمکرات و رادیکال دست یافته است. چپ سازمان ما - اقلیت - به این گروهبندهی یا جنبش جهانی تعلق دارد. جریان دوم برخلاف جریان اول بیشتر به گذشته وصل است و در واقع در برزخ گذشته و آینده در نوسان است. نه این است نه آن است، هم این است هم آن است. او بلعاط تئوریک از سوسیالیسم دفاع میکند و خواهان پیاده کردن آن همین امروز و در همه جا و در یک کشور است. ولی این تمایل، آرزو و یا بهتر بگوییم تخیل او با واقعیات در تناقض قرار گرفته است. بنابراین او سوسیالیسم را عوض میکند، نه مدلی از سوسیالیسم، بلکه خود سوسیالیسم را. بنابراین سرمایه داری با چهره انسانی، خلقی، رادیکال، کنترل شده، "اجتماعی شده در مواضع کلیدی اقتصاد" و ... بجای سوسیالیسم قرار میگیرد. سوسیالیسم او بقا و تثبیت استثمار، پلیس، ارتش و بوروکراسی است. در واقع "سوسیالیسم" او نقد سرمایه داری و اثبات دیالکتیکی آن نیست، بلکه تداوم و تثبیت شیوه تولید بورژوازی است. او به نوسانی ایدئولوژیک فی مابین چپ رادیکال و لیبرالیسم گرفتار آمده است. بهتر است بگوییم که استالینیسم جدید در واقع معرف شکست ایدئولوژیک به لیبرالیسم است. در نتیجه او به تناقضی شدید برای حفظ هویت مستقل خود و پیوستن به اردوی سوسیال دمکراسی دچار خواهد شد. برنامه اکثریت سازمان ما مبین چنین تناقض بنیادی است.

برنامه اکثریت سازمان ما در وجه تئوریک خود مهمترین و اساسیترین عنصر سوسیالیسم یعنی لغو استثمار را که پایه ای ترین عنصر نقد سرمایه داری است حذف کرده است. بنابراین خواست سوسیالیسم در برنامه اکثریت، خواستی است در چارچوب شیوه تولید استثماری. این تناقض در برنامه فوری اکثریت برجسته تر میشود. زیرا اگر قرار است سوسیالیسم همین امروز ساختمان شود، دیگر نیازی به دو برنامه فوری و حداکثر وجود ندارد. برنامه در چنین وضعیتی تنها برنامه تحقق سوسیالیسم است باضافه بندهای اجرایی مربوط به مطالبات دمکراتیک باقیمانده که جهت دوره عقب نشینی نیز مورد تاکید برنامه قرار میگیرد. برنامه فوری اکثریت حتی با تعاریف محدود و ناکامل بخش تئوریک در مورد سوسیالیسم تضاد جدی دارد. هیچیک از مولفه های مطروحه در برنامه سوسیالیسم اکثریت با برنامه فوری انطباق ندارند. نه تنها چنین است بلکه تناقض پایه ای با آن دارند. اوج بحران برنامه ای اکثریت را میتوان در لادری گری برنامه اکثریت نسبت به سرمایه متوسط دید،

حزبی پیش برده میشود.

#### خصلت ارتجاعی تشکیلاتی موجود

اتحاد "همه با هم" خصلت کمیک و مسخره ای دارد. تصور اینکه میتوان همه سازمانهایی را که خود را به چه منتسب میکنند در یک ظرف تشکیلاتی جمع کرد، دوازده واقعیت است. افتراق "همه باهم" نه کمیک، بلکه یک تراژدی است. دهها گروه و محفل رنگارنگ چه را نمیتوان بیان مرزهای واقعی دوری آنها از همدیگر دانست. اختلافات فرقه ای، محفلی، شخصی، باندی و قدرت طلبی های تشکیلاتی و... که فی الواقع اختلافاتی برنامه ای و سیاسی نیستند نقش تعیین کننده ای در استقلال گروهها، محافل و عناصر منفرد از همدیگر دارند. برنامه های کمابیش مشترک، تاکتیکیهای نزدیک بهم، فعالیتهای عملی مشترک، نشریاتی با مطالب واحد، سازماندهیهای واحد و نزدیک و در یک کلام کارکردهای نسبتاً مشابه با ظرفهای گوناگون. این امر بمعنای هدر دادن انرژی بسیار وسیعی از جنبش چه است، آنهم در شرایطی که استفاده مفید از کمترین انرژیها ضرورت تام و تمامی دارد و نقش چه در تحولات سیاسی در حداقل خود قرار دارد. صرف حضور و بقاء گروهبندهای متعدد با کارکرد مشترک به اعتبار دیگری مانع تمرکز سیاسی و دخالت درابعاد بزرگ است و این موضوع نیز بنوبه خود بر ضد نیروی واقعی چه عمل مینماید. بنابراین گروهبندها، سازمانها، محافل و عناصر فعال منفرد در مقابل آلترناتیو اتحاد چه رادیکال - دمکرات خصلت محافظه کارانه و ارتجاعی پیدا کرده اند و باید بشفیع چنین ظرف بزرگی استحاله یا متلاشی شوند.

بیانیه ۲۸ تیر ۷۱ نمایندگیهای سه سازمان راه کارگر، فدایی و شورایی عالی و طرح اتحاد بزرگ چه که رفیق شالگونی علناً آنرا طرح کرده است پایه هایی است که از طریق تکیه به آنها میتوان دراین راستا حرکت کرد. رهبری اکثریت سازمان ما از بیانیه ۲۸ تیر ۷۱ عقب نشینی کرد. احتمال قویتر آنست که طرح اتحاد بزرگ چه نیز بمانند بسیاری از تئوریهای دیگر در سازمان به سد تناقض برنامه ای یا تناقض تئوری و پراتیک برخورد نماید. بنابراین ممکن است این طرح نیز کنار گذاشته شود، یا عناصری از آن حذف و یا در آن وارد شود که خصلت مجتمع کننده خود را از دست بدهد. ساخت کنونی اکثریت رهبری سازمان ما و سازمان فدایی نشان دهنده اند که اقداماتشان متناسب شرایط متحول و حساس کنونی نیست، بنابراین اعضا و کادراهی سه سازمان و دیگر گروهبندها، محافل و عناصر منفرد چه رادیکال - دمکرات باید با دفاع از بیانیه ۲۸ تیر ماه ۷۱ و طرح اتحاد بزرگ چه که رفیق شالگونی آنرا طرح کرده است، جنبش چه را برای تاثیر گذاری سیاسی متحد کنند. ●

۱۸ خرداد ۷۲

\* - من دراین نوشته قصد تحلیل طبقاتی استحاله لیبرالی بخش اعظم طرفداران سیستم استالینی را ندارم و صرفاً مبانی تئوریک این تحول مورد نظر میباشند.

برنامه ای در این دو زبان و یا بهتر است بگویم دراین دو برنامه وجود دارد. سازمان ما نمیتواند با دیگران اتحاد حزبی بزیان تئوریک داشته باشد. زیرا سازمان ما از حکومت خالص کارگری و برنامه ساختمان فوری سوسیالیسم حرکت میکند. منهای حزب کمونیست کارگری، نیروی دیگری وجود ندارد که با سازمان ما دراین زمینه و در استفاده از زبان تئوریک، کلی، و عمومی برنامه وحدت نظر داشته باشد. اما حزب کمونیست کارگری بیش از دیگران با سازمان ما در خصوص وحدت حزبی فاصله دارد. چه مبنای برنامه اجرایی فوری او براساس بنیانهای تحقق مادی سوسیالیسم یعنی حذف پول، بازار و شیوه بورژوازی تولید است. درحالیکه برنامه فوری اکثریت سازمان ما، همه عناصری را که حزب کمونیست کارگری در صدد حذف آن است، مورد تایید، مراقبت و بقاء قرار داده است. حزب کمونیست کارگری مخالف آزادیهای سیاسی است و حداکثر آنرا امری تاکتیکی ارزیابی میکند و درتخیل حذف استثمار و شیوه تولید کالایی دریک کشور است. بهمین جهت میخواهد سرمایه داری و ماشین دولتی آنرا حذف نماید. برنامه فوری اکثریت سازمان ما جدا از قشقرقی که حول آن راه انداخته میشود، درجهت بقاء سرمایه داری، ماشین دولتی آن و تداوم روند استثمار هست. اکثریت سازمان ما با دیگر جریانها چه نیز نمیتواند حزب یا جبهه استراتژیک بزند. دلایل این امر پر واضح است. اگر قرار باشد مبنا را زبان تئوریک و رمزی قرار دهیم، سازمانهای دیگر با حکومت خالص کارگری، شکستن ماشین دولتی بورژوازی و ساختمان فوری سوسیالیسم مخالفت جدی - و از نظر من اصولی - دارند. بنابراین اصطلاحات تئوریک اکثریت ما نمیتواند مبنای اتحاد حزبی قرار گیرد. امری که درتوافقات اقلیت و اکثریت سازمان ما نیز اختلال جدی بوجود آورده بود. با این طیف جبهه استراتژیک نیز نمیتوان ایجاد کرد، زیرا مبنای این جبهه نباید از مبنای برنامه که تحقق فوری ساختمان سوسیالیسم است تجاوز نماید، در حالیکه دیگران مخالف برنامه فوری ساختمان سوسیالیسم هستند.

رویکرد اکثریت به برنامه فوری و اجرایی و کنار گذاردن زبان ایدئولوژیک و برنامه تئوریک، هر چند به تناقضات تئوریک - برنامه ای اکثریت دامن زد و بی چهره گی مسلکی - سیاسی آنرا تشدید نمود، ولی بامسکوت ماندن مبنای تئوریک برنامه اکثریت، دست او برای پراتیک کردن و دخالت در سیاست باز شد. بنابراین امکانات برای ایجاد "جبهه"، "حزب"، "اتحاد اعم"، "اتحاد اخص" و... باز شد. بیجهت نبود هر آنکه که رهبری اکثریت سازمان ما در مذاکرات خود با سازمان فدایی و شورایی عالی زبان زرگری و ایدئولوژیک را کنار گذاشتند به توافق رسیدند و آنگاه که خواستند بخاطر حل بحران تشکیلاتی زیر وحدت بزنند، به همان زبان ایدئولوژیک و برنامه تئوریک رجعت کردند. اعوجاج مسلکی - سیاسی اکثریت سازمان بیان دوره انتقالی و برزخی است از دستگاه سابق استالینی به سیستم جدید، که بطور تیبیک میتوان آنرا به نوسان بین سیستمهای اعتدال یافته نوع چینی و نوع نیکاراگوایی تشبیه کرد. نوسانی بین اقتصاد دولتی - بورژوازی نوع چین و اقتصاد مختلط - توده ای نوع نیکاراگوئه. نوسانی بین سرکوب، دستگیری، شکنجه و اعدام نوع چینی و آزادیهای کامل سیاسی در نیکاراگوئه و در یک کلام نوسانی است بین میدان "تین آمین" و پذیرش شکست انتخاباتی در "ماناگوا". برنامه اکثریت نه این است و نه آن، هم این است هم آن. بلاتکلیفی در چنین برزخی چگونه سپری خواهد شد، ناروشن است. ولی میدان "تین آمین" تنها مسیر سر راست تخیل سازماندهی ساختمان سوسیالیسم دریک کشور است. تمامی تجارب تاریخی تاکتونی در اثبات منطقی این تز تئوریک است که تخیل ساختمان سوسیالیسم دریک کشور نه تنها به شیوه تولید بورژوازی خواهد انجامید، بلکه این امر از طریق سرکوب توده های مردم و خفقان درون

## صدای رسای زن ایرانی

در حاشیه اجرای کنسرت‌های سیماینا  
در خارج از کشور .

اکنون چند سالی است که  
فرهنگمندان ، نویسندگان ، شعرا و اهل قلم  
به خارج از کشور گسترش یافته است . رژیم  
جمهوری اسلامی در ابتدا برای بیرون کشاندن  
خود از انزوای جهانی به این سفرها میدان داده  
و بروی آن سرمایه گذاری کرده بود ، تا آن  
را عرصه نمایش هنر و ارزشهای اسلامی خود  
سازد . ولی هشیاری و تلاش روشنفکران داخل  
و خارج از کشور سبب گردید تا این سفرها  
کم کم از چارچوب برنامه ریزی شده خارج  
گشته و به امکانی جهت ارتباط و انتقال افکار  
و تجربیات داخل کشورها و مهاجرین تبدیل  
شود . بمرور حساب تبلیغاتچی ها و  
کنسرت‌های نمایشی رژیم از گروههای هنری ،  
که بیشتر با تلاش مهاجرین امکان مسافرتشان  
فراهم میامد ، از هم جدا گردید . نویسندگان  
و شعرائی درمجامع ادبی بین المللی و جلسات  
شعر و داستان خوانی حضور یافتند که اذکار  
و آثارشان آشکارا در جبهتی سوی حاکمیت  
جمهوری اسلامی است .

بدیهی است هنرمندانی که از  
ایران به خارج سفر میکنند در برنامه های  
خود خواه ناخواه خود را در چارچوبی  
مقدمیدانند . چارچوبی که ادامه زندگیشان  
در ایران به آنان تحمیل میکند . در ظاهر در  
خارج از محدوده حکومتی رژیم و در فضای  
آزاد قرار میگیرند ولی هیچگاه نمیتوانند اینرا  
از نظر دور دارند که در بازگشت به ایران  
میبایست پاسخگوی گفتار و کردارشان در  
خارج باشند . این خودسانسوری فشاری است  
که بر همه آنان وارد میشود ولی زنان با یک  
مشکل ویژه دیگر نیز دست بگریبانند :  
حجاب . زنان شاعر و نویسنده ای که به  
خارج از کشور سفر میکنند در برابر این

سئوال قرار میگیرند که آیا ملزم به رعایت  
حجاب در خارج نیز هستند ؟ اگر روسری به  
سر کنند آیا مدافع ارزشهای اسلامی حاکمیت  
شناخته میشوند ؟ گر بی حجاب درمجامع  
ظاهر شوند حاکمیت در بازگشت چه عکس  
العملی نشان خواهد داد ؟ تاکنون سفر زنان به  
خارج از کشور همیشه با برخوردهای توهین  
آمیز و عکس العملهای خشنتری از سوی رژیم  
و مدافعانش روبرو بوده است : شهرنوش پاریسی  
پور ، نویسنده سرشناس ایران ، پس از اعلام  
برنامه اش در خارج از کشور مجبور شد مدتی  
را در بازداشتگاههای رژیم بسر برد تا اجازه  
خروج دریافت کند . ولی در زمان  
سخنرانیهایش یک روسری بروی موهایش  
کشید که آنرا " همدلی با زنان ایران " و تاکید  
براینکه " من در حجاب صحبت میکنم " نامید  
ولی باینهمه پس از ورود به ایران بانواع  
توهینها و فحاشیها از سوی قدرتمندان کوچک  
و بزرگ و لجن پراکنی های آنان روبرو شد .  
سیمین بهبهانی با تجربه تر از آن بود که پوشش  
اجباری را به ناصی دیگر بسر کشد . این  
شاعر قدیمی آنچه که در داخل کشور برایش  
پیش میامد به جان خرید تا در جلسات شعر  
خوانی خود در خارج از کشور آنگونه که هست  
حضور یابد : بی ادعایی و بی پروایی . در  
سیمینار بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی که  
درتابستان گذاشته ازسوی زنان خارج از کشور  
برگزار گردید ، تهمنه میلانی ، کارگردان جوان  
توری بسر کشیده بود ولی درکنارش گلی  
امامی خود را بی پروا ازاین الزام نشان داد .  
منیرو روانی پور در طول مسافرتش لباس  
محلّی خود را ازتن بدر نیامد و درهمه جا با  
" منار " جنویش ظاهر شد . ولی با اینهمه  
هنوز در خارج از کشور بود که فحاشیها  
واهانتها در صفحات مطبوعات رژیم دامش را  
گرفت . کیهان هوایی که بلندگویی تبلیغاتی  
رژیم اسلامی در خارج از کشور است ، به  
وظیفه خود بخوبی آشناست . همه جا گوش  
بزننگ است تاامبادا روسری از سر زنی کنار رود  
و ناموس مسلمانی بریاد . اینستکه کنار  
رفتن " منار " نویسنده جنویمان در عکسی  
باجمالزاده ، در کیهان هوایی با های و هوی علم  
میشود و دست اندرکاران تکلیف نهی از منکر  
خود را بجا میاورند تا آزار و بیاداش آن  
دراین دنیا و آن دنیا بی نصیب نمانند .  
از میان هنرمندان زن تاکنون  
قشنگ کامکار در جمع نوازندگان کنسرت  
محلّی با لباس محلّی بروی صحنه رفته بود .  
پریساکه چند سال پیش به خارج سفر کرده بود  
در پاریس تلاش کرد تا کنسرتی ترتیب دهد ؛  
ولی با همان مقررات تحمیلی رژیم : کنسرتی

برای زنان . نیروهای ایرانی متقیم پاریس مانع  
برگزاری کنسرت اوشدند و تایید ارزشهای ضد  
انسانی وارتجاعی رژیم در خارج از کشور را  
علیرغم احترام به هنر پریسا مروده دانستند .  
اینبار اماهنرمندی به خارج از  
کشور مسافرت کردو برنامه هنری برگزار کرده  
است که دیگر نه حجابش و یا گفتارش ،  
بلکه نفس عمل و کردارش مخالف مقررات و  
معتقدات اعلام شده رژیم است . سیماینا با  
برگزاری کنسرت در شهرهای بزرگ اروپا و  
آمریکا چارچوب تنگ رژیم برای خوانندگان زن  
راشکسته است . شرکت کنندگان کنسرت‌های وی  
باناباوری پس از سالها شاهد ترانه خوانی یک  
زن ایرانی هستند که برای اجرای برنامه از  
ایران خارج شده است . سیماینا پس از سالها  
بروی صحنه ای ظاهر میشود که تماشاگران آن  
زن و مرد و بچه هایی هستند که درکنار  
یکدیگر مشتاقانه برای شنیدن صدای او گرد  
آمده اند . صحنه ای که سالهاست سیماینا  
ها از آن محروم مانده اند . ولی کنسرت‌های  
سیماینا نشان داد که این محرومیتها  
نتوانسته اند او را از حرکت بازدارند . خواننده  
کوچک " جیک ، جیک " جوجه هایم " ، که  
بعدها آهنگهای محلّی اجرا میکرد ، اکنون  
خواننده ای توانمند و پر قدرت است که همراه  
آزای دلنشین نی جشید عندلیبی روان و  
مسلط ردیفهای موسیقی محلّی را درسالنهای  
شهرهای بزرگ دنیا طنین میاندازد . سیماینا  
که اکنون در مرز پنجاه سالگی است باجسته ای  
کوچک در لباس محلّی فریاد تسلیم ناپذیری  
زن ایرانی را برکشید . باصدایی محکم و  
رسا ، مترنم و موزون ، روان و دلنشین و  
مسلط و مصمم . او که سالهاست دربار  
موسیقی محلّی ایران تحقیق میکند حاصل  
تلاش خود را در دو نوار ضبط و درخارج از  
کشور انتشار داده است . خوانندگان زن داخل  
کشور کماکان از اجازه ضبط و پخش صدایشان  
محرومند ولی سیماینا باانتشار این دو نوار  
این چارچوب رانیز شکسته است . حال یاباید  
جمهوری اسلامی در دنیا اعلام کند زنی که  
آوازش را در دنیا پخش کرده ، حق بازگشت به  
ایران را ندارد و یا اینکه اعلام نمایدتغزیرات  
شرعی شلاق و زندان درمورد این هنرمند جاری  
شود و یا...؟ کنسرت‌های سیماینا در  
شهرهای مختلف هنوز ادامه دارد .  
ساتلاش هنرمندان زن کشورمان را  
که در مقابل حکومت اختناق و ارتجاع سر  
فرود نیاروده و بر وجود و حضور خود پای  
میفشارند ارج مینهمیم و برایشان نیروی بیشتر  
و موفقیت آرزو میکنیم ●

## اطلاعیه درباره گردهمایی برای

## اتحاد چپ کارگری ایران

اطلاعیه درباره بولتن

اتحاد نیروهای چپ

کارگری

\* مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری \* ، هیئت منتخب خود را موظف به انتشار بولتن مباحثات نظری حول ضرورت اتحاد و مکانیسمهای تحقق آن ، تا قبل از برگزاری سمینارها کرد . مجمع تصریح کرد که هدف این بولتن ، تشریح و تبیین ضرورت اتحاد چپ کارگری ایران و چگونگی عملی شدن آن است و نه بحث روی پلاتفرم اتحادیا ساختار آن . مباحثات حول پلاتفرم و ساختار اتحاد ، در جریان سمینارها و از طریق بولتنهایی که سمینارها منتشر خواهند کرد صورت خواهد گرفت .

از کلیه علاقمندان اعم از احزاب و سازمانها ، یا محافل و یا افراد مستقل دعوت میشود در بحث با مضمون " ضرورت اتحاد و مکانیسمهای تحقق آن " شرکت کنند و به همه جانبگی و غنای این بحث یاری رسانند .

مقالات ارسالی باید تایپ شده ، حداکثر در ۵۱ سطر به عرض ۱۱ سانتیمتر ، دارای تاریخ و امضا باشند و تا تاریخ ۱۵ ژوئیه ۹۴ به نشانی زیر ( که آدرس تماس با مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری \* است ) ارسال شوند :

B.P.22634  
1100 DC  
Amsterdam/zuidoost  
HOLLAND

هیئت منتخب مجمع

فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری

به سواست تلاشهایی که توسط نیروهای گوناگون در نقاط مختلف بقصد راهیابی برای غلبه بر پراکندگی و سکتاریسم در نیروهای چپ و کارگری ایران صورت میگیرد ، و بدنبال یکرشته تماسهای مضمون ، نشستی با شرکت هیئتهای نمایندگی جریانات زیر در تاریخ ۱۲ و ۱۳ مه ۱۹۹۴ برگزار شد :

- اتحاد کارگران انقلابی ایران " راه کارگر "
- حزب رنجبران ایران
- دفترهای کارگری سوسیالیستی
- سازمان کارگران انقلابی ایران " راه کارگر "
- کمیته تدارک برای کنفرانس وحدت
- هسته اقلیت
- همکاران پروژه ایجاد بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی
- بخشی از کادرهای اقلیت

نمایندگان شرکت کننده در این نشست در رجوی صمیمانه و ملو از روح تفاهم مسئولان، درباره مسائل گوناگون مربوط به ضرورتهای راههای عملی اتحاد نیروهای چپ کارگری ایران به بحث و تبادل نظر پرداختند . شرکت کنندگان ضمن آنکه در پاره ای از موارد نظرات متفاوتی داشته و بر شفافیت تفاوت نظرات تاکید داشتند ، موارد زیر را بعنوان توافقات میان خود به تصویب رساندند . ( نماینده پروژه \* اظهار نظر قطعی را به مشاوره با فعالین " پروژه " موکول کرد ) :

- ۱ - اتحاد چپ رادیکال کارگری ایران ضرورتی مبرم و حیاتی است .
- ۲ - این اتحاد را نباید به حل اختلافات موجود موکول کرد . ما معتقدیم که باوجود اختلاف نظرها میتوان و باید بر مبنای نکات مشترک حرکت متحدی را آغاز کرد .
- ۳ - ما بر ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر تاکید داریم ، ولی با توجه به سطح اختلافات موجود و میزان رابطه با جنبش طبقه کارگر و ۰۰۰ در زمان حاضر ، شروع اتحاد را در سطحی پایینتر از وحدت حزبی و بالاتر از اتحاد عملیاتی موردی امکان پذیر میدانیم - که البته این سطح در جریان شناختهای بیشتر و نزدیکیها در مسیر حرکت ، و به تناسب افزایش پیوند با طبقه کارگر میتواند ارتقاء یابد .

- ۴ - پلاتفرم اتحاد از طریق مباحثات و تعیین نکات اشتراک واقعی تهیه خواهد شد .
  - ۵ - شکل این اتحاد و همکاری به تناسب مضمون پلاتفرم حاصله و درجریان مباحثات نیروهای شرکت کننده تعیین خواهد شد .
  - ۶ - جمع ما جمع فراخوان دهنده است ، ولی این حرکت به این جمع محدود نمیشود . بر اساس فراخوان ما ، نیروهاییکه جمع میشوند طی مباحثات فی مابین به پلاتفرم و شکل اتحاد دست خواهند یافت .
  - ۷ - هیئتی برای هماهنگی و سازماندهی قدمتهای بعدی انتخاب میشود .
- این نشست ، هیئتی را از میان خود برای انتشار بولتن مباحثات نظری حول ضرورت اتحاد و مکانیسمهای تحقق آن و برای تماس با نیروهای دیگر برای تشکیل اجلاس وسیعتر آتی انتخاب کرد .
- \*مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری \* ، ضمن انتشار این اطلاعیه کلیه احزاب ، سازمانها ، محافل و افرادی را که برای سوسیالیسم مبارزه میکنند ، جهت گیری کارگری دارند ، مبارزه برای دموکراسی حقیقی و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وظیفه خود میدانند ، و درعین حال همچون شرکت کنندگان در این نشست براین باورند که علیرغم اختلافات و بر مبنای حداقلی از نکات اشتراک میتوان و باید متحد شد ، به شرکت دراجلاس وسیعتر آتی که تبادل نظر روی پلاتفرم و شکل اتحاد را در دستور خود خواهد داشت ، فرا میخواند .

هیئت منتخب

"مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری"

۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ . ۱۳ مه ۱۹۹۴

## اعلامیه های سازمان در ماه گذشته

### صدای کارگر

**رادبوی سازمان کارگران انقلابی ایران**  
( راه کارگر )

هرشب ساعت ۲۱ و ۳۰ دقیقه به وقت تهران روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر با ۴۲۰۰ کیلو هرتز پخش میشود.

ساعت و طول موج صدای کارگر را در سراسر ایران تبلیغ کنید!

صدای کارگر به عنوان تریبون چپ کارگری ایران، در انعکاس نظرات و نوشته های کسانی که برای آترناتیو سوسیالیستی مبارزه میکنند، محدودیت تشکیلاتی ندارد.

پخش صدا یا نوشته و نظرات افراد بیرون از سازمان کارگران انقلابی ایران، از صدای کارگر، الزاما به معنای همکاری آنها با این سازمان نیست.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران ، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) ، و سازمان ما ، در پیامی مشترک خطاب به نلسون ماندلا ، پیروزی کنگره ملی آفریقای جنوبی و انتخاب ماندلا به ریاست جمهوری این کشور را تبریک گفته اند . در این پیام از کنگره ملی آفریقا و شخص ماندلا خواسته شده که از مبارزات مردم ایران علیه انواع ستمهای سیاسی و اجتماعی و از جمله " آپارتاید جنسی " جمهوری اسلامی ، حمایت کنند

هیئت اجرایی سازمان طی یک اعلامیه به تاریخ ۲۴ اردیبهشت خطاب به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل ! سازمان عفو بین الملل ! کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و کلیه احزاب، سازمانها و شخصیت های متوقی ایرانی و خارجی ! خبر دستگیری پناهندگان ایرانی مقیم ترکیه و استرداد آنها به مقامات جمهوری اسلامی را اعلام نموده است . اعلامیه از کلیه مراجع بین المللی خواهان اقدام عاجل و فوری علیه موج وسیع استرداد پناهندگان ایرانی توسط دولت ترکیه شده است . در اعلامیه آمده است که بخاطر موج شتابناک هجوم دستگیری و استرداد پناهندگان ایرانی جوی از رعب و وحشت در میان ایرانیان پناهنده ایجاد شده است .

۵ اردیبهشت ماه ، هیئت اجرایی سازمان، دستگیری یکی از اعضا، "حزب ملت ایران" را در ایران محکوم کرده و خواهان آزادی فوری او شده است .

۵ اردیبهشت ماه ، هیئت اجرایی سازمان ، با انتشار اعلامیه ای ، پیرونده سزایهای وقیحانه موسوی نژاد ، مدیر کل امنیت داخلی وزارت کشور ، درباره سعیدی سیرجانی و ریاحی کرمانی را محکوم کرده و آنها را "آتهام زنیهای گویلیزی" نامیده و خواهان آزادی فوری این دو نفر شده است .

۱۴ اردیبهشت ماه ، هیئت اجرایی سازمان ، با انتشار اعلامیه ای ، تلاش سازمان امنیت جمهوری اسلامی را در تماس با ارتش انقلابی ایرلند ، برای ترور مخالفان رژیم در خارج کشور ، محکوم کرد . در این اعلامیه گفته شده است : " برخورد دوگانه کشورهای غربی دست رژیم اسلامی را در اروپا باز گذاشته است تا به طراحی انواع توطئه ها و اجرای آنها بپردازد . اروپا به محل امن شبکه های ترور و آدمکشی رژیم اسلامی تبدیل شده است " و از همه نهادها و احزاب و شخصیت های مترقی خواسته شده است در راستای محدود کردن امکانات ترور رژیم اسلامی در سطح اروپا تلاش کنند .

۵ مه ۹۴ ( ۱۵ اردیبهشت ماه ) حزب دمکرات کردستان ایران ،

پانشریه

ALIZADI

مکاتبه کنید!

آدرس روابط عمومی سازمان :

ALIZADI, BP195  
75563, PARIS - CEDEX12  
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان :

۴۳۴۵۵۵۰۴ ( ۱ - ۳۳ )

تلفن عمومی سازمان برای تماس از خارج کشور :

۶۷۷۷۸۱۹ ( ۴۰ - ۴۹ )

پول آيونمان و ساير انتشارات را به حساب بانكي زیر واریز کرده و رسید آنرا به آدرس پستی ارسال کنید.

برای آيونمان نشریه راه کارگر و خرید سایر انتشارات سازمان ، با آدرس زیر مکاتبه کنید.

HAZAREHE V

19042035

37050198

Stadtparkasse Köln

Germany

شماره حساب

کد بانک

نام بانک

RAHE KARGAR

Postfach 103707

50477 Köln

Germany